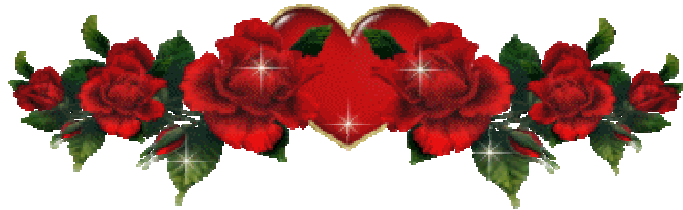




در جستجوی راز آفرینش بهشت گمشده



نویسنده:
مرشد هیراج



وجود ما پنهانست
افزایش

بیاور های آن ملت
تک

شك سر چشمه زایش دانش است

حیرت است
دانش

نسبی است
چون

فهرست

دیباچه:

- ۶..... سخنی با خواننده گرامی
- ۷..... درباره نویسنده

پیشگفتار:

- ۱۷..... بهشت گمشده

فصل اول : میراث گذشتگان

- ۱۹..... - زرتشت که بود؟
- ۲۰..... - از چلیپای ایرانی تا صلیب رومی
- ۲۱..... - خدمت به بیگانگان
- ۲۱..... - میراث شوم بیگانگان

فصل دوم : جامعه شناسی

- ۲۳..... - اصالت وجود انسان
- ۲۴..... - ماهیت اخلاق : (بخش اول)
- ۲۴..... - ماهیت اخلاق: (بخش دوم)
- ۲۵..... - لزوم پایبندی به اخلاق
- ۲۶..... - خوب؟ بد؟ زشت؟ زیبا؟
- ۲۷..... - گناه و ثواب در طبیعت
- ۲۸..... - ما مقصریم یا جامعه
- ۲۹..... - ارزشهای ما نسبی هستند نه مطلق
- ۳۰..... - ملاک ارزش واقعی
- ۳۰..... - راز موفقیت ملتها
- ۳۱..... - فسادجنسی!؟
- ۳۳..... - نگاهی دوباره به روابط زن و مرد

فصل سوم : روانشناسی

- ۳۵..... در جستجوی راز خوشبختی- بخش نخست
- ۳۷..... در جستجوی راز خوشبختی- بخش دوم
- ۳۹..... نگاهی تازه به وجود و بقای روح
- ۴۳..... چیستی روح انسان از نگاه دانش فیزیک
- ۴۳..... تفاوت بین موجودات جاندار و بی جان
- ۴۵..... نظم (سرچشمه وسازنده ماهیت موجودات زنده و غیر زنده)
- ۴۷..... نقش دانش و اطلاعات در ساخت باورهای ما
- ۴۸..... هوش ملاک اصلی برتری انسان بر حیوان
- ۴۸..... سلطه جوئی و سلطه پذیری در انسانها
- ۴۹..... الگوی مناسب جوانان : زنده - واقعی و عینی

فصل چهارم : راز آفرینش

- ۵۱..... ریاضیات : دانش پایه در شناخت جهان
- ۵۲..... این قافله عمر عجب می گذرد
- ۵۴..... دنیای ناشناخته
- ۵۴..... اندیشه کوتاه ما
- ۵۴..... زمین آزمایشگاه موجودات فضایی
- ۵۵..... کار ما نیست شناسائی راز گل سرخ
- ۵۶..... راز جهان
- ۵۷..... راز تکامل انسان
- ۵۷..... راز جاو دانگی ما
- ۵۸..... هدف از آفرینش جهان
- ۵۸..... روح جهان
- ۵۹..... خدای من خوب است یا ...
- ۶۰..... خداوند ! هستی - کیستی و چیستی
- ۶۲..... احترام به طبیعت

۶۲..... تافته جدا تافته

۶۳..... کنش و واکنش در جهان

فصل پنجم : سیاست جهان

۶۵..... انسان محور اصلی مکاتب بشری

۶۵..... حد آزادی ! محدود یا نامحدود ؟

۶۵..... گامی به سوی دموکراسی واقعی

۶۷..... صعود و افول قدرتها و ملتها

۶۸..... مثلث خوشبختی

۶۹..... گزیده هائی از حقوق بشر

فصل ششم : پیش به سوی آینده ای بهتر

الف - ایران فردا

۷۴..... لزوم نوگرایی دینی

۷۵..... رابطه دین با ملیت

۷۵..... بهترین نوع حکومت برای ایران

۷۷..... مردم سالاری ؟ آری - فرد سالاری نه!

۷۸..... کسب دانش و نو آوری

۷۸..... تازی پرستی (عرب زده گی) تا کجا ؟

۸۰..... پاسداشت زبان و فرهنگ ملی

۸۱..... بایستگی پاکسازی و بازسازی زبان و دبیره پارسی

ب - جهان فردا

۸۴..... بایستگی اصلاح نژاد بشر

۸۵..... دهکده نوین جهانی

۸۷..... دین آینده بشر

پ - ایران و جهان فردا

۸۹..... گامهائی در جهت رشد

سخنی با خواننده گرامی

نوشته ای را که پیش رو دارید حاصل اندیشه های پانزده ساله من به صورت نوشتارهایی با موضوعات گوناگون بود که آنها را در دفتری به صورت پراکنده نوشته بودم و امروز آنها را در يك جا به نام بهشت گمشده در شش فصل گرد آورده ام چون این کتاب در اداره ارشاد اسلامی اجازه نشر نیافت ، ناگزیر ، آنرا در قالب فایل PDF از طریق اینترنت منتشر کردم ، خواننده گاه اگر میبیند که سبك گفتار بخشهای گوناگون این نسك با یکدیگر متفاوت است و یا گاه با اندیشه های متفاوتی مواجه میشود بدین خاطر است که این کتاب در گستره زمانی طولانی ای نوشته شده است و هیچ جای تعجب ندارد که اگر در يك دوره زمانی نوشتار و گفتار انسانی تغییر یابد و دگرگون گردد ، این اندیشه ها از جایی گرفته برداری نشده اند و زائیده ذهن کنجکاو من هستند، من هر چند که خود در زندگی طعم آزادی را نچشیده ام اما ذهنم و اندیشه ام را همواره آزاد و رها ساخته ام و بدون هیچ فیلتر و مانع و واسطی سعی کرده ام به پدیده ها نظر بیندازم ، من انسانهای زیادی را میشناسم که هر چند خودشان را آزاد میدانند اما ذهنشان را آزاد نمی گذارند ، آنها از دریچه تنگ ، دین ، مذهب و مکتب ، تعصب ، احساس ، و ... به جهان نظر میاندازند و جهان را به رنگ شیشه عینك خود میبینند ، من به آنها میگویم عینك را بردار ! جهان را آنگونه ببین که هست ، نه آنگونه که خودت میخواهی ببینی! اندیشه ها و افکار من که در این کتاب آمده است ممکن است ، ناقص ، نادرست و یا درست باشند ، اما من هیچگونه تعصبی روی آنها ندارم و قضاوت درباره آنها را بر عهده خواننده زیرك و منصف خود میگذارم ، و مطمئنم که يك خواننده زیرك و با انصاف هیچ سخنی را بی دلیل قبول یا رد نمیکند و با نادرست یافتن يك گفتار نیز همه گفتارهای نویسنده خود را نادرست نمیپندارد .

درباره نویسنده

من در يك خانواده کشاورز روستایی در شمال ایران به دنیا آمده ام آغاز تولد من همراه بود با آغاز جشنهای دو هزار و پانصد ساله پادشاهی در ایران که در اوج عظمت شاه سابق در پاسارگاد همراه با صرف هزینه های ملیونی بر گزار می شد .

از آغاز کودکی ام خاطره چندانى در ذهنم نمانده ، اما قبل از اینکه پا به مدرسه بگذارم به خواندن کتاب علاقه مند شدم چرا که برادر بزرگ همیشه شبها در خانه گنبدیمان در بیرون از روستا داستانهای بوستان و گلستان سعدی و داستانهای ارنست همینگوی (پیرمرد و دریا) را با شور و ذوق فراوان برای من و مادرم می خواند و من از همان جا به مطالعه علاقه مند شدم ، به طوری که همیشه یکی از آرزوهای دوران کودکی من این بود که همه کتب داستان جهان برای من باشد ، گاه که به يك کتاب دسترسی پیدا می کردم ، آنرا چندین بار می خواندم به طوری که برادرانم مرا مسخره می کردند و از من می خواستند که دست از سر کتاب بیچاره که دیگر پاره شده بود بردارم .

کتابخانه روستا چندین جلد کتاب کهنه و قدیمی داشت که هفته ای یکبار پسر عمویم آنرا بازمی کرد و به ما يك جلد کتاب امانت میداد البته برای من پارتی بازی می کرد و دو جلد می داد، من همیشه کتب داستان می خواندم ، اما یکبار کتابی با نام نقد سوسیالیسم به دستم رسید که چیز زیادی از آن نفهمیدم یکبار نیز کتابی پزشکی را خریدم و مطالعه می کردم که هر کس آنرا می دید با تمسخر از من می خواست که دارو و دوائی برایش بنویسم .

انقلاب سال پنجاه و هفت را که در هفت سالگی من آغاز شد خوب به خاطر دارم چرا که در آن ایام همراه مادربه خانه خواهرم در تهران رفته بودیم و من که کودکی بیش نبودم همراه خواهر زاده ام برای بازی به خیابان آمده بودیم که در آنجا مردم را دیدم که با آتش زدن چند لاستیک و اتوموبیل خیابان ها را بسته بودند و در سطح شهرصدای تیر اندازی های پراکنده ای به گوش میرسید ، من يك لحظه در آنجا تصمیم گرفتم که به سمت اتوموبیلها و مردم بروم و به آنها ملحق شوم که خواهر زاده ام دستم را گرفت و مانع شد، وقتی به در مانگاهی که خواهرم در آنجا سرایدار بود برگشتیم چشممان به مجروحان و کشته های زیادی افتاد که بر روی زمین به حال خود رها شده بودند و در خانه نیز با اشکهای مادرم روبرو شدم که از يك طرف دلواپس من و برادربزرگم بود که هنوز به خانه برگشته بود و از طرف دیگر دلواپس دایی ام بود که در فرودگاه مهر آباد کار می کرد ، چرا که تلویزیون می گفت فرودگاه بوسیله گاردی ها محاصره شده است .

به هر حال آن دوران تمام شد و وضع به حال عادی بازگشت و مدارس از سال بعد آغاز شد ، ولی من تا دو سال نتوانستم به مدرسه بروم چرا که خانه ما در مزرعه ای در بیرون روستا بود و من به تنهایی نمی توانستم تا مدرسه بیایم و پدرم هم می گفت : دو سال دیگر صبر کن تا بزرگ تر شوی و بتوانی خودت با دوچرخه به مدرسه بروی ؛ و من نیز دو سال دیگر صبر کردم و دیرتر از همسن و سالانم به مدرسه روستایمان رفتم ، معلمین مدرسه ، همه زنانی بودند که صبح از شهر می آمدند و بعد از تعطیلی مدرسه به خانه هایشان باز می گشتند، من در مدرسه همیشه شاگرد اول یا دوم بودم و از این نظر مشکلی نداشتم و درس هایم را در زیر نور چراغ گرد سوزی که پدرم خریده بود می خواندم و یادم است گاه که این چراغ خراب می شد زیر نور فانوس یا در مهتاب درس می خواندم .

شبها از پدر می خواستیم که برای ما داستان بگوید و او همیشه داستان رمالباشی را تعریف می کرد، گویا داستان دیگری بلد نبود اما مادر هر شب داستان تازه ای برای ما میگفت .

من به غیر از کتابهایم به گربه هایم دلخوش بودم و برادرم نیز به سگش ، مدتی هم دوشاهین را در خانه نگهداشته و بزرگ می کردیم که مردند .

هر چند که از نظر درسی مشکلی نداشتم ، ولی رفتار برخی از معلمین مدرسه بسیار زننده بود

و مرا نا راحت می کرد ما هر روز صبح مجبور بودیم در مراسم صبحگاه مدرسه سوره فتح و سرود جمهوری اسلامی را بخوانیم و دعا های عربی ای را زمزمه کنیم که هیچ کس معنی آنها را نمی دانست (حتی خود معلمان) برخی روزها در سر صف چند تا از بچه های تنبل و بی انضباط را می آوردند و به دانش آموزان می گفتند که روی آنها تف بیاندازند و این باعث چندی من می شد البته به من که می رسید همیشه ادای تف انداختن را در می آوردم و با لبخندی در می رفتم ، یکی دیگر از تنبیهات زندانی کردن دانش آموزانی بود که مقررات مدرسه را زیر پا می گذاشتند و زندان نیز توالی مدرسه بود که البته این بلا بر سر من نیز آمد و مرا به همراه دو دانش آموز دیگر در توالی زندانی کردند که سر انجام یکی از همکلاسی هایم بعد از دور شدن معلم ها آمد در توالی را باز کرد و ما را که داشتیم از بوی بد خفه می شدیم بیرون آورد؛ مدیر مدرسه از ما خواست که والدینمان را بیاوریم و من به پدرم گفتم که بیاید و او سوار بر خر سفیدمان به مدرسه آمد و اینکار باعث شد بچه ها دورش جمع شوند و اذیت کنند و من کلی خجالت کشیدم ، فکر می کنم این اولین بار و آخرین باری بود که پدرم به دبستان ما آمد ، چرا که در دفعات بعد که مدیر از ما می خواست والدینمان را بیاوریم ، من مادر بزرگ پیر و خواهر بزرگم را به جای آنها به دبستان می بردم ، البته من سعی می کردم هیچگاه زیر بار حرف زور نروم، یکبار که برف زیادی آمده بود و راهها بسته شده بود من تا چند روز نتوانستم مدرسه بروم و تکالیف درسی ام روی هم انباشته شده بود برادر بزرگم کمکم کرد و مشق هایم را نوشت و مرا به مدرسه برد در آنجا معلم وقتی که مشق هایم را باز دید می کرد به دست خط مشق ها مشکوک شد و گفت چه کسی آنها را برایت نوشته است من جوابی ندادم چرا که همواره از دروغ گفتن متنفر بودم ، معلم گفت : اگر بگویی چه کسی مشقهایت را نوشته کاریت ندارم و می توانی بروی و بنشینی ، من هم روی حرف معلم حساب کردم و گفتم برادرم کمکم کرده و نوشته اما هنوز حرفم از دهانم بیرون نیامده بود که معلم با چوب به جانم افتاد و چند تا محکم به سر و دستم زد به طوری که سرم چند جا ورم کرد و درد زیادی گرفت من نیز از این ناجوانمردی معلم عصبانی شدم و در يك اقدام چوبدستی او را از دستش گرفتم و شکستم و سپس مشت محکمی را به شکمش زدم ، این خبر به سرعت در همه مدرسه و روستا پیچید و همکلاسیها آنرا با آب و تاب برای والدینشان تعریف کردند و آنها از آنروز به بعد مرا علی کوهی؟! نامیدند؛ اما به مرور زمان در سالهای بعد من به پسری سر زیر و آرام تبدیل شدم .

در دوران جنگ عراق و ایران من نیز مانند بقیه مردم و همکلاسیهایم به مذهبی روی آوردم که به شدت در مدرسه و جامعه تبلیغ میشد و این احساسات مذهبی آنقدر در من رشد کرده بود که همواره همراه نمازهای واجب یومیه نمازهای مستحبی را نیز به جا می آوردم و گاه برای برپایی نماز شب به مسجد روستا می رفتم و تا طلوع صبح نماز و دعا می خواندم و نه تنها روزه های واجب را می گرفتم که روزه های مستحبی را نیز در ایام مختلف می گرفتم و حتی یادم است که یکبار که در حال خواندن نماز مستحبی در مسجد شهر بودم از مینی بوس روستا جا ماندم و مجبور شدم پیاده به روستایمان بروم که چند ساعت راه بود و وقتی رسیدم شب شده بود اما من اعتراضی نداشتم چون باور داشتم که خدا در قیامت پاداشم را میدهد، من بزودی در امور مذهبی آنقدر پیشرفت کرده بودم که در فامیل همه مرا شیخ می نامیدند و اگر مسئله ای دینی داشتند از من می پرسیدند و من هم با مراجعه به کتب فقهی و رسالات دینی با علاقه به آنها پاسخ می دادم در پانزده سالگی که غسل جنابت بر من واجب شد من سعی می کردم در هر وضعیتی به وظیفه شرعی خود عمل کنم آخر در روستای ما يك حمام عمومی نفتی بود که اکثر اوقات خراب بود و من که حتما باید به وظیفه شرعی خود عمل می کردم مجبور شدم چند بار در سر مای زمستان در آب جوی غسل کنم و وقتی این خبر به اهالی روستا رسید برخی مرا به خاطر پایبندی به عقاید دینی تشویق کردند و برخی نیز از ته دل به من خندیدند و تمسخر کردند.

در شانزده سالگی تصمیم گرفتم به حوزه علمیه بروم تا در انجام فرائض دینی ام راحت تر باشم و به خدایم نزدیکتر شوم اما خانواده و فامیل با شنیدن این سخن به من خندیدند و مسخره کردند چرا که

در ایران هر چند که مردم به اصول دین اسلام پایبند هستند و به روحانیون در ظاهر احترام می‌گذارند اما در باطن روحانیون را مفت خور و سر بار جامعه می‌دانند و ارزشی برای آنها قائل نیستند، در هر حال من با واکنش منفی والدین از این تصمیم برگشتم ولی بلافاصله رفتم با چند نفر از همکلاسی‌هایم که یکیشان پسر خاله ام بود در یکی از گردانهای اعزام به جبهه ثبت نام کردم تا لا اقل بتوانم در جنگ و جهاد فی سبیل الله به احدی الحسینین نائل شوم و با نوشیدن شربت شهادت به بهشتی که آنروزها خیلی در رادیو و تلویزیون تبلیغش را می‌کردند برسم ولی به علت کم بودن سن، اعزام ما را به جبهه منوط به موافقت والدینمان دانستند که البته مادرم نیز با شنیدن درخواستم با عصبانیت آنرا رد کرد و حتی رفت برادر بزرگم را نیز که در حال سوار شدن به ماشین (برای رفتن به جبهه) بود جلوی چشم مردم و بسیجی‌ها از ماشین پائین آورد البته اینکارش باعث خنده مردم و عصبانیت پاسدارها شد؛ اما من ولکن ماجرا نبودم و همواره همراه درس که خوشبختانه همیشه شاگرد اول کلاس می‌شدم سعی می‌کردم در امور مذهبی نیز از همه پیشی بگیرم پس به مطالعه کتب فقهی و فلسفی شیعه روی آوردم، یادم است اولین کتابی که خواندم کتاب قطور اصول کافی بود که مجموعه احادیث شیعیان را در آنجا گرد آورده بودند و این کتاب از منابع حدیث شیعه است، در این کتاب ناگاه با جهان متفاوتی آشنا شدم چرا که در احادیث این کتاب که از قول امامان آورده شده بود، همه فرق و گروههای سنی را مرتد اعلام کرده و آنها را دوزخی می‌دانست و این با بیانات رهبر انقلاب که خواهان اتحاد با همه مسلمین جهان بود منافات داشت، از سوی دیگر در این کتاب با احادیثی روبرو شدم که نه تنها در حکومت اسلامی ما رعایت نمی‌شد بلکه با عقل من نیز ناسازگار بود، احادیثی از پیامبر اسلام و امامان شیعه در باره تحریم سواد آموزی زنان و یاد ندادن سوره یوسف به آنها و منع کشیدن نقاشی و مجسمه سازی و تحریم موسیقی و احادیثی درباره میزان علم امامان و غیره، با خواندن این احادیث رفته رفته لایه ای از شک در عمق ضمیرم شکل گرفت و سئوالاتی مانند: آیا حق با شیعه است یا سنی؟ خدا را چه کسی آفریده؟ آیا خدا در جهنم هم هست؟ آیا خدا که توانا ترین موجود است توانایی دارد خودش را هم از بین ببرد؟ دختران و پسران آدم و حوا که می‌گویند با هم ازدواج کردند آیا این کارشان زنا نبود و...، اما هر چه مطالعه می‌کردم نه تنها به نتیجه ای نمی‌رسیدم بلکه بر میزان پرسشهایم نیز افزوده می‌شد، آخر سر فکر کردم دارم گمراه می‌شوم پس ساعتها گریه کردم تا خداوند مرا هدایت کند و شک را از دلم ببرد، ولی فایده ای نداشت گاه در حدیثی می‌خواندم که هر کس چهار سد بار سوره توحید را بخواند امام زمان را در خواب یا بیداری می‌بیند ساعتها وقت می‌گذاشتم و این سوره را می‌خواندم اما اتفاقی نمی‌افتاد و باز شک و دودلی و از طرف دیگر ترس من از اینکه مبدا ایمانم را از دست بدهم بیشتر می‌شد البته من بیشتر به کتب علمی علاقه داشتم و آنها را ترجیح می‌دادم.

پدرم روزی ده تومن به من خرجی میداد که هشت تومان آنرا کرایه مینی بوس میدادم و دو تومانش را نان می‌خریدم و برای ناهار می‌خوردم بیشتر اوقات که روزه می‌گرفتم این دو تومانش را جمع می‌کردم و آخر ماه مجله اطلاعات علمی یا دانشمند یا دانستنیهام می‌خریدم و تا چند روز در خانه با برادرم می‌خواندیم یکبار با این پس اندازم دیوان حافظ و بار دیگر دیوان سعدی و خیام و شاهنامه را خریدم و ماه رمضان هنگام سحر برای مادرم می‌خواندم، با همه مذهبی بودنم دانش برای من جذابیت زیادی داشت به طوری که با خواندن داستان پیشرفتهای فضائی بشر آنقدر مجذوب می‌شدم که آرزو می‌کردم تا سال دو هزار را زودتر ببینم تا شاهد مسافرت انسانها به کره مریخ باشم چون فکر می‌کردم تا سال دو هزار انسانها خیلی پیشرفت می‌کنند و در ته دلم همواره از خدا می‌خواستم که امام زمان را قبل از سال دو هزار نفرستد تا مبدا برنامه های فضایی آمریکا و شوروی را به هم بزند.

در دبیرستان من که علاقه زیادی داشتم به رشته علوم تجربی بروم به خاطر سیصد تومان پول ناقابل به رشته ای فنی رفتم چرا که مدیر مدرسه از من خواست سیصد تومان شهریه بدهم تا اسم مرا در رشته علوم تجربی بنویسد و من که در آن زمان این پول را نداشتم به هنرستان رفتم که پولی را از من

درخواست نکردند ، چرا که دانش آموزان زرنگ به رشته های فنی نمی آمدند و آنها وقتی که معدل مرا دیدند با خرسندی نام مرا نوشتند و می شنیدم که با هم می گفتند تا به حال کسی با این معدل به این هنرستان نیامده است ، من در هنرستان هر چند که به کارهای فنی علاقه چندانی نداشتم و لی به زودی توانستم در بین سیصد و اندی دانش آموز آن هنرستان رتبه اول را کسب کنم و از آنجا که دانش آموز آرام و درس خوان و مذهبی ای بودم ، همه به من احترام می گذاشتند و با این که هر روز دیر به مدرسه می آمدم اما کسی معترض نمی شد، در آنجا من سعی کردم مطالعات مذهبی را کنار گذاشته به ادبیات و عرفان بپردازم؛ چندی نگذشت که با مطالعه آثار عطار و مولانا شیفته عرفان شرقی شدم و به سرودن شعر روی آوردم به گونه ای که یکی از غزل های من در مسابقه شعر شهرستان نفر اول شد و جایزه ای ناقابل که لوازم التحریر بود به من دادند و من بلافاصله رفتم و آنرا فروختم و از پولش که يك سد و بیست تومان میشد برای کرایه ماشین مدرسه ام استفاده کردم ، چرا که پدر پیرم دیگر از کار افتاده بود و در آمدی نداشت که حتی خرج خودش و مادرم را بدهد چه این که خرج تحصیل من را بدهد؛ بعد از اول شدنم در مسابقه شعر دبیر پرورشیمان از من خواست تا در مسابقه دیگری شرکت کنم و اینبار شعری را در مدح امام خمینی بنویسم ولی من اینکار را نکردم چون همواره از چاپلوسی متنفر بودم و دوست نداشتم شعرم را با مداحی آلوده کنم .

در هنرستان هر سال رتبه های اول را به اردوی رامسر میبردند و از من نیز خواستند که بروم ولی من نرفتم چون علاقه داشتم تابستان را کار کنم و رفتن به اردو را بطلان و وقت گذرانی بیهوده میدانستم .

در طول سال تحصیلی پدرم چند بار به مدرسه محل تحصیلم آمده بود و دبیران من که از وضع بد اقتصادی او ناراحت شده بودند يك بن خرید کیسه آرد را به من دادند تا از کمیته امداد بگیرم و به خانه ببرم ولی من آنرا پاره کرده و دور انداختم چون دوست نداشتم کسی پول گدائی به من بدهد ؛ مادرم هر چند که همیشه از فقر و بیماری می نالید اما من بر عکس خوشحال بودم چرا که فقر را مطابق دین اسلام افتخار می دانستم (الفقر فخرا - پیامبر اسلام) و آنرا آزمایش و نعمت خدا میشمردم ، اما مادرم همیشه جوش میزد و خودش را میخورد، زیرا هنگامیکه مهمانان غریبه و یا فامیلهای به خانه ما می آمدند میوه ای نداشت که پیششان بگذارد و حسرت می خورد که چرا نمی تواند مانند خواهرش میمانی بگیرد و گاهی اوقات که آبگوشت بدون گوشت (آبگوشت بادنجان) برای ما درست می کرد ، می گفت اگر مهمانی آمد بگوئید گوشتهایش را خورده ایم .

صبحانه ما اغلب اوقات چای با نان خشک بود و من همیشه دلم لك می زد برای نان و پنیر یا نان با مربا و کره ، ناهار ما نیز تابستانها آب دوغ خیار و زمستانها بیشتر اشکنه بود اما شامان بهتر بود بیشتر برنج شکسته را که ارزانترین برنج بود مادر می شست و با خورشت گوجه و بادمجان به ما میداد البته این آخرها که مادرم از کار افتاده شد دیگر همان را هم نمی توانست بپزد .

البته تابستان ها و روز های تعطیل من کار می کردم و اغلب گوسفندان پدرم را به چرایی بردم برای نمونه يك بار که گوسفندان را به کوه برده بودم هنگام برگشت دیدم که سگ گله دارد سنگی صیقلی را بو می کشد ، آنرا برداشتم و دیدم شبیه تخم مرغ است آنرا محکم به زمین زده و شکستم زدم با تعجب دیدم از درونش زرده و سفیده تخم مرغ به بیرون ریخت و سگ شروع به خوردن آن کرد ، این سنگ به اندازه تخم مرغ بود که گویا سنگواره شده بود و من به جز آن در کوه سنگواره های زیادی را جمع کردم که هنوز بسیاری از آنها را دارم و برخی از آنها را به دانشکده زمین شناسی نزد استادی بردم و او آنها را از من گرفت و گفت اینها مربوط به دوره ژوراسیک است و از من خواست که سنگواره های کاملی برایش ببرم که البته من اینکار را نکردم .

من و پدرم هم چنین موقع درو گندم و جو، محصول را کنترات کرده با دست میتراشیدیم و خرمن میکردیم و سپس با خرمن کوب می کوبیدیم و چند سال تابستان (شش سال) نیز بر سر جالیز (خیارو

خربرزه و هندوانه) برادرم کار می کردم که البته با وجود کار زیادی که از من می کشید مزدی به من نمی داد و این مرا ناراحت می کرد ولی مادرم خوشحال بود که من مجانی برای برادرم کار می کنم و اگر قهر می کردم و نمی رفتم مرا با زور روانه می کرد ، اما در هر صورت ناراضی نبودم و به امید آینده ای روشن که جلوی رویم می دیدم درس را می خواندم و نمازم را همیشه با مادرم در مسجد میخواندم و روزه ها و واجبات شرعی ام را کامل انجام می دادم .

در سال سوم دبیرستان با خواندن چند کتاب ستاره شناسی و نظریه نسبیت عام و خاص انیشتین به فیزیک علاقه مند شدم و کنجاو شدم که بفهمم زمان و مکان چیست و آغاز و پایان آفرینش در علم کجاست و هم زمان با خواندن يك كتاب روسی به اختراع کردن نیز متمایل شدم و چندین وسیله نوین را اختراع کردم که البته بیشتر آنها طرح هائی روی کاغذ بودند و هیچگاه به مرحله عمل در نیامدند و نظریات و تئوریهای جدیدی را نیز در زمینه فیزیک بیان کردم که هر چند بعداً در دانشگاه به اساتید فیزیک نشان دادم و آنها صحت آنها را تأیید کردند اما باز هم بر روز کاغذ جا ماندند و به جایی نرسیدند اما غوطه خوردن من در دنیای فیزیک مرا از درس هایم عقب انداخت به طوری که در سال سوم دبیرستان نمراتم افت زیادی کرد و این باعث شد معلمین مرا باز خواست کنند ، اما با این وجود باز هم بالاترین معدل هنرستان را کسب کردم و از طرف آموزش و پرورش يك دوچرخه جایزه گرفتم که آنرا به یکی از همکلاسیهایم به هزار تومان فروختم و هفتصد تومانش را به مادرم دادم و سیصد تومانش را در صندوق تکیه ابوالفضل انداختم و چیزی از آنرا برای خودم نگه نداشتم .

در سال چهارم دبیرستان هنگامیکه همکلاسیهایم داشتند برای کنکور دانشگاه آماده می شدند من در دنیای خودم و در افسردگی شدیدی فرو رفته بودم دیگر اعتقادات مذهبی ام نمی توانست به من آرامش

بدهد چند بار به فکر خودکشی افتادم اما می ترسیدم اینکار را انجام بدهم چرا که من حتی دلم نمی آمد يك مورچه را بکشم چه اینکه خودم را بکشم و اگر مادرم زنبور یا مگس یا عقربی را می خواست در خانه بکشد نمی گذاشتم و آنرا با پارچه ای می گرفتم و از خانه بیرون می انداختم ، چون همیشه زندگی موجودات برایم مهم بود و من همیشه مانند هندو ها گیاه خواری را به گوشت خواری ترجیح می دادم و از کشتن موجودات زنده به خاطر انسان های مغرور بیزار بودم و نه تنها انسان را اشرف مخلوقات نمی دانستم بلکه هیچ فرقی بین انسان و موجودات دیگر قائل نبودم و بر عکس حیوانات بی آزار را بر انسانها ترجیح میدادم .

والدینم در فقر و بیماری و پیری دست و پا می زدند و مادرم نیز به افسرده گی شدید مبتلا شده بود و دائم پدر بینوایم را تحقیر می کرد و او را مقصر می شمرد در حالی که کاری از هیچ کدامشان ساخته نبود من نیز کاری نمی توانستم برایشان بکنم دنیای فیزیک من نیز که چند سالی بود بدان دل خوش کرده بودم دیگربرای من به پایان رسیده بود چرا که پرداختن به تحقیقات فیزیک آرامش و پول می خواست که من نداشتم و از سوی دیگر در دانشگاههای ایران نیز که نمره محور و مدرک گراست، برای تحقیقات ارزشی قائل نیستند (اینرا بعداً کاملاً فهمیدم) .

به هر حال من که با استعداد ترین دانش آموز مدرسه بودم و معلمینم فکر میکردند در آینده به پست و مقام بالایی می رسم ، وارد دوره دوسالانه تربیت معلم شدم و آرزوی خودم و معلمینم را نقش بر آب کردم تربیت معلم تنها امتیازی که داشت این بود که به دانشجویان غذا و خوابگاه مجانی و ماهیانه مبلغ سه هزار و پانصد تومان کمک هزینه می داد و این برای من بسیار مناسب بود اما در آنجا مقررات سختی اجرا می شد از جمله درب تربیت معلم را مانند يك پادگان نظامی می بستند و نمی گذاشتند دانشجویان بیرون بروند و توجیهشان این بود که دانشجویان در محیط بیرون فاسد می شوند و تربیتشان بی نتیجه می ماند ، در آنجا ابتدا نماز جماعت خوانده می شد و سپس به دانش جویان اجازه داده می شد که غذایشان را بخورند و دانشجویانی که زرنگی می کردند و می خواستند ، قبل از نماز غذا بخورند چیزی نصیبشان

نمی شد و دست از پا دراز تر بر می گشتند ، هر جمعه دانشجویان داوطلب را با اتوبوس به نماز جمعه می بردند و دعای کمیل و توسل و ادعیه دیگر نیز پیوسته در مسجد تربیت معلم خوانده می شد و من نیز مدتی با دانشجویان مذهبی می رفتم و سر چهار راهها اذان می گفتم ، در کلاسهای درس نیز با اینکه رشته ما فنی بود بسیاری از دروس ما اسلامی بود از جمله اخلاق اسلامی ، تربیت اسلامی ، معارف اسلامی ، ادعیه اسلامی و ... و یکی از اساتید ما که از قم می آمد ، همیشه سر راهش در مرقد امام توقف می کرد و با خواندن زیارت نامه ای نذر و نیاز می کرد و به قول خودش همیشه جواب هم می گرفت در کلاس فقط درباره مذمت و عیوب ثروت و فواید فقر صحبت می کرد و آنقدر ادامه می داد که مورد اعتراض دانشجویان قرار می گرفت و قطع می کرد ، در پایان سال نام دانشجویانی را که پیوسته در مسجد حضور داشتند و از بقیه بیشتر نماز و دعا می خواندند را در دفتری می نوشتند و آنها را به مشهد مقدس می بردند که نام من نیز در بین آنها بود، البته من از آنها خواستم نامم را خط بزنند چون دوست نداشتم عباداتم به خاطر ریا باشد (و آنها نیز با خوشحالی اینکار را کردند) .

در نیمسال اول تحصیل با خبر شدم که در رشته الکتروتکنیک دانشگاه آب و برق شهید عباسپور به صورت بورسیه پذیرفته شده ام با تشویق همکلاسیهایم تصمیم گرفتم بروم آنجا ثبت نام کنم البته خودم هم دوست داشتم بروم و تحقیقات فیزیکم را در آنجا ادامه بدهم ، آنها ابتدا از من چند سؤال مذهبی در باره احکام نماز و طهارت پرسیدند که به خوبی جواب دادم و سپس از من پرسیدند که آیا در گروههای کمونیستی فعالیت کرده ای و من گفتم نه ، سپس از من خواستند چند سوره قرآن را از حفظ بگویم و من نیز که سوره های زیادی را از بر داشتم چند تای آنها را برایشان خواندم و آنها خوشحال شدند و نام مرا نوشتند ، سپس من آمدم از مرکز تربیت معلم انصراف بدهم و بروم، اما ابتدا تصمیم گرفتم بروم با مشاور مرکز مشورت کنم که بروم بهتر است یا نروم ! مشاور گفت تو آدم باادبی هستی و به معلمی بیشتر می خوری از طرف دیگر اگر بروی باید خسارت این شش ماهی که اینجا بودی بدهی (حدود هفتاد و دو هزار تومان) ، من از رفتن منصرف شدم چرا که آن قدر پول نداشتم که بدهم البته مادرم گفت : حاضر است این پول را از پس اندازش به من بدهد ؛ ولی من نپذیرفتم چون می دانستم این تنها پس انداز اوست ، بعدها فهمیدم که چون گزینش اول من در کنکور رشته الکترو تکنیک بوده از من خسارت نمی گرفتند و مشاور تربیت معلم از روی نا آگاهی مرا ترسانده بود ، مدتی با خود کلنجار رفتم که بروم یا بمانم ، تا این که زمان به سرعت سپری شد و روزی که باید می رفتم انتخاب واحد می کردم با بیخیالی به روستایمان برگشتم و این بزرگترین اشتباه من بود .

دو سال تربیت معلم نیز به سرعت تمام شد و من مامور شدم در يك شهرک دور افتاده به تدریس مشغول شوم و بدترین دوره زندگی من از اینجا آغاز شد ابتدا باید خانه ای را در آن شهرک اجاره می کردم ، به اتفاق پدرم در حالی که نمدی را (که تنها فرشان بود) بر روی دوش داشتیم به سوی شهرک حرکت کردیم ، در راه پدرم مرده ای را دید که بر روی دوش حمل می کردند به من گفت این سفر خوش یمن نیست، وقتی که به شهرک رسیدیم ظهر بود از چند نفر سراغ خانه اجاره ای گرفتیم اما هیچ کس حاضر نمی شد خانه اش را به ما اجاره بدهد آنها وقتی شنیدند که من مجرد هستم ،گفتند : به مجرد خانه نمی دهیم، سرانجام يك پیر مرد چاق و قد کوتاه که زنش را طلاق داده بود و در يك خانه قدیمی زندگی می کرد ، به ما گفت که يك اتاقش را مي تواند به ما اجاره بدهد خانه پیرمرد خستی بود و چند پله از کوچه گودتر بود و در وسط حیاتش درخت اناری کاشته بودند ، در آن خانه دو مستاجر دیگر هم بودند : چند افغانی مهاجر و يك خانواده ترك که کارگری می کردند ، پیرمرد بسیار خسیس بود بطوری که کرایه اتاقش را پنج هزار تومان اعلام کرد و اصلا پایین نمی آمد ، گویا مرا شناخته بود، پدرم هم که دیگر عصبانی و خسته شده بود با عصبانیت بیرون آمد و به روستا باز گشت و من هم بدنبالش به خانه برگشتم ولی چند روز بعد دوباره مجبور شدم برگردم و همان خانه را از پیر مرد بگیرم چون چاره دیگری نداشتم ، از این جا بدترین سال زندگی من شروع شد از يك طرف تنهایی ، فقر و غربت و از

طرف دیگر زندگی در کنار پیرمردی خسیس که حتی دفعات مستراح رفتنت را می شمرد و گوشزد می کرد که مبادا مهمانی بیاوری که شب بماند چون دستشویی می رود و چاه مستراح پر می شود و حتی شستن لباس و ظرف را نیز قدغن کرده بود و من لباسهایم را جمع می کردم تا آخر هفته که به روستا میرفتم آنها را بشویم و ظرفهایم را نیز هنگامی که پیر مرد خواب بود می شستم ، در ساعت نه شب پیر مرد خاموشی می زد و می گفت همه بخوابند تا مبادا پول برق زیاد بیاید ، پیر مرد گاهی اوقات به اتاق من سرک می کشید و فضولی می کرد و یک روز دیدم سیبی را که روی تاقچه برای نهارم گذاشته بودم تا نصفه گاز زده و خورده است هر چند که حالم داشت به هم می خورد ولی بقیه سیب را تا ته خوردم چون غذای دیگری برای خوردن نداشتم ، یک بار مقداری بادام از روستایمان آورده بودم از شدت گرسنگی همه را با پوست خوردم تا شکم را پر کرده باشم .

سه ماه از اقامت در شهرک می گذشت و پس اندازم دیگر تمام شده بود چند بار برای گرفتن حقوقم به اداره مربوطه رفتم اما گفتند پرداخت حقوق تا شش ماه به طول می کشد در حالی که من دیگر پولی برای خرج کردن نداشتم به ناچار از مادرم پول می گرفتم تا اجاره خانه ام را بدهم ولی او هم نداشت چون پدرم چند سال بود که دیگر کار نمی کرد و مادرم از پس اندازش به من می داد که آن هم رفته رفته داشت تمام می شد ، چند بار برای گرفتن حقوقم به اداره رفتم ولی هر بار به بهانه ای سر می دواندند و مرا چند ماه ای معطل می کردند و من برای اولین بار با کاغذ بازی و وقت کشی در ادارات ایران آشنا شدم ، سر انجام گفتند که باید بروی تهران و از آنجا کارت را درست کنی ولی من دیگر پولی نداشتم که به تهران بروم اینکار را موکول کردم به تابستان که با کارگری پولی جمع کنم ، بروم تهران حقوقم را بگیرم .

در اوقات تنهایی در اتاقم در زمینه فیزیک و همچنین خلقت و آفرینش جهان مطالعه و تفکر می کردم و هر چه که بیشتر می گذشت ایمانم را بیشتر از دست می دادم شاید در این بی ایمانی فقر بیشتر از تفکر نقش داشت (هر چند که گفته میشود ثروت موجب بی ایمانی می گردد) چرا که قبلا نیز در نوجوانی در وجود خدا و حقانیت دین اسلام شك کرده بودم ولی بدان توجه نمی کردم ولی در اینجا که با واقعیت پوست کنده مواجه شده بودم به شکم دیگر اهمیت می دادم دنیای من دیگر دنیای مساوات و عدل الهی که در کتب دینی نوشته شده بود نبود ، در اینجا مردم در ظاهر به هم لبخند می زدند ولی در عمق فکر خود به این می اندیشیدند که چگونه سر یکدیگر کلاه بگذارند و این را بارها دوستانم به من می گفتند که در اینجا باید کلاهت را دو دستی بچسبی که باد نبرد ، مردم در ظاهر با تو دوستند ولی هنگامی که با مشکلی روبرو می شوی دیگر کسی تورا به یاد نمی آورد و همه دوستی ها فراموش می شوند ، در جمهوری اسلامی که همواره تبلیغ می شد مردم با هم برادر و برابرند و تنها معنویات ارزش دارد واقعیت کاملا وارونه بود و مردم تنها برای پول کار می کردند و حتی مراسم مذهبی شان را برای پول به جا می آوردند و این کاملا با اصول کتب دینی و اخلاقی که در مدارس به دانش آموزان آموزش داده میشد متفاوت بود، آری دورویی در همه جا به چشم می خورد و در جایی که همه دروغ می گویند اگر بخواهی راست بگویی زیان میکنی .

در مدارس دانش آموزان را مجبور می کردند که نماز جماعت بخوانند و من بسیاری از دانش آموزان را می دیدم که بی وضو در نماز حاضر می شدند و هنگام خواندن نماز شوخی می کردند و از پشت سر ادای امام جماعت را در می آوردند و توی سر هم می زدند ، ناظم هم آنها را با چوب میزد یک بار هم مرا که در صف دانش آموزان رفته بودم و نماز می خواندم با چوبی محکم به پشتم زد (که چرا کج ایستاده ای) و وقتی که متوجه شدم دانش آموز نیستم با پوزخندی رفت و من هر چند که عصبانی نشدم ولی تصمیم گرفتم که دیگر با دانش آموزان مدرسه نماز نخوانم ، غذای من در آن سال بیشتر نان و پیاز و نیمرو بود، چرا که غذایی ارزانتر از آن پیدا نمی کردم .

همزمان با پایان یافتن سال کهنه شخصیت کهنه من نیز اندک اندک رنگ می باخت و شخصیتی تازه می یافتم ، سال هزار و سیصد و هفتاد و شش خورشیدی برای من سال تولدی دوباره بود من هر چند که نماز هایم را هنوز می خواندم ولی بیشتر به خاطر عادت بود و اینکه نمی خواستم پدر و مادرم را از خود برنجانم چرا که مذهب جزو شخصیت آنها شده بود و آنها دیگر غیر قابل تغییر بودند ، در تابستان من با پولی که جمع کردم رفتم تهران تا پرونده ام را به راه بیندازم و حقوقم را بگیرم در آنجا بود که پی به مشکل بردم مامور بایگانی پرونده ام را به اشتباه بایگانی کرده بود و هنگامی که به اشتباهش پی برد نه تنها عذر خواهی نکرد ، بلکه گفت مقصر خود شما هستید که زودتر به دنبال کارتان نیامدید به خاطر اشتباه کوچک او من يك سال بدون حقوق در شرایط سخت در يك مكان دور افتاده با كمترین خوراك و بدترین پوشاك زندگی کردم و در مدت شش ماه تنها يك بار به سلمانی رفتم چرا که پول سلمانی را نداشتم و ریش هایم را ماه ای یکبار میزدم ؛ حالا او می آید می گوید خودت مقصری ، من حتی آنقدر پایبند بودم که با خودکار مدرسه کار شخصی ام را انجام نمی دادم و با تلفن مدرسه اگر به اداره زنگ می زدم پولش را جلو می دادم و خود کار اداره را که در جیبم جا مانده بود بیست کیلومتر برگشتم و به مسئولش دادم به طوری که مسئول اداره از این کارم تعجب کرده بود و مطمئنم در دلش به من می خندید ولی من دوست داشتم همیشه درست عمل کنم ؛ خوشبختانه حقوقم دیگر درست شد و به من گفتند تا چند روز دیگر می توانی بروی بگیری ، ولی هنگامی که من رفتم حقوقم را که ماه ای یازده هزار تومان بود بگیرم تنها حقوق پنج ماه من را دادند و گفتند حقوق سال گذشته تو داخل دیون رفته است و به این زودیها به تو نمی دهند و این باز مشکل دیگری بود من حقوق این پنج ماه را به مادرم دادم تا قرضم را پس داده باشم و پس از يك ماه کلنجار رفتن با اداره این بار با داد و فریاد حقوق شش ماه قبلم را گرفتم ، تابستان را با کار در جالیز برادرم بدون دریافت هیچ مزدی به پایان رساندم ، بار دیگر فکر خودکشی به سرم زده بود ولی باز هم ترسیدم ، تصمیم گرفتم دوباره به دانشگاه بروم ، اینبار رشته ریاضی را انتخاب کرده و به دانشکده ریاضی شهرمجاورمان رفتم، من مجبور بودم همزمان با تحصیل تدریس هم کنم و این برای من تا اندازه ای مشکل بود چون برخی از ساعات درسی ام با هم تلاقی داشت و من نمی توانستم هم زمان هر دو جا بروم ، در دانشکده ریاضیات من دوباره به فیزیک روی آوردم و تحقیقات و اختراعات نظری دوران دبیرستانم را تکمیل کرده نزد اساتید فیزیک بردم تا نظر خودشان را بدهند آنها هم مطابق انتظارم صحت نظریاتم را تأیید کردند ، برای انجام عملی طرح ها، آنها را به پژوهشکده شهرمان بردم ولی آنها از دادن هر گونه کمکی خودداری کردند و گفتند ما تنها کارهای ساخته شده را می پذیریم ، بار دیگر نومیدی بر من غلبه کرد و طرح هایم را به بایگانی سپردم .

در دانشکده دانشجویان چندان به امور مذهبی پایبند نبودند و از هر چند نفر یکی نماز می خواند البته من در ابتدا بنا بر عادت نماز می خواندم ولی پس از مدتی که دیدم دیگر اعتقادی ندارم ، سعی کردم آنرا ترك کنم هر چند که ترك کردن آن نیز مانند ترك مواد مخدر سخت و عذاب آور بود ولی سر انجام اینکار را کردم ، در اتاق خواب ، دانشجویان از هر دری سخن می گفتند اما همینکه من بحث را به امور مذهبی می کشاندم همه ساکت می شدند گویا مذهب يك تابو بود که هیچ کس حق نداشت درباره آن صحبت کند اما وقتی که با مهارت و فن دیگری وارد اعتقادات و باورهای آنها می شدم میدیدم که همه آنها در دل خود خرافات مذهبی را باور ندارند ولی از بیان آن می ترسند آنها در وادی شك قرار داشتند و من دوباره به این باور رسیدم که هیچ انسانی سد در سد به خدا و دین باور ندارد حتی مذهبیهون نیز چند درس درته دل خود شك داشتند چرا که اگر باور قطعی داشتند احکام دینشان را کامل انجام می دادند .

هر چند که تحصیلات من در دانشکده ریاضیات نا تمام ماند و من مجبور شدم در رشته دیگری ادامه تحصیل بدهم اما هرگز مطالعات خودم را قطع نکردم همواره سعی می کردم و می کنم که با خواندن کتب گوناگون در زمینه زیست شناسی و فیزیک و فلسفه دانش خود را بالا ببرم، چرا که بزرگترین دشمن

خرافات دانش است، (در این میان کتب زیست شناسی و کتب شجاع الدین شفا مخصوصاً (تولد ی دیگر) و کتب دکتر انصاری و 23 سال مرحوم دشتی و نظریه بیگ بنگ در رشد اندیشه ام تاثیر زیادی داشته است).

من سیزده سال در روستا ها و شهرکهای گوناگون تدریس کردم و با فرهنگهای گوناگون آشنا شدم من در این مدت سختیهای بسیاری کشیدم و خشونت هایی را دیدم که ریشه بسیاری از آنها در سنت و دین بود ، من جوانی را دیدم که به خاطر رابطه جنسی ، روستائیان او را با تبر قطعه قطعه کردند و برادری را که خواهرش را چاقو زد (به خاطر سخن گفتن با پسری) و هنگامی که به بیمارستانش بردند ، پدر دختر گفت اگر دخترم زنده بماند او را می کشیم و خونبهایش را که نصف دیه مرد است می دهیم ؛ من تلخی فقر را چشیده ام و دیدم که چگونه در جامعه مدعی عدل و داد علی ، راننده تاکسی (در راه مدرسه) مرا به خاطر نداشتن چند تومان از تاکسی بیرون انداخت ، من پدری را دیدم که با تعصب کودک خود را به خاطر کبوتر بازی آنقدر زد که کودکش لال شد، من دانش آموز سیدی را دیدم که چون پدرش پیر و از کار افتاده بود و پول توجیبی به او نمی داد بیست و پنج کیلومتر پیاده راه می آمد که به مدرسه برسد و هنگامیکه دلم به حالش سوخت و او را نزد امام جمعه شهر بردم تا از وجوهات خمس که بخشی از آن سهم سادات میشد به این سید فقیر بدهد ، گفت : ما وجوهایمان را به قم می فرستیم شما از خمس پول خودتان که به ما می خواهید بدهید به او بدهید ، من دوست و فامیل خود را دیدم که پسر تازه دامادش از روی فقر و بیکاری به مواد مخدر روی آورد و پدرش با پس اندازی که در سی سال خدمتش جمع کرده بود با همسرش راهی سفر حج واجب شد تا وظیفه دینی خود را انجام بدهد و هنگامی که باز گشت ، دید که پسرش در خانه خودش به خاطر سیصد هزار تومان پول یکی از اقوامش را کشته است و سال بعد او را قصاص کرده و به دار زدند در حالی که از قاتل و مقتول هر کدام دو بچه باقی مانده بود و پدر بزرگ مجبور شد نوه ها یش را سر پیری بزرگ کند .

هر چند که امروزه من ازدواج کرده و تشکیل خانواده داده ام اما هنوز درگیر مشکلات خدا و دین هستم از يك سوی همسرم با باورهای سنتی دینی خود سعی می کند مرا کنترل کند و من اکثر اوقات ناگزیرم مطابق میل او رفتار کنم ، هر جمعه باید او را به قبرستان ببرم تا به همراه خیل مرده پرستانی که تنها تفریحشان سر زدن به مردگان است ساعاتی برای برادر مرده اش سوگواری کند و دعا بخواند و از من نیز می خواهد که همراهش دعا بخوانم اما من تنها زیر لب شروع می کنم به شعر خوانی چون دیگر به دعا اعتقادی ندارم ، در ایام محرم و صفر که گوش دادن به موسیقی حرام است من ناگزیرم موسیقی دلخواهم را دور از چشم او و پنهان از دیگران گوش بدهم ، او اکثرا با اسرار از من می خواهد ، در مراسم عزاداری محرم و دیگر مراسم مذهبی شرکت کنم ولی من که دیگر امیدی به امامان آنها ندارم طفره می روم ، ولی گاهی اوقات دلم به حالش می سوزد و فقط به خاطر دلخوشی او در مراسم دینی شرکت می کنم ، هر سال باید او را به زیارت امامی ببرم که در مشهد خفته است و اگر بخوام در آنجا به موزه یا آرامگاه فردوسی یا باغ وحش بروم مخالفت می کند و می گوید ما فقط به خاطر امام رضا اینجا آمده ایم ، من او را به مطالعه تشویق می کنم اما او علاقه ای به این کار ندارد چرا که دور از کتاب بزرگ شده است، او در سنتها و افکار مذهبییش فرو رفته است و من هم امید تغییری در افکارش نمی بینم و این مرا بسیار رنج می دهد ، چرا که نمی خواهم، فرزندم نیز، مانند او با خرافات مذهبی رشد کند و بزرگ شود ، از سوی دیگر در محیط کار باید همرنگ جماعت حرکت کنم و مواظب باشم که مبدا حرفی را خلاف باورهای دینی دیگران بر زبان بیاورم که کارم را از دست بدهم ، در جامعه نیز اهرم کنترل اجتماعی و دولتی سعی می کند رفتار مرا به شدت کنترل کند ، آیا در این وضعیت می توانم امیدی هم به فردائی بهتر و آزادتر داشته باشم ، هنگامی که در مدارس کودکانی را می بینم که با شور و ذوق وافر قرآن را از حفظ می کنند و برای انجام فرائض دینی به مساجد می شتابند ناخود آگاه به یاد خودم می افتم آیا آنها نیز در

آینده به برداشت من میرسند.

شاید دروغ و گزاف باشد اگر بگوئیم دین علت همه بدبختیهای ماست اما این دروغ نیست که دین ریشه بسیاری از بدبختیهای ما در گذشته و آینده است آن هم دینی که فقر و بدبختی را نعمت می داند و ثروت را مایه غرور و تکبر و گمراهی معرفی می کند ، دینی که با نو آوری مخالف است و با يك ملیون روحانی بیکار و مفت خورش چندین ملیون انسان را از کار سازنده باز می دارد ، دینی که باعث شد پدر و مادرم در فقر و بیماری ونداری زندگی کنند و بمیرند و مادرم هنگام مرگش با این که هرگز غذایی درست و حسابی نداشت که بخورد به فرزندانش سفارش می کرد که به آخوند محل سیصد هزار تومان پول بدهند تا یکسال برایش نماز و روزه بخواند ، حکومت دینی ای که بهترین استعدادهای جوانانش را به نابودی و هرزگی می کشاند و جوانان مستعد و باهوش کشور را راهی حوزه های علمیه می کند و جوانان وامانده و بیکار دیگر را نا خواسته به ورطه فساد و مواد مخدر می کشاند ، آری دین - مخصوصا دین سیاسی و مخصوصا اسلام سیاسی ، افیون توده هاست و در دراز مدت جز فقر و عقب ماندگی ثمره ای ندارد.

بهشت گمشده

بهشت انسان بر روی زمین است و آدمی خود می تواند از محیط زندگی خود بهشت بسازد یا دوزخ درست کند ، ما اگر خود بخوایم و دست در دست هم بگذاریم می توانیم زمین را به بهشت موعود تبدیل کنیم ، چرا باید منتظر بنشینیم که مهدی موعود یا مسیح نجات دهنده یا سوشیالیست دادگرو یا دیگران از پس هزاره ها بیایند و عدالت را بر روی زمین برقرار کنند ، چرا خود ما کار آنها را انجام ندهیم ، - دانش و ثروت را گسترش دهیم - اخلاق را ملاک برتری انسانها قرار دهیم - به عقاید و دین و آئین یکدیگر احترام بگذاریم و به جای نبرد با یکدیگر با فقر و نادانی و بی عدالتی مبارزه کنیم و در سختی ها و رنج ها به کمک یکدیگر بشتابیم ، آری ما می توانیم بهشت موعود را خود بر روی زمین بسازیم و این نیازمند اندکی تلاش و اندیشه ماست .

خطاب من به همه انسانهاست ، سیاه و سفید ، زرد و سرخ ، مسلمان و مسیحی ، فقیر و غنی ، همه ما انسانیم و با هم برابر و هیچ برتری ای بر یکدیگر نداریم هیچ ملیت و نژادی بر ملیت و نژاد دیگر برتری و رجحان ندارد زیرا اگر در یک خصوصیت آن ملت بر دیگران برتری داشته باشد آن خصوصیت یا ارثی است یا اکتسابی ، اگر ارثی باشد نمی تواند ملاک برتری باشد چون برای بدست آوردن آن زحمتی نکشیده است و طبیعت به رایگان آنرا به او داده است و اگر اکتسابی باشد دیگران نیز می توانند آنرا تلاش بدست آورند . ارزشهای ما نیز قراردادی هستند و تنها در باور ما وجود دارند طبیعت و جهان بیرون اعتقادی به ارزشهای ما ندارد و بر اساس قوانین فیزیکی خود رفتار میکند .

ما همه باید تلاش بکنیم که جامعه انسانی سعادت مندی بوجود بیاوریم آیا هنگام تحقق آرمان شهر خیالی فرا نرسیده است ، ما به آئینی نیاز داریم که همه انسانها از هر گروه و هر نژادی آنرا قبول داشته باشند ، آئینی که از آن همه باشد و مایه خوشبختی همگان گردد ، آئینی که به همه گروههای مذهبی و سیاسی تعلق داشته باشد و همگان آنرا قبول داشته باشند ، آئینی برای تمام این سیاره و برای اداره هر چه بهتر آن و برای رسیدن انسانها به خوشبختی و سعادت که همواره در آرزوی آن هستند ، بیایید که با یکدیگر کمک کنیم و این آئین و جامعه برتر را بسازیم ، چرا که خوشبختی حق هر انسانست ، ثروت و دانش حق هر انسانست ، هیچ انسانی نباید فقیر باشد و با بد بختی و نکبت و بیماریهای روحی و روانی دست بگریبان باشد ، آئینی که قوانین آنرا روان شناسان و جامعه شناسان و اقتصاد دانان و ... بر اساس آخرین یافته های خود پایه ریزی کنند و بنویسند . آرمان شهری واقعی و نه خیالی ، آرمان شهری بر پایه اخلاق مشترک جهانی که همه آنرا قبول دارند ، آئینی که حقوق همه انسانها را رعایت کند و به حیوانات و گیاهان و محیط زیست جهان احترام بگذارد ، زمین از آن ماست و خوشبختی و بد بختی ما در دستان ماست ، هیچ موجودی به جز خود ما مارا تهدید نمی کند ، همه باید تلاش کنیم تا خوشبختی ای که حق ماست را بدست آوریم ، تا دیگر فقر و جنگ و گرسنگی و نادانی در جهان نباشد تا همه بیماریها ریشه کن شوند و اندوهها و غمها جای خود را به شادی بدهند ، مهر و محبت در بین انسانها حاکم شود و همه به یکدیگر احترام بگذارند و مشکلات یکدیگر را حل کنند ، غیبت و دورویی ، جای خود را به یکرنگی و یکدلی بدهد ، کانون خانواده ها محکم گردد و مهر و محبت در بین انسانها حاکم شود جامعه ای که منجی ما و عده داده است ما نیز میتوانیم بسازیم ، آئینی برتر برای انسانی برتر در جامعه ای برتر ، این آئین میتواند شامل دو بخش کشوری و جهانی باشد . در بخش کشوری قوانین آن مربوط میشود به رشد و اعتلای هر کشوری بر مبنای امکانات آن کشور و در بخش جهانی با پی ریزی قوانینی رشد و اعتلای همه کشورها در نظر گرفته میشود به طوری که طی برنامه های زمان بندی شده ای تلاش میشود که همه کشور ها خود را به معیار های توسعه نزدیک کنند و تلاش می شود که به کشور هایی که از نظر فرهنگی ، اقتصادی و علمی از دیگران عقب افتاده اند کمک شود تا خود را به پای کشور های دیگر برسانند تا دیگر کشور فقیری در جهان نباشد ، در این جامعه جهانی هیچ ملت ی نباید سد راه پیشرفت ملتهای دیگر شود و ملتها بجای ایجاد تنش و مشکل آفرینی برضد یکدیگر بهتر است با یکدیگر رقابت کنند زیرا اگر ملتی پیشرفت کند زمینه پیشرفت دیگران را نیز فراهم خواهد کرد .

فصل اول

میراث گذشتگان

زرتشت که بود ؟

از چلیپای ایرانی تا صلیب رومی

خدمت به بیگانگان

میراث شوم بیگانگان

است که در زیریوغ فرهنگ ملتی بیگانه گرفتار شود - ملتی که
جزایش در این حلقه احترام نمیگذارد - حلقه خود خردمندانه
میتواند به بیگانه احترام بگذارد - ملتی که

زرتشت که بود؟ سخنی در آیین زرتشت

زرتشت (به چم ستاره تلایی) آیین خود را بر پایه خرد و اندیشه و بر علیه برخی از باورهای دین میترا پرستی در خاور ایران زمین بنا نهاد (وی همه اندیشه های میتراپیسم را نقض نکرد)، او مانند بودا هیچگاه خود را پیامبر خدا نمیدانست و چون بر پایه دانش و اندیشه خود به وجود اهورا مزدا (خدای خرد) و اهریمن پی برده و اصول دین خود را بر پایه دانش و خرد خود پی ریخته احتمال اشتباه نیز در نگرشها و عقایدش وجود دارد و ممکن است چیزی به نام اهورا مزدا و اهریمن و یا پل چینوت و فروهر (وجدان) ... وجود خارجی نداشته باشد، (البته برخی از زرتشتیان می گویند زرتشت چون انسان پاکی بود از کودکی با اهورا مزدا هم پرسه گی و با جهان غیر مادی ارتباط داشته، اصول دین خود را از عالم مادی فرا نگرفته است) اما در هر حال این ارتباط نمی تواند به معنای پیامبر آسمانی بودن وی باشد چرا که او هرگز این ادعا را نکرد و از دیگر سوی بسیاری از عقاید دین زرتشت گفته های زرتشت نیست و از سوی پیروانش به آن اضافه گشته است و یا بر گرفته از ادیان میتراپی و مهر پرستی است و در کتاب اوستا نیز تنها گاتاها از زرتشت است و مابقی بعدها اضافه شده است.

آنچه درباره زرتشت باید گفته شود :

- ۱- زرتشت نخستین فیلسوف و اندیشمند جهان است (نه پیامبر)
- ۲- زرتشت آیین خود را بر پایه های آیین میترا پیسم بنا نهاد و ادیان سامی دین خود را بر پایه های دین زرتشت و مهر و میترا بنا کردند.
- ۳- چون زرتشت هرگز خود را پیامبر آسمانی نمیدانست و نیز چون ادیان سامی اصول دین خود را (مانن پل چینوت و خدای آسمانی و بهشت و دوزخ و ...) از دین زرتشت وام گرفته اند و ادعای آسمانی بودن میکنند، پس نمی توانند آسمانی باشند و احتمال اشتباه در اندیشه هایشان نیز وجود دارد.
- ۴- زرتشت از مردم می خواست که بر پایه خرد خود راه درست را پیدا کنند (هر چند که راه شان با نظر زرتشت متفاوت باشد) و او هیچ گونه تعصبی روی باورهای خود نداشت، او به سخن خود یک سوشیانس (رهایی بخش) بود و به مردم نوید میداد که پس از او نیز سوشیانس هایی برای رهایی مردم خواهند آمد.

از چلیپای ایرانی تا صلیب رومی

هنگامی که سخن از نماد صلیب شکسته می رود ناخود آگاه ذهن ما به دوران جنگ جهانی دوم می باز می گردد که هیتلر از این نماد برای انگیزه های نژاد پرستانه خود جهت اثبات برتری نژاد آریا بر دیگر نژادها بهره می گرفت، اما این نماد بر خلاف نام آن هیچ ربطی به صلیب و مسیحیت ندارد و در واقع نمادی چلیپایی است که مهر پرستان ایرانی نخستین بار آنرا به عنوان نماد دین تازه شان بکار بردند، چهار شاخه این نشان چلیپایی نمایشگر چهار عنصر اصلی حیات (آب ، باد ، خاک و آتش) بود که آریائیان نخستین بدان باور داشتند ، کوزه ها و لوحه های گلین یافت شده در تپه حصار دامغان که بر روی آنها نقش چلیپا (صلیب شکسته) دیده می شود و همچنین نشان چلیپا بر روی سینه شیر بالدار که در خوزستان یافت شده و دیگر یافته های باستانشناسی در دیگر گوشه های کشور گویای اینست که نشان چلیپا از ایران برخاسته و در سفر زمانی و مکانی خود به روم ، به صلیب و در ایران نخست به ستاره و سپس به نماد شیر و خورشید تبدیل شده است ، این نماد از شش هزار سال پیش (چهار هزار سال قبل از تولد مسیح) در بین مهر پرستان ایرانی بکار می رفته است و به همراه قدرت یافتن مهر پرستان و به سبب جنگهای طولانی بین ایران و یونان (و سپس روم) به غرب رفت و در آنجا بود که مهرپرستی با نام جدید میترائیسم در شکلی متفاوت با ایران دوباره زاده شد و بیشتر اروپا را فرا گرفت تا آنجائی که در قرن سوم میلادی دیوکلسین ، امپراتور مقتدر روم ، آنرا به عنوان دین رسمی کشورش پذیرفت و این دین در آنجا از آنچنان قدرت و نفوذی برخوردار شده بود که ارنست رونان ، فیلسوف فرانسوی می گوید : اگر دین مسیح ظهور نمی کرد اینک جهان پر از میترا و مهر بود ، پس از قدرت یافتن مسیحیان در اروپا آنها به کشتار و آزار میترائییان پرداختند و با انداختن جسد مرده گان به درون نیایشگاههای زیر زمینی میترائییان آنها را از درون معابد بیرون می کشیدند و می کشتند (میترا پرستان مرده ها را نا پاک دانسته و از آنها دوری می کردند) پس از نابودی دین میترائیسم نشانه ها و آئینهای آن در دین نوین مسیحیت در شکلی دیگر و در باوری نو حفظ شدند و به حیات خود تا به امروز ادامه دادند یکی از این نشانه ها چلیپا بود که تبدیل به صلیب مسیحیت شد و نشانه دیگر ناقوس کلیسا بود که بدون تغییر به درون مسیحیت راه یافت و نیز جشن زایش مهر (خورشید) در آغاز زمستان که به جشن زاد روز مسیح تبدیل شد و همچنین رسم پدر خواندن موبدان مهر پرست و شبان خواندن میترا و خوردن شام آخر مسیح مانند میترا و صعود او به آسمان همانند صعود میترا و ساخت بهشت و دوزخ و پل چینوت (پل صراط) در دین مسیحیت بر اساس آئین مهر و نیز دیگر آئینها و نمادها یی که نمایانگر نفوذ چشم گیر دین مهر در دین مسیحیت و دیگر ادیان سامی می باشد و منابع و شواهد و اسناد در اینباره آنقدر زیاد است که خودغریبان نیز ناگزیر به آن اعتراف کرده اند .

سر چشمه ها :

- ۱ - جستاری درباره مهر ، دکتر محمد مقدم
- ۲ - میترائیسم یا مهر پرستی ، هاشم رضی
- ۳ - جشن های ایران باستان ، دکتر پرویز رجبی
- ۴ - پژوهشی در اساطیر ایران ، مهرداد بهار
- ۵ - تاریخ جامع ادیان ، نوشته جان ناس ، برگردان علی اصغر حکمت

خدمت به بیگانگان

بیشتر دانشمندان دوره اسلامی ایران مخصوصا علما علوم دینی با نوشتن کتابهای خود به زبان عربی و وارد کردن لغات عربی به درون زبان فارسی در حقیقت به زبان عربی و اعراب خدمت کرده اند البته اندکی از این دانشمندان گرانمایه از این خطر هجوم فرهنگی آگاه شده بودند و در نوشتار خود از زبان فارسی بهره می گرفتند (مانند ابو ریحان بیرونی و فردوسی و اسدی طوسی و دقیقی و دیگران...)، شور بختانه تازیان و گاه اروپائیان این دانش مندان ایرانی را به خاطر داشتن نام عربی و نوشتن کتابهایشان به این زبان عرب می پندارند و تازیان آنها را به عنوان افتخار ملت عرب می دانند و به خود می بالند، اما اعراب باید بدانند که داشتن یک نام بیگانه هویت و ملیت انسان را عوض نمی کند، آنها از نژاد ایرانی هستند و در ایران زاده شده اند و با فرهنگ ایرانی رشد کرده و بارور شده اند و متعلق به ملت ایرانند.

میراث شوم بیگانگان

ایرانیان روزگاری در جهان به راستگویی شهره بودند به طوری که هرودوت مورخ یونانی راستگویی را یکی از اصول مهمی می دانست که پدران به فرزندان خود می آموختند و در اوستا و دیگرنسک های دینی ایرانیان نیز سفارش زیادی به راستگویی و مبارزه با دروغ شده بود و راستگویی پایه دین و نژاد ایرانی بود، اما امروزه شور بختانه راستگویی از این دیار رخت بر بسته و جایش را دیو پلید دروغگویی گرفته بگونه ای که دیگر هیچ کس بر کس دیگر اعتماد ندارد و اموال دولتی و خصوصی از تعرض ناراستان در امان نیستند فساد مالی و اداری و تملق و چاپلوسی و هزاران آسیب و فساد دیگر که فرزندان این دیو پلید هستند سرزمین اهورائی ما را به وادی تباهی کشانده اند، غیرت ملی دیگر نابود شده است و دیگر کسی سنگ وطن را بر سینه نمی زند، همه در اندیشه آنند که چگونه میتوانند تنها بارخویش بر بندند و توشه خود سنگینتر کنند و کسی در اندیشه همسایه گرسنه خود نیست، گویا تازیان و تاتاران و ترکان و مغولان با هجوم شوم خود به این سرزمین تنها دین و فرهنگ ایرانیان را نابود نکرده اند بلکه عادات غلت و اندیشه های ناپاک و رسوم جاهلانه خود را نیز به ایرانیان وام داده اند.

فصل دوح

جامعه شناسی

اصالت وجود انسان
 ماهیت اخلاق : (بخش اول)
 ماهیت اخلاق : (بخش دوم)
 - لزوم پایبندی به اخلاق
 خوب ؟ بد ؟ زشت ؟ زیبا ؟
 گناه و ثواب در طبیعت
 ما مقصریم یا جامعه
 ارزشهای ما نسبی هستند نه مطلق
 ملاک ارزش واقعی
 راز موفقیت ملتها
 فسادجنسی !
 نگاهی دوباره به روابط زن و مرد

شکست یا پیروزی در واقعیت وجود ندارند این دو ساخته ذهن ما هستند
 با افزایش دانائی ما نادانی ما نیز افزایش می یابد
ما همان هستیم که فکر می کنیم هستیم

رهبران یک ملت زاپیده باور های آن ملتند

راز آفرینش در وجود ما نهفته است

بین عشق و نفرت تنها یک واو وجود دارد

تا هنگامی که جهان وجود دارد امید نیز وجود دارد

اصالت وجود انسان

وجود انسان بر ماهیت انسان برتری دارد و آنچه که اصل است وجود انسان است که باید حفظ شود و نه ماهیت انسان .

به خاطر يك عقیده و يا يك دين و يا مذهب خاص نبايد آرامش زندگی انسانها به هم بخورد ، زیرا مکاتب و ادیان برای آسایش انسان آفریده شده اند و نه انسان برای آنها ، پس بسیار احمقانه است اگر انسانها به خاطر دين و يا مذهب و يا عقیده خاص با هم بجنگند و دشمنی بورزند زیرا آنچه که اصل است خود انسان است و نه دين و مکتب ، و اگر انسان نباشد ، دیگر هیچ دين و يا مذهب و مکتب خاصی ارزشی ندارد ، پس بیائیم بی هیچ رنگ و بویی و فارغ از هر عقیده و مرامی با آرامش در کنار یکدیگر زندگی کنیم و همدیگر را فراتر از هر چیزی دوست بداریم، چونان محبت مادری به فرزندان که آنها را فارغ از هر عقیده و مکتب و مرامی دوست دارد و میپرستد ، بیائیم به انسانیت یکدیگر احترام بگذاریم و به جای دشمنی با هم ، برای پیدا کردن بهترین راه خوشبختی و آسایش یکدیگر را یاری کنیم چرا که انسانها اعضای يك پیکرند و خوشبختی و بدبختی يك فرد يا يك گروه موجب خوشبختی يا بدبختی دیگران خواهدشد.

آری آنچه که ارزش دارد انسانست و نه عقیده انسان ، همه انسانها جدا از هر عقیده ای که داشته باشند با هم برابرند ، فرقی بین يك يهودی و مسلمان ، کمونیسم و يا مارکسیسم و ... وجود ندارد ، عقاید هرگز نباید موجب جدایی انسانها گردند ، عقیده را باید از انسانها جدا کرد و آنگاه انسانها را با یکدیگر پیوند داد ، انسانها باید چونان کودکان فارغ از هر بغض و کینه و مکتب و مرام و نژادی یکدیگر را دوست بدارند و مانند آنان پاک و بی آلایش باشند و با همیاری یکدیگر جهانی برتر و کاملتر بسازند جهانی که در آن فقر ریشه کن شود (هرچند که فقر نسبی است) و ثروت و دانش بیشتر ی تولید گشته و در دسترس همگان قرار گیرد ، و این نیازمند يك مکتب جهانی است که بر مبنای اصول اخلاقی مشترك در بین همه انسانها، مانند منشور حقوق بشر سازمان ملل، نوشته گردد ، مکتبی بر اساس اصول علمی نوین و یافته های جدید روانشناسی و علوم اجتماعی و اقتصادی که بوسیله نخبه ترین دانشمندان فارغ از هر گونه اصول اعتقادی نوشته و در سطح جامعه جهانی اجرا شود ، و این امری است واقعی و نه يك آرمانشهر خیالی ، زیرا پایه آن اصول مسلم علمی است و نه متافیزیک .

ماهیت اخلاق : (بخش اول)

فعل اخلاقی آن کاری است که انجام دادن یا ندادن آن برای انسان یا جامعه یا هر دو فایده دارد ، اخلاق امری نسبی و قرار دادی (در بین انسانها و حیوانات) است و بر خلاف تصور عامه تنها در بین انسانها وجود ندارد بلکه حیوانات نیز آنرا میآموزند برای نمونه گربه نوازش کردن و مهربانی صاحب خود را دوست دارد و بدان پاسخ مثبت میدهد ، نه از آنرو که میداند مهربانی فعلی اخلاقی است بلکه از این جهت که آموخته است نوازش و مهربانی صاحبش به بقایش کمک میکند و غذائی را نصیبش میکند و نیازی از او را بر آورده مینماید ، ما نیز اگر به حیوانی غذا بدهیم ، در نظر آن حیوان يك فعل اخلاقی را انجام داده ایم زیرا نیازی از او را برطرف کرده ایم ، پس فلسفه وجود اخلاق رفع نیاز های مادی و معنوی ما میباشد ، منتهی در انسان نسبت به حیوان در سطحی پیشرفته تر و بر مبنای عقل است زیرا ما جوانب کار را بیشتر از حیوانات در نظر می گیریم و آینده بسیاری از کارها را می بینیم و بر مبنای آنها ارزش اخلاقی را تعیین میکنیم ، ولی حیوانات تنها به صورتهای عینی و ظاهری اکتفا میکنند و قادر به تفکر پیچیده نیستند . برای ساده تر فهمیدن مطلب مثالی میزنم : تصور کنید که ما يك جوجه مرغ را گرفته ایم و آنرا زنده به يك گربه گرسنه میدهیم تا بخورد و این کار را هر روز تکرار کنیم واضح است که پس از مدتی گربه با ما انس میگیرد و در نظر او این کار ما يك عمل اخلاقی و ارزشی است چرا که برخی از نیاز های او را با این کار بر طرف کرده ایم و باعث بقای او گشته ایم ولی در نظر جوجه ما يك جلاد و قاتل هستیم و اینکار ما در مغز کوچک او ضد ارزش نام خواهد گرفت ، حتی در نظر خود ما اینکار چندان آور و ضد اخلاقی است زیرا ما این کار را با وجود خود مقایسه میکنیم و میبینیم که انجام اینکار نه تنها فایده ای برای ما در بر نداشته بلکه با اصل بقای ما نیز سازگار نبوده است زیرا ما هرگز دوست نداریم که بلائی که خود بر سر جوجه میاوریم کسی بر سر ما بیاورد .

در پایان فعل اخلاقی راستگویی را مثال میزنم : راستگویی در بین همه ملل ارزش است و به عنوان فعل اخلاقی شمرده میشود زیرا عمل به آن مانع تلف شدن وقت و نیرو و هزینه های مادی انسانها میشود و برای همه سودمند است ، پس فعل اخلاقی کاری است که برای ما سودمند باشد و نیازی از نیازهای ما را برطرف کند .

ماهیت اخلاق : (بخش دوم)

معیارهای اخلاقی و گناه و ثواب را انسان پس از اجتماعی شدن خود بوجود آورده است تا آسوده تر زندگی کند و این معیار های اخلاقی با توجه به بافت و نیاز های جوامع متفاوت است به گونه ای که گاه معیارهای اخلاقی یک جامعه ضد معیار های اخلاقی جامعه دیگر میباشد ، ملاک و پایه سنجش هر معیار اخلاقی برطرف کردن نیازهای متعدد آدمی میباشد ، برای مثال : عدالت یک فعل اخلاقی است که باعث می شود هر کس بر مبنای تلاش و لیاقت خود به حق خود برسد و نیاز های اساسی را ارضا کند و یا کسب دانش برای ما یک کار و ارزش اخلاقی است زیرا نیاز مادی و روحی ما را برآورده می کند و به ما سود می رساند .

اخلاق را می توان به دو بخش تقسیم کرد :

۱ - اخلاق غریزی: که بین انسان و حیوان مشترک می باشد و در مورد انسان آنرا فطری می گویند (مانند مهر مادری نسبت به فرزندان).

۲ - اخلاق آموختنی : این اخلاق از آن انسان است و گاه برخی از حیوانات باهوش نیز آنرا فرا می گیرند ، کودک انسان پس از تولد رفته رفته و بر اساس نیازهای هر جامعه معیارهای اخلاقی آن جامعه را می

آموزد و سعی می کند برای اینکه مورد تحسین قرار بگیرد رفتارهای خود را با آن معیار ها همگون سازد ، مثلا: راستگویی یک فعل اخلاقی است که انسان آنرا به تدریج در جامعه می آموزد و هیچ کودکی فطرتا راستگو و دروغگو به دنیا نمی آید و یا فعل اخلاقی حیا و عفت داشتن را انسان از جامعه خویش می آموزد و اگر کسی این فعل را به او نیاموزد انسان در ارضای غریزه جنسی خود مانند حیوانات عمل میکند (در بینش مذهبی ما نام فعل های اخلاقی و و ضد اخلاقی را گناه و ثواب می گذاریم).

فعل اخلاقی نوع اول در بین همه همه انسانها مشترک است ولی اخلاق نوع دوم در بین انسانها به اشکال گوناگونی دیده میشود که برخی از آنها مشترک و برخی دیگر متفاوت و گاه متضاد هستند مثلا ملاک ارزشی راستگویی و دانش طلبی در بین همه انسانها مشترک است و همه آنرا ارزش می شناسند اما فعل اخلاقی قربانی کردن حیوانات تنها مخصوص برخی از ملل شرقی (مانند مسلمانان) است و بسیاری از ملت ها آنرا قبیح میدانند .

لزوم پایبندی به اخلاق

هرچند که معیارهای اخلاقی و ارزشهای ما قرار دادی و نسبی هستند و تنها برای انسانها ارزش دارند ولی این به معنی زیر پا گذاشتن آنها نیست ، زیرا معیارهای اخلاقی بر اساس نیاز جوامع مختلف و انسانها شکل گرفته اند و بسیاری از آنها در دوره ما برای ما مفید و سود مندند ، ارزشهایی مانند ، راستگویی ، کمک به هموع ، احترام به والدین و دیگر ، ما باید این ارزشهای سودمند را شناسایی کرده و آنها را در جامعه گسترش دهیم ، زیرا عمل به آنها موجب آسایش و رفاه بشر میگردد ، برخی ارزشها نیز در جوامع وجود دارند که زیان آورند ، مانند پست شمردن زنان ، فرد پرستی، یا نجس شمردن برخی از انسانها و غیره که ما بهتر است این ارزشهای واپسگرا را شناسایی و با دادن آگاهی به مردم آنها را به مرور زمان از بین ببریم .

خوب؟ بد؟ زشت؟ زیبا؟

در دیدگاه ما انسانها چه کسی خوب است و چه کسی بد است؟ دوست کیست؟ و دشمن کیست؟ در نگاه بیشتر ما کسی خوب است و میتواند دوست ما به شمار بیاید که بتواند یکی از نیازهای بیشمار ما را برآورده کند، خواه نیازهای فیزیولوژیک و مادی ما، مانند خوراک و مسکن و خواه نیازهای روانی ما، نظیر نیاز به تعلق به گروه و نیاز به عزت نفس و خودشکوفایی و حتی نیازهای کاذب ما مانند نیاز به مواد مخدر، برای نمونه گوسفند حیوانی سودمند برای ما است که بسیاری از نیازهای مادی و فیزیولوژیکی ما را برآورده میکند پس ما او را دوست خود می‌شماریم و آنرا -گو اسپنتا- یعنی جانور پاک نامیده ایم.

و در نظر ما کسی بد است و دشمن ما بشمار می‌آید که نه تنها یکی از نیازهای ما را برآورده نمیکند بلکه مانع رفع نیازهای ما میشود و یا نیازهای ما را تشدید میکند، اعم از نیازهای مادی یا معنوی، و یا نیاز جدیدی را برای ما بوجود می‌آورد. برای نمونه ما جانورانی را مانند: مار و کژدم، دشمن خود میدانیم زیرا نه تنها سودی برای ما ندارند (البته در گذشته) بلکه نیاز به امنیت و آرامش را نیز از ما سلب میکنند. و نیز در نظر ما کسی یا چیزی که بر ما تاثیری ندارد یعنی نه نیازی از ما را برآورده میکند و نه مانع رفع نیازهای ما میشود خنثی است و ما نسبت به وی بی‌تفاوتیم و او یا آن را نه دوست و نه دشمن خود میدانیم، مانند یک قطعه سنگ.

پس خوبی و بدی امری نسبی است و در نگاه افراد گوناگون متفاوت است، در نگاه ما مار حیوان بدی است، زیرا مانع رفع نیاز آرامش و آسایش ما میشود ولی همین مار از نظر راسو حیوان خوبی است زیرا نیاز به تغذیه وی را رفع میکند، درباره نیازهای دیگرمان نیز میتوانیم نمونه‌های بسیاری را نام ببریم، برای نمونه ما در اجتماع به کسانی مهر می‌ورزیم و آنها را دوست خود بشمار می‌آوریم که بیشتر به ما توجه میکنند و ما را تحویل می‌گیرند و در حقیقت نیاز به پذیرش از طرف گروه را برای ما رفع میکنند نمونه ملموس دیگری را نام می‌برم: برخی از ما از رهبر و یا رئیس جمهور کشورمان خوشمان می‌آید زیرا او یکی از نیازهای مادی یا معنوی ما را برطرف میکند و برخی از ما نیز از ایشان دل خوشی ندارم زیرا ایشان را مانع رفع نیازهای مادی یا معنوی خود به شمار می‌آوریم، و برخی از ما نیز نسبت به وی بی‌تفاوتیم زیرا بین او و نیازهای خود پیوندی برقرار نکرده ایم.

گناه و ثواب در طبیعت

گناه و ثواب تنها در نگاه و باور ما وجود دارد و ما انجام فعلهای اخلاقی را ثواب و انجام کارهای ضد اخلاقی را گناه می‌پنداریم در حالی که طبیعت به گناه و ثواب اعتقادی ندارد و تنها بر اساس اصول فیزیکی خود عمل می‌کند و کاری به اخلاق ندارد چرا که اخلاق ساخته ذهن انسان است که آنرا در طی قرون متمادی بر اساس نیازها و تجارب خود ساخته است، اخلاق طبیعت همان قوانین فیزیکی طبیعت است که غیرقابل تغییرند، مثلاً اگر کسی بهداشت را رعایت نکند مجازاتش این است که بیمار شود و یا اگر کسی راستگو باشد نتیجه اش این است که دیگران به سخن او اعتماد میکنند و یا اگر کسی به دیگران کمک کند دیگران نیز او را یاری می‌کنند و اگر کسی خود را در آب بیندازد غرق خواهد شد و اگر کسی زهر بخورد خواهد مرد و اگر کسی دنبال دانش برود آگاه خواهد شد و اگر به دنبال ثروت برود ثروتمند خواهد شد و اگر دنبال دین برود دیندار خواهد شد و غیره، پس هر کسی نتیجه کارش را بر اساس قوانین طبیعت خواهد دید و هیچ کس نباید توقع داشته باشد که با انجام یک کار نتیجه دیگری بگیرد مثلاً یک انسان دیندار نباید توقع داشته باشد با انجام فرایض دینی ثروتمند شود و یا دانشمند شود، ما نیز اگر می‌خواهیم به اهدافمان برسیم باید به قوانین طبیعت احترام بگذاریم و بر اساس این قوانین کارهای خود را برنامه ریزی کنیم تا به نتیجه ای درست برسیم زیرا اگر ما از قوانین طبیعت بطور نادرست استفاده کنیم نتایج نادرستی نیز خواهیم گرفت برای نمونه ما هرگز نباید توقع داشته باشیم که با جمع کردن سنگهای بیابان و یا به هم زدن آب یک حوض کسی به ما مزدی بدهد و یا به نتیجه مثبتی برسیم زیرا مطابق قانون سوم نیوتن هر کنشی واکنشی دارد و ما باید اعمال مورد نظرمان را بر اساس واکنش آنها انتخاب کنیم که برای ما سودمند باشند و مطابق اهداف ما باشند (به طور خلاصه می‌توانیم بگوئیم در طبیعت هر عملی عکس‌العملی دارد اگر این واکنش مثبت بود میتوانیم عملمان را ثواب بدانیم و آنرا تکرار کنیم و اگر این واکنش منفی و به زیان ما یا دیگران بود می‌توانیم آن کار را گناه بنامیم و از آن دوری گزینیم). ۱

(۱) ملاک فعل اخلاقی بهتر است سود و زیانی در نظر گرفته شود که با کارمان به انسان یا محیط زیست وارد

میشود، پس اگر کاری به سود انسان و یا محیط زیست و یا هر دو بود آن کار خوب است و اگر به زیان انسان یا محیط زیست یا هر دو بود آن کار بد است و اگر نه سودی داشت و نه زیانی، آن کار نه خوبست و نه بد است.

ما مقصریم یا جامعه

آیا انسانها را میتوان از جامعه جدا کرد و هر کدام را به تنهایی به عنوان یک سیستم مورد مطالعه قرار داد؟

آیا ما می‌توانیم رابطه خود را با جهان خارج قطع کنیم و هیچگونه تاثیر و تاثیری را نپذیریم؟ بدون شک جواب پرسشهای بالا منفی است هر یک از ما به ظاهر با اینکه هویت فردی جداگانه ای داریم اما در اصل بخشی از هویت جمعی جامعه هستیم، ما از دیگران تاثیر می‌گیریم و بر دیگران تاثیر می‌گذاریم جامعه است که هویت ما را شکل میدهد و ما هستیم که جامعه را می‌سازیم.

جامعه چون هویت ما را می‌سازد در اعمال ما نیز سهیم است ما اگر جرمی مرتکب میشویم جامعه نیز سهیم است و اگر کار نیکی انجام می‌دهیم جامعه نیز در انجامش سهیم است. این جامعه است که در بستر خود جنایتکارانی مانند صدام را پرورش می‌دهد، چرا که اگر محیط رشد مناسب نباشد هرگز بذر جرمی جوانه نمیزند صدام به تنهایی مجرم نیست بلکه جامعه عراق نیز مجرم است که افرادی را مانند صدام در بستر خود می‌پروراند و رشد میدهد همه سر بازان و فرماندهان و مردمی که باعث رشد افرادی مانند صدام شده اند در اعمالش سهیم می‌باشند، هیچ کس به تنهایی مسئول اعمال خویش نیست یک جامعه سالم انسانهای سالمی را در دامن خود می‌پروراند و یک جامعه فاسد خود فاسد پرور است در حقیقت همه ما نسبت به یکدیگر مسئول هستیم طبیعت نیز اینرا خوب درک میکند و اجرا می‌کند چرا که در طبیعت بمانند یک سرباز خانه اصل مجازات جمعی وجود دارد و هر فردی که جرمی مرتکب شود کل مجموعه مجازات میشود.

ارزشهای ما نسبی هستند و نه مطلق

اشیاء مادی اطراف ما مانند : خانه، ماشین، باغ، وسایل زندگی و برای ما ارزشی به همراه نمی آورند و ارزش ما را بالا نمیبرند زیرا این اشیاء بیرون از وجود ما قرار دارند و خوبی و بدی آنها وابسته به خودشان است و از سوی دیگر فانی و نابود شدنی هستند و جاویدان نیستند (استحاله میگردند) ارزش این اشیاء از خود آنها نیست و این ما هستیم که به آنها ارزش و بها میدهیم و گر نه در طبیعت تفاوتی میان سنگ گچ و یا طلا نیست و هیچ کدام نیز از دیگری با ارزش تر نیست ، پس اشیاء خارج از وجود ما در واقع هیچ کدام ارزش و بهائی ندارند و ارزش و بهای آنها را ما تعیین میکنیم، در وجود خود ما نیز بدنمان نمیتواند دارای ارزش باشد زیرا جاویدان نیست و هر شش ماه یکبار همه سلولهای آن میمیرند و سلولهای جدیدی جایگزین میشوند و جسم ما دائماً در حال تغییر است ، از سوی دیگر ما در ساخت و چگونگی اجزا و شکل جسم خود نقشی نداریم ، زیرا چگونگی آن بستگی به نژاد و محیط پیرامون ما دارد که خارج از کنترل ما است، پس جسم و نژاد نمیتوانند ملاک ارزشمندی ما باشند .

روحیات و به طور کلی ، شخصیت ما نیز ثابت نیست و همواره در حال تغییر است ، در کودکی به يك گونه است و در نوجوانی به گونه دیگر ، و خود متأثر از محیط و نژاد میباشد که اولی را اختیار اندکی بر روی آن داریم و دومی نیز از حیطه اختیار ما خارج است ، دانش و اطلاعات ورودی به مغز ما در دوره های مختلف زندگی متفاوت است و مغز ما نیز در گذر زمان پیر و فرسوده میشود پس خروجی آن که عقاید و دیدگاههای ما میباشد نیز در گذر زمان متفاوتند و چه بسیار پیش میاید که ما در يك دوره زندگی چیزی را ارزش مینهیم و چیزی را ضد ارزش مینامیم و در دوره دیگر زندگی نظر مان کاملاً تغییر مییابد.

نگرشهای ما نسبت به محیط اطرافمان همواره در حال تغییر و دگرگونی است زیرا اطلاعات ورودی به مغزمان ثابت نیست ، پس ارزش های ما نیز که حاصل پردازش مغز ما از اطلاعات ورودی به آن است پیوسته در حال تغییر است.

در جهان چیزها ارزش و بی ارزش وجود ندارد ، همگان با هم برابرند و همگان یکسانند ، انسان غار نشین و انسان قرن بیست و يك و مگس و پشه در طبیعت فرقی با هم ندارند و هیچ مزیتی نیز بر یکدیگر ندارند ، چرا که برتری و کهنتری زاینده خیال ماست و در جهان واقعی وجود عینی ندارد ، آری در طبیعت هیچ ارزش و ضد ارزشی وجود ندارد و خوبی و بدی در جهان بیمعناست و امری انتزاعی و نسبی و ساخته ذهن خیال پرداز ماست ، حتی خداوند نیز معیارهای اخلاقی ما را باور ندارد و بر اساس آن رفتار نمیکند ، با نگاهی به اعمال وحشیانه و ضد اخلاقی (از نظر ما) جانوران و حیوانات با یکدیگر و حتی برخورد وحشیانه طبیعت با ما (که تابع اصول فیزیکی خود است نه اصول اخلاقی ما) کاملاً به این مطلب پی خواهید برد .

ملاک ارزش واقعی

آنچه ارزش دارد انسان است و نه عقیده انسان، همه انسانها جدا از هر عقیده ای که دارند با هم برابرند و فرقی بین یک یهودی و مسلمان و کمونیست و زرتشتی و ... وجود ندارد، عقاید هرگز نباید باعث جدایی انسانها شود، عقیده را باید از انسان جدا کرد و آنگاه انسانها را با یکدیگر پیوند داد، مانند محبت مادر به فرزندش که او را فارغ از هر عقیده و مکتب و مکتب و مرامی دوست دارد و میپرستد، انسانها باید چونان کودکان فارغ از هر بغض و کینه و عقیده و کیش و آئینی یکدیگر را دوست بدارند و مانند کودکان پاک و بی آرایش باشند و با همیاری یکدیگر جهانی برتر و کاملتر بسازند و همه بر اساس اصول انسانی همدیگر را یاری کنند تا دیگر فقیری در جهان نباشد و ثروت و دانش افزون شود و این خود نیازمند یک مکتب جهانی است که بر مبنای اصول مشترک اخلاقی برای همه کشورهای جهان نوشته شود و در سطح جامعه جهانی اجرا گردد، مکتبی بر اساس اصول علمی نوین و یافته های جدید روانشناسی و علوم اجتماع و اقتصاد که بوسیله نخبه ترین دانشمندان فارغ از هر گونه نظر و غرضی نوشته و در جهان اجرا گردد و این به معنای یک آرمان شهر خیالی نیست بلکه امریست واقعی و بر مبنای اصول علمی.

راز موفقیت ملتها

کار رمز موفقیت ملتهاست، کار نه تنها باعث سلامت روحی و روانی جامعه می شود و زمینه رشد فساد در جامعه را از بین می برد بلکه باعث رشد اقتصادی و علمی و اخلاقی جامعه نیز می گردد هیچ کارسودمندی فاقد ارزش نیست و هیچ کار سودمندی پست نیست این ما هستیم که کارها را بر مبنای ارزشهای خود ساخته مان طبقه بندی می کنیم وگر نه کار یک کشاورز از کار یک رئیس جمهور اگر مهمتر نباشد کمتر نیست رفتن به دستشویی و توالت گاهی برای ما بسیار مهمتر است از رفتن به یک کنفرانس علمی ویا جلسه ای سری، کار یک رفتگر همان قدر مهم هست که کار یک پزشک و یا یک پلیس و گاهی اوقات بسیار هم مهمتر است زیرا همه ما به رفتگر، کشاورز، و یا نانوا نیاز داریم ولی ممکن است بسیاری از ما به پلیس یا پزشک یا مهندس نیازی نداشته باشیم، باید فرهنگ ارزش کار در جامعه جا بیفتد و فرهنگ عیاشی و رفاه طلبی و تنبلی و یک شبه (بی زحمت) پولدار شدن که امروزه در جامعه ما رسوخ کرده از بین برود.

دولت باید تلاش کند که بیکاری را در جامعه از بین ببرد و زمینه رشد و فعالیت جوانان را فراهم کند برای نیل به این هدف با تشکیل اتحادیه های کاری می تواند بیکاری را تا حدود زیادی از بین ببرد، بدینگونه که بوسیله سازمان کار و امور اجتماعی می توان انجمنی تاسیس کرد که جوانان جویای کار به آنجا مراجعه کنند، وظیفه سازمان این است که با استفاده از جوانان، گروهها و اتحادیه های کاری تشکیل بدهد، تا جوانان هر کدام سرمایه ای را که در اختیار دارند بر روی یکدیگر بگذارند و با سهام مشترک خود و یاری دولت مؤسسه صنعتی و یا تولیدی بوجود بیاورند و در آن مشغول به کار شوند دولت در این میان میتواند ضمن نظارت بر روند کار با اعطای وامهای کم بهره از این اتحادیه های کاری حمایت کند و نیز دولت میتواند به هزینه خود کارگاهها و کارخانه های کوچکی را بسازد و آنها را به صورت سهام به جوانان جویای کار واگذار کند تا در آنجا مشغول بکار شوند.

فسادجنسی؟!

هر ملت و کشور یا دین و آئینی تعریفی از فساد جنسی دارد و ملاک و معیاری را برای آن در نظر می گیرد برای نمونه در اسلام چند همسری جایز است ولی در دین زرتشت ممنوع است و یا در عربستان زنان رو بند میبندند و نداشتن آن را نشانه فساد می دانند ولی در ایران نداشتن رو بند نشانه فساد اخلاقی نیست در کشورهای دیگر نیز این خط قرمزها و معیارها متفاوت است، این تفاوت در تعریف فساد جنسی نمایشگر تفاوت ارزشهای جوامع گوناگون می باشد و مشکل ما نیز در حل فساد جنسی این است که ملاک و معیار مشخصی را برای آن در نظر نمی گیریم و به هدف اصلی ایجاد میل جنسی توجه نمی کنیم! هیچکس شک ندارد که هدف از ایجاد این میل در انسان و حیوان تولید مثل و بقای نسل می باشد پس میل جنسی برای انسان و حیوان لازم است و نباید هرگز با آن مبارزه کنیم بلکه باید ملاکها و ارزشهایمان را در باره این میل با توجه به هدف ایجاد این میل بازسازی و بازنگری کنیم.

همه میدانیم که انسان با حیوان تفاوت دارد چرا که انسان موجودی اجتماعی است و در متن جامعه ای کوچک به نام خانواده پرورش می یابد که بقا و استحکام این جامعه کوچک موجب بقا و استحکام اجتماع می گردد و هر چه بنیاد خانواده مستحکم تر باشد اعضاء آن احساس آرامش بیشتری کرده و زندگی بهتر و شادتری را تجربه خواهند کرد و این بنای کوچک می تواند در ساختن جامعه فردا سهم عمده ای را ایفا کند. پس ما باید حفظ بنیاد این بنای مقدس را در راس ارزشهایمان قرار بدهیم. بنابر این ما در ارزش گذاری و برنامه ریزی در مورد گزینه جنسی دو هدف را باید در نظر بگیریم:

۱- حفظ بقای نسل بشر

۲ - حفظ بنیاد خانواده

بهتر است همه معیارها و ملاکهای ما در زمینه مهار میل جنسی بر اساس این دو هدف باشد یعنی اگر فعل و یا عملی یکی از این دو هدف را تهدید کرد می توانیم آنرا فساد بنامیم.

- برای نمونه عمل زنا محصنه هدف اولی را تامین می کند ولی هدف دوم یعنی بنیاد خانواده را از هم می پاشد پس این عمل چون یک هدف ما را تهدید کرده فساد جنسی شناخته می شود ولی ازدواج بین زن و مرد هم هدف اول را تامین می کند و هم هدف دوم را پس فساد جنسی نیست و می تواند ارزش باشد.

- نداشتن حجاب و پوشش اسلامی در برخی از کشور های اسلامی (مانند ایران) که به این نوع پوشش عادت کرده اند ممکن است هدف دوم را تهدید کند (در این جوامع گذر از پوشش اسلامی به سمت پوشش غربی باید به تدریج انجام بگیرد تا مردم بتوانند آنرا در فرهنگ خود هضم کنند و بدان عادت کنند و اگر این کار یک باره انجام بگیرد می تواند موجب فساد شده و بنیاد خانواده ها را تهدید کند).

- تحصیل زنان در جامعه نه تهدیدی برای هدف اول و نه تهدیدی برای هدف دوم می باشد پس غیر اخلاقی نیست و همچنین روابط اجتماعی بدون سکس بین زن و مرد نیز به این دو هدف لطمه ای وارد نمی سازد و مجاز میباشد.

- عمل خود ارضائی قبل از ازدواج زیانی به این دو هدف وارد نمی سازد ولی بعد از ازدواج ممکن است برای حفظ بنیاد خانواده مضر باشد.

- همجنس بازی جنسی که بنیاد خانواده و بقای نسل را تهدید می کند می تواند غیر اخلاقی و به عنوان فساد جنسی شناخته شود.

- نمایش فیلم های سکس از رسانه های همگانی نیز می تواند برای بقای بنیاد خانواده مضر باشد و می توانیم آنرا ضد ارزش معرفی کنیم.

پوشش مناسب زنان و مردان در جامعه :

زن و مرد در جوامع کنونی با توجه به خط قرمز هائی که جامعه جهانی برای آنها در نظر می گیرد بهتر

است در انتخاب نوع پوشششان آزاد باشند و این جزء اصول اولیه حقوق بشر است ولی به طور کلی در زمینه نوع پوشش زن و مرد شاید بهتر باشد یک پوشش مشترک جهانی را در نظر بگیریم که در بین همه مردان و زنان و در همه کشورها یکسان باشد و حتی می‌توانیم برای زن و مرد یک نوع پوشش همانند در نظر بگیریم همانطور که قبلاً گفتیم نوع پوشش بستگی به عادت یک جامعه دارد به طوری که یک پوشش خاص در یک جامعه می‌تواند موجب فساد شود و در جامعه دیگر نشود برای نمونه در کشور ما که نوع پوشش اسلامی است تغییر آنی می‌تواند موجب فساد شود (تهدید هدف دوم) لذا هر تغییری در نوع پوشش باید به تدریج انجام بگیرد تا مردم بدان عادت کنند. لازم به ذکر است نوع پوشش و حتی نداشتن پوشش بنیاد خانوادگی را تهدید نمی‌کند و محرک میل جنسی نیست بطوریکه امروزه بسیاری از قبایل وحشی و بدوی آفریقائی و جنگلهای آمازون بدون داشتن هیچ نوع پوششی بنیاد خانوادگی مستحکمی را تجربه می‌کنند چرا که انسانها موجوداتی سازش پذیرند و با هر وضعیتی می‌سازند و به تدریج خود را با آن تطبیق می‌دهند ولی اگر این وضعیت یکباره تغییر کند مشکلاتی را برای آنها به وجود می‌آورد در کشور ما نیز چون زنان قبلاً در داشتن نوع پوشش تا حدودی آزاد بوده‌اند و با فرهنگ آن آشنائی دارند اختیاری شدن نوع پوشش مشکل چندانی را ایجاد نمی‌کند ولی اگر بخواهد این امر انجام بگیرد برای احتیاط بهتر است اندک اندک انجام شود برای مثال در مرحله اول اختیاری بودن چادر و پوشیدن مانتو به جای چادر و در مرحله دیگر پوشیدن کت به جای مانتو و ... تا به سطح جهانی برسیم بطوری که لباس زن و مرد در همه جهان یکسان باشد و همه به یک لباس و پوشش خاص عادت کنند و دیگر مشکلی به نام بی‌حجابی و یا بدحجابی نداشته باشیم. این پوشش واحد جهانی را می‌توانیم به عنوان یک ملاک در نظر بگیریم و اگر کسی بر خلاف آن عمل کرد کار او را به خاطر تهدید هدف دوم فساد جنسی تلقی کنیم همه مردم جهان به تدریج با این پوشش واحد جهانی عادت خواهند کرد و ما نباید این پوشش را در کوتاه مدت تغییر دهیم (برای نمونه پوشیدن کت و شلوار برای زن و مرد) و ما ناگزیر به انجام این کار هستیم و بهتر است در پوششمان هم‌رنگ جوامع دیگر باشیم، چرا که در دهکده جهانی امروز که همه کشورها با هم ارتباط دارند اگر یک کشور پوشش اسلامی را رعایت کند چون کشورهای دیگر رعایت نمیکنند به علت ارتباط گسترده بین جوامع مشکلات زیادی نخست برای مردم این کشور و سپس برای مردم کشورهای دیگر که با این کشور مرادده دارند بوجود می‌آید. (لازم به ذکر است آیت الله طالقانی نیز در آغاز انقلاب با اجباری شدن حجاب اسلامی در کشور مخالفت می‌ورزید).

نگاهی دوباره به روابط زن و مرد

(کنکاشی در نقش باز دارنده گی پوشش اسلامی از فساد جنسی)

بیشتر علماء دین اسلام و همچنین عوام معتقدند که رعایت حجاب و پوشش اسلامی نقش باز دارنده گی مهمی در کنترل غریزه جنسی دارد و برای نمونه جامعه ایران را با کشورهای غربی مقایسه می کنند ، غافل از این که این قیاس از پایه باطل می باشد چرا که هنجارها و ملاک های ارزشی دو جامعه با هم متفاوتند .

اگر اندکی اندیشه کنیم در می یابیم که این حجاب و پوشش اسلامی نیست که مانع فساد می شود بلکه این فرهنگ و سنت ها و ارزش های مردم است که میتواند مانع رشد فساد جنسی در جامعه شود مثال گویای آن کشورهای ژاپن و چین و کره و کشورهای آسیای جنوب شرقی می باشند ، با این که پوشش اسلامی در این جوامع رعایت نمی شود ولی آمار فساد جنسی در این کشورها بسیار کمتر از جامعه ما می باشد زیرا آنها بر سنت و فرهنگ خویش تکیه دارند و بدان پایبندند و از سوی دیگر شاید لازم به گفتن هم نباشد که در جامعه جهانی باز و گسترده امروز که همه کشورها با هم ارتباط دارند داشتن حجاب اسلامی نه تنها مانع فساد جنسی نمی شود بلکه با آسیب پذیر کردن جوانان در برابر محرکهای خارجی خود مسبب فساد میبانشد و از سویی دیگر تکیه صرف بر مسائل جنسی و نادیده گرفتن دیگر نیاز های انسان و بدین بهانه جدا کردن زن و مرد در جامعه آزاد امروز کار خرد مندانه ای نیست و فرهنگ نوین جهانی به هیچ وجه آنرا نمی پذیرد چرا که انسان آزاد معاصر معتقد است زن و مرد هر دو انسانند و و نباید مانند حیوانات با آنها برخورد کرد حیواناتی که گویا روابط آنها تنها روابط جنسی و بر مبنای غریز است و باید همواره آنها را از همدیگر دور نگهداشت .

زن و مرد هر دو با هم برابرند و باید نگرش به آندو بر مبنای اصول انسانی باشد و هر حقی که برای مرد در نظر گرفته می شود برای زن نیز باید در نظر گرفته شود زن نباید مانند کشورهای غربی در نقش یک کالای تبلیغاتی ظاهر شود و نباید به چشم یک اسباب بازی به او نگریسته شود و نیز نباید همانند برخی از کشورهای اسلامی در چهار دیوار خانه محصور شود و تمام حقوق اجتماعی او گرفته شود زن و مرد هر کدام به عنوان یک انسان باید محترم شمرده شوند و به آزادی های آنان تا آنجائی که به آزادی دیگران لطمه ای وارد نسازد احترام گذاشته شود بهتر است که نوع پوشش زن و مرد نیز همانند هم باشد و در مسائل مشترک مانند ازدواج و طلاق هر دو تصمیم گیرنده و انتخاب کننده باشند نه مانند جامعه ما که زن باید در خانه بنشیند تا مرد به خواستگاری او برود تا شانس و بخت او را رقم بزند و در طلاق نیز تنها حق به مرد داده شود ، این بر خلاف اصول انسانی است ، در امر مهمی مانند ازدواج بهتر است زن و مرد پس از شناخت یکدیگر هر دو با اختیار خود و بدون دخالت دیگران ازدواج کنند نه این که فقط مرد به خواستگاری زن برود و تنها او انتخاب کننده باشد و اختیار زن در انتخاب تنها در حد خواستگاری باشد که به سراغش می آیند و نه بیشتر (و متأسفانه باز در اینجا نیز زن بدون جلب موافقت والدین خود مخصوصاً پدر حق انتخاب ندارد) .

در پایان پیشنهاد میشود که در کشورهای بسته اسلامی (مانند عراق و افغانستان) که قصد دارند آزادیهای بیشتری را به مردم خود اعطا کنند ، اعطای آزادی به زنان بهتر است به تدریج و یواش یواش انجام بگیرد تا بتواند در فرهنگ جامعه هضم شود زیرا اگر این کار به یکباره انجام بگیرد به دلیل عادت به قید و بندهای پیشین و عدم هضم فرهنگ جدید فساد و بی بند وباری برای مدتی (موقت) در جامعه رشد خواهد کرد (همانگونه که در دوره پهلوی در جامعه ما به وجود آمد) .

فصل سوم

روانشناسی

در جستجوی راز خوشبختی- بخش نخست
 در جستجوی راز خوشبختی- بخش دوم
 نگاهی تازه به وجود و بقای روح
 چیستی روح انسان از نگاه دانش فیزیک
 تفاوت بین موجودات جاندار و بی جان
 نظم (سرچشمه و سازنده ماهیت موجودات زنده و غیر زنده)
 نقش دانش و اطلاعات در ساخت باورهای ما
 هوش ملاک اصلی برتری انسان بر حیوان
 سلطه جوئی و سلطه پذیری در انسانها
 الگوی مناسب جوانان: زنده - واقعی و عینی

در این جهان که هیچ از آن نمی دانیم تنها وظیفه ما تولید دانش و نشر آن است تا شاید روزی بتوانیم به اسرار آفرینش پی ببریم

با پیشرفت علم اندیشه ها نیز متکامل میشوند

آدمی دنبال هر چیزی که می رود از چیز لیگوری باز می ماند

با افزایش دانائی ما نادانی ما نیز افزایش می یابد

ملتی که به فرهنگ خود احترام نمیگذارد حداقل جزایش این است که در زیربوغ فرهنگی بیگانه گرفتار شود

در جستجوی راز خوشبختی- بخش نخست

این قافله عمر عجب می گذرد در یاب دمی که با طرب می گذرد
اکثر شعرای فارسی زبان (مخصوصا خیام) در اشعار خود مردم را به شاد زیستن و لذت بردن از دوران محدود و معدود حیات دعوت کرده اند ، اما متأسفانه نمی توان با خواندن یک بیت شعر و دعوت افراد به شاد بودن ، شادی را به عمق ضمیر آنها فرستاد ، چرا که احساس شادی و خوشبختی برداشتی ذهنی و درونی است و عوامل متعددی در شکل دهی آن دخیل هستند که گاهی از کنترل ما نیز خارج می شوند ، ناپلئون بناپارت و هلن کلر دو نمونه تائید کننده این ادعا هستند ، ناپلئون قدرتمندترین پادشاه اروپا که از هیچ به همه چیز رسیده بود می گفت: که من حتی شش روز خوش هم در زندگی نداشته ام، در حالی که هلن کلر نابینا و کر و لال از زندگی اظهار رضایت می کرد و می گفت : زندگانی را بیش از حد تصورم زیبا یافتم .
تجربه خوشبختی در نزد انسان ها متفاوت است و هر کدام خوشبختی را با روش های مختلف و در معانی متفاوتی جستجو می کنند .

۱- آلبرت آلیس صاحب نظریه - عقلانی ، عاطفی - معتقد است آنچه که باعث بروز ناراحتی و احساسات منفی در ما می شود در حقیقت خود مشکل نیست ، بلکه باورهای غلط ما درباره زندگی است که ایجاد مشکل می کنند ، آلیس از یازده باور و عقیده غیر منطقی نام می برد که باید آنها را تغییر بدهیم تا بتوانیم احساس خوبی در باره زندگی داشته باشیم و بهتر بتوانیم مشکلاتمان را حل کنیم ، دلیل کار نگی در تائید این عقیده میگوید : دو زندانی از یک دریچه به بیرون نگاه میکردند اما یکی آسمان پر ستاره را تماشا می کرد و دیگری زمین لجن زار را می نگریست .

و شما دوست عزیز اگر از زندگی تان راضی نیستید و میخواهید آنرا تغییر دهید ، نخست باید افکار خود را عوض کنید و باورهای منفی را از ذهن خود بیرون بریزید ، راز خوشبختی در خوشبینی و داشتن ذهنیت مثبت است چرا که ما همان هستیم که فکر می کنیم پس بیائیم درست فکر کنیم .

ای برادر تو همه اندیشه ای
گر بود اندیشه ات گل ، گلشنی
ما بقی خود استخوان و ریشه ای
ور بود خاری ، تو هیمة گلخنی

۲ - پرز روانشناسی که مکتب گشتالت درمانی را ارائه کرده معتقد است که بیشتر اضطراب و ناراحتی افراد به خاطر تا کید آنها بر زمان گذشته یا آینده و فراموش کردن زمان حال به وجود می آید ، زیرا افرادی که در گذشته زندگی می کنند با سپر قرار دادن وقایع و تجارت گذشته ، مسئولیت رفتار جاری خود را به دوش گذشته می اندازند و در نتیجه از مسئولیت زمان حال خود سر باز می زنند ، و افرادی هم که ذهن خود را با افکاری درمورد آینده مشغول می کنند ، آنچه را که اکنون اتفاق می افتد نمی بینند و مدام انتظار روی دادن اتفاقات بد را دارند و مضطرب هستند .

این روان شناس به ما توصیه می کند که حوادث تلخ گذشته را اگر نمی توانید فراموش کنید آنها را با استفاده از خیال پردازی و بازی نمایشی به زمان حال بیاورید و دوباره تجربه کنید تا دیدگاهتان درباره آنها عوض شود .

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن
فردا که نیامدست فریاد مکن
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

۳ - یکی از مطمئن ترین راههای رسیدن به خوشبختی این است که برای خوشبخت کردن دیگران تلاش کنید ، زیرا وقتی شما باعث خوشحالی دیگران می شوید ، رضایت خاطر و شادی آنها به شما نیز سرایت می کند (دلیل کارنگی)

زرتشت نیز در این باره می گوید : خدمت به خلق وظیفه نیست ، نوعی لذت است ، زیرا به سلامتی و خوشی شما می افزاید .

۴- دل خود را از کینه خالی کن تا خوشبختی در آن لانه کند ، مانند حضرت عیسی (ع) که وقتی به صلیب کشیده می شد همه دشمنانش را بخشید و فرمود : خداوندا آنها را عفو کن ! زیرا نمی دانند که چه می کنند . شاید ما نتوانیم دشمنانمان را دوست بداریم ولی حد اقل می توانیم آنها را ببخشیم تا موجب یاد آوری دردهای ما نشوند ، کنفسیوس می گوید : زیان و درد برای ما آنقدرها مهم نیست ، چیزی که باعث ناراحتی ما می شود به خاطر آوردن آنهاست .

۵- با استفاده از قدرت تخیل، شادی و نشاط و موفقیت را برای خود بیمه کنید .

آندره آگاسی تنیس باز معروف آمریکایی می گوید : در ده سالگی هزاران بار در ذهنم تجسم می کردم که همه حریفانم را شکست داده ام و عاقبت نیز به آرزویم رسیدم .

۶- موفقیت واقعی اینست که با تقویت ایمان و اعتقادات سازنده ، نیروهای عظیم درونی خود را فعال کنیم

۷- در زندگی شکست وجود ندارد ، فقط نتیجه موجود است ، اگر از یک راه به نتیجه نرسیدید ، راههای دیگر را امتحان کنید ، یک مساله راه حلهای متعددی دارد ، حتما راه حل مورد نظر خود را پیدا خواهید کرد .

از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان باشد کز این میانه یکی کارگر شود

۸- مسئولیت پذیر باشید و تقصیر شکستها و ناکامی های خود را به گردن دیگران نیندازید .

نیکی و بدی که در نهاد بشر است شادی و غمی که در قضا و قدر است

با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

۹- وجود آدم عصبانی همیشه پر از زهر است (کنفسیوس)

۱۰- فرانکل روانشناس آلمانی می گوید : این رنج و درد نیست که باعث ناراحتی و اندوه ما می شود بلکه فقدان معنا در زندگی باعث ناراحتی ماست او می گوید ، بشر برای یافتن معنا در زندگی یا باید خلاقیت و نو آوری و سازنده گی کند و یا باید در زیبایی های طبیعت غوطه ور شود یعنی به عالم هنر پناه ببرد و اگر به خاطر محرومیت نمی تواند هیچ یک از این دو کار را انجام بدهد می تواند مانند زندانیان با پذیرفتن درد و رنج به زندگی خود معنا بدهد .

۱۱- به جای اینکه به تاریکی لعنت بفرستید شمع روشن کنید (کنفسیوس) .

۱۲- اگر برای دیگران کاری انجام می دهید توقع سپاسگزاری و قدرشناسی نداشته باشید چرا که سرشت دنیا ناسپاس است ، میتوانید هدفتان را رضایت و خشنودی خاطری در نظر بگیرید که از بابت بخشش و گذشت به شما دست می دهد .

ارسطو می گوید : انسان واقعی از نیکی کردن به دیگران خوشحال می شود اما از اینکه دیگران به او نیکی کنند شرمنده می شود زیرا آن نهایت بزرگواری و این نهایت حقارت است و هیچ کس دوست ندارد حقیر شود .

۱۳- قانع و سپاسگزار نعماتی باشید که خداوند به شما عطا کرده است ، سعدی در گلستان می گوید : به خاطر نداشتن کفش بسیار ناراحت بودم و از خداوند گله و شکایت می کردم تا اینکه در شهر مردی را دیدم که پا نداشت ولی خدا را شکر می کرد ، خجل شدم و در یافتم که ناسپاسی کرده ام و بزرگترین نعمت خداوند را (سلامتی) فراموش کرده ام .

دیل کارنگی در این زمینه می گوید : موهبت هایت را بشمار نه محرومیت هایت را
۱۴ - از لیموی ترشی که در دست دارید ، بکوشید ! لیموناد گوارائی درست کنید .

بدترین مزرعه آن است که علاوه بر غیر قابل کشت بودن پر از مارهای سمی نیز باشد اما کشاورز اندیشمند و خوشبین در چنین مزرعه ای با اندکی ابتکار از سم مار ها آنقدر استفاده می برد که اگر حاصلخیز بود آن اندازه سود نمی برد (دیل کارنگی)

۱۵ - خوشبختی از درون خانواده شروع می شود ، افراد خانواده شما جملگی انسان هستند به آنها انگیزه بدهید تا خوشبخت شوند (نا پلئون هیل)

۱۶ - راز بدبختی و بیچاره گی ما ایام فراغتمان است که آنرا با فکر درباره خوشبختی و بد بختی می گذرانیم (برنارد شاو)

۱۷ - هیچگاه تسلیم نومیدی نشوید (روتشیلد)

هان مشو نومید چون واقف نئی از سر غیب باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور
۱۸ - اگر نتوانستید برخی از مشکلاتتان را حل کنید (مانند معلولیت های جسمی) بهتر است آنها را بپذیرید

و با مشکلاتتان سازگار شوید تا احساس بهتری پیدا کنید .

تن را به قضا سپار و با درد بساز کین رفته قلم ز بهر تو ناید باز

۱۹ - دوستانی مناسب برای خود در نظر بگیرید تا خوشبختی شما کامل شود .

دوستان به که ز وی یاد کنند دل بی دوست دلی غمگین است (پروین اعتصامی)
۲۰ - خود را دست کم نگیرید شما شاهکار خلقت هستید بدانید که به ازای هر عیب و نقص که در وجود

شماست هزاران استعداد و امتیاز مثبت نیز وجود دارد که تنها بخشی از آنها را کشف کرده اید ،
بودا می گوید : در تنی نحیف می تواند اندیشه ای بزرگ مسکن بگیرد .

۲۱ - و خوشبختی از نظر سهراب سپهری یعنی نگاه عاشقانه به جهان و شاید نگاهی کودکانه و بدون
واسطه به جهان ، یعنی باورها و پندارهای غلط را از چشم مغزمان بشوریم و جهان را همانگونه که هست
(زیبا) ببینیم ،

- چشمها را باید شست ، جور دیگر باید دید .

جهان بینی سهراب درباره زندگی تا اندازه های متأثر از فلسفه هندی مخصوصا کریشنا مورتی فیلسوف
معاصر هند است ، در این دیدگاه که به نگاه بدون واسطه به جهان تاکید می کند ، همه چیز زیباست ، گل
شبدر و لاله قرمز ، کرکس و کبوتر ، مگس و پروانه و کرم و حتی مرگ ، همه زیبا هستند و فرقی با هم
ندارند .

گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد ؟

و از نگاه سهراب هر چیزی می تواند برای ما دلخوشی ایجاد کند حتی یک کبوتر ، دلخوشی ها کم نیست
، مثلا این خورشید ، کودک پس فردا ، کفتر آن هفته

در جستجوی راز خوشبختی- بخش دوم

خوشبختی در درون ماست و به تعبیر ما از زندگی بستگی دارد ، به اینکه چگونه به زندگی نگاه
کنیم و حوادث آنرا برای خود تعبیر کنیم ، خوشبختی یعنی همه چیز را زیبا نگاه کنیم و هیچ چیز را زشت
ندانیم و به همه چیز بدون واسطه بنگریم و برای پدیده ها ارزش تعیین نکنیم ، کرم و پروانه ، سیاه و سفید

، مرگ و زندگی، شب و روز و... همه را با هم برابر بدانیم و هیچ کدام را بر دیگری برتری ندهیم ، خوشبختی یعنی نگاه عاشقانه و کودکانه به جهان ، چه بسا که يك كودك و يك ديوانه بسيار خوشبختتر از ما هستند و از زندگی خود بیشتر از ما لذت میبرند و چه بسا که يك كشورز فقير روستايی و يك مادر گرسنه آفریقای خود را بسیار خوشبختتر از لردهای انگلیسی و یا ملیونر های آمریکائی ببینند ، خوشبختی به ثروت نیست و به دانش نیست و به دین و مذهب نیز وابسته نیست .
خوشبختی يك فرد شاید تا اندازه زیادی در دستان خودش باشد ولی خوشبخت کردن و شاد نمودن يك ملت وظیفه دولتش است ، دولتمردان ایرانی با اجرای برنامه های زیر میتوانند شادی بیشتری را به شهروندانشان هدیه کنند .

- ۱- با برپایی جشنهای ملی مردمی و برخاسته از سنتهای دیرین مانند : جشن نوروز ، سده ، سیزده به در ، چهارشنبه سوری ، مهرگان ، تیرگان ، جشن برداشت محصول ، جشن آغاز مدارس و
- ۲- اجرا و تولید بیشتر برنامه های شاد و طنز در رسانه های همگانی
- ۳- اعطای آزادیهای بیشتر به شهروندان و شرکت دادن همه اقلیتها و قومیتها و احزاب در سیاست گذاریهای کشور
- ۴- اصلاح تدریجی فرهنگ ایرانی از فرهنگ عزا به فرهنگ شادی
- ۵- محترم شمردن حق آزادی بیان
- ۶- مبارزه با فقر و بیسوادی
- ۷- پاسداشت فرهنگ و آداب و رسوم گروههای مختلف مردم و معرفی فرهنگ آنها در رسانه های گروهی
- ۸- گسترش ورزش در جامعه
- ۹- حفظ زیستگاههای طبیعی کشور و گسترش پارکهای مصنوعی و فضای سبز در شهرها
- ۱۰- توجه بیشتر به بهداشت روانی مردم
- ۱۱- ایجاد سازمانهای رفاه اجتماعی و کمک دولت به ان جی او های مردمی مانند موسسه حمایت از زندانیان ، موسسه کمک به کودکان خیابانی ، انجمن پخش غذای رایگان بین بینوایان و ...
- ۱۲- مشارکت بیشتر مردم در سیاست کشورشان از راه انتخابات واقعی و حذف رهبران ما دام العمر .

سرچشمه ها :

- ۱- ماتیو مک کی ، برگردان مهدی قراچه داغی ، تا وجودم هست زندگی باید کرد ، تهران ، نشر خاتون ۱۳۷۳
- ۲- دیل کارنگی ، برگردان محمدرضا اکبری بیرقی ، آئین زندگی ، تهران ، انتشارات اردیبهشت ۱۳۷۳
- ۳- آنتونی رابینز ، برگردان مهدی مجرد زاده کرمانی ، به سوی کامیابی ، تهران ، نشر مترجم ۱۳۷۴
- ۴- ناپلئون هیل ، کلمنت استون ، برگردان مهدی قراچه داغی ، موفقیت با ذهنیت مثبت ، تهران ، انتشارات آثار ۱۳۷۵
- ۵- جورج و کریستینی ، برگردان رضا فلاحی و محسن حاجیلو ، روانشناسی مشاوره ، تهران ، انتشارات رشد ۱۳۷۷
- ۶- ویکتور فرانکل ، برگردان نهضت صالحیان و مهین میلانی ، انسان در جستجوی معنا ، تهران ، چاپ تهرانی ۱۳۷۰

نگاهی تازه به وجود و بقای روح

اعتقاد به وجود و بقاء روح آدمی ، اعتقاد به پدیده ای متافیزیکی است که از هزاران سال پیش ذهن انسانها را به خود مشغول داشته است و باعث ایجاد جنجالهای زیادی در محیط های علمی و یا غیر علمی شده است ، این اعتقاد شاید بیشتر به خاطر ترس از مرگ و فنا و نیستی باشد چرا که این باور قبل از اینکه ادیان بوجود بیابند در بین بسیاری از قبایل بدوی به اشکال گوناگون وجود داشته است ، تناسخ یکی از این باور هاست که برخی از ملل معتقد بودند (و هستند) که روح انسان پس از مرگ دوباره در کالبدی جدید به زندگی باز می گردد و در میان اهل تناسخ برخی معتقدند که روح انسان پس از مرگ می تواند در کالبد یک حیوان یا انسان حلول کرده و در قالبی جدید دوباره زنده شود و برخی معتقدند روح انسان فقط می تواند در کالبد یک انسان جدید از نو متولد شود .

امروزه با توجه به اهمیت مسئله روح ، علماء متافیزیک تلاش کرده اند علی رغم یک باور دینی و یا قومی از نگاه علمی به این پدیده نظر بیندازند و با استفاده از روش تحقیق علمی به صورت تجربی آنرا اثبات کنند ، وجود جلسات و گروههای متعدد احضار کننده ارواح در کشورهای صنعتی و غیر صنعتی و فیلم برداری و عکس برداری از این جلسات و آزمایشاتی که در زمینه تله پاتیک (ارتباط از راه دور) و آینده بینی و هاله دور بدن انسان انجام شده است و همچنین چاپ کتب متعدد در این زمینه با تیراژ بالا در جهان نمونه هائی از تلاش گسترده محققین جهت اثبات روح می باشد و آنها تا اندازه زیادی در این کار موفق شده اند ، بطوریکه بر اثر تلاش این افراد دیدگاه جهان مادی ما به سمت اعتقاد به وجود روح و عالم ماوراء طبیعت تغییر یافته است . اینجانب (نگارنده) در چندین جلسه احضار روح این گروهها شرکت داشته ام ، در این جلسات افراد گروه در یک اتاق تقریباً تاریک حاضر می شوند (احضار کننده ها معتقدند روح در روشنائی نمی تواند ظاهر شود) و بوسیله یک مدیوم (واسط) یعنی شخصی که به حالت خلسه فرو رفته است با روح ارتباط بر قرار می کنند و روح فرد در گذشته با استفاده از بدن مدیوم با حضار حرف می زند و یا به صورت اثیری ظاهر می شود و از آن عکس و یا فیلم می گیرند ، در برخی از جلسات بدون استفاده از مدیوم ، روح بوسیله یک شیء و به صورت رمز گونه (مانند حرکت سوزن در داخل نعلبکی بر روی حروف الفباء و یا زدن ضربات مورتس بر روی میز) با افراد گروه ارتباط بر قرار می کند .

امروزه علی رغم تحقیقات گسترده ای که در زمینه اثبات روح و بقاء آن انجام شده است هنوز هم سئوالات بی جواب زیادی وجود دارد که محققین مسائل متافیزیک از پاسخ گوئی با آنها ناتوانند . پرسشهایی مانند :

- آیا روح انسان پس از مرگ هم باقی می ماند ؟
 - آیا مطابق باور برخی از قبایل بدوی اجسام و اشیاء (مانند کوه و زمین) نیز روح دارند ؟
 - آیا در صورت اثبات بقاء روح ، روح انسان پس از مرگ به کالبدی دیگر حلول می کند ؟ و یا اینکه به آسمان و نزد خدا باز می گردد ؟
 - آیا گیاهان و حیوانات نیز روح دارند ؟ و در صورت مثبت بودن جواب ، روح آنها چه تفاوتی با یکدیگر و با روح انسان دارد ؟
 - ماهیت و ساختار روح چیست ؟
 - آیا روح مرکب است یا بسیط ؟ و در صورت مرکب بودن از چه اجزائی تشکیل شده است ؟
 - آیا ماهیت روح ما در طول عمر با تغییر جسم ما تغییر می کند ؟ یا ثابت است ؟
- و دهها سوال دیگر نظیر اینها .
- شاید پاسخگوئی به بسیاری از این پرسشها از حیظه و توانائی علوم تجربی خارج باشد و به علوم نظری باز گردد .

در طول تاریخ بسیاری از فلاسفه و علماء دین به انحاء گوناگون و گاه مخالف با عقاید یکدیگر به این پرسشها پاسخ گفته اند ، برای مثال موريس مترلینگ (Maurice maeterlink) اندیشمند و فیلسوف شهیر بلژیکی (۱۸۶۲-۱۹۴۹) در مورد روح معتقد است :

۱- روح وجود دارد.

۲- روح انسان پس از مرگ باقی مانده و جاویدان است .

۳- وجوب وحدت وجود یعنی همه ارواح در نهایت به اصل وجود هستی یا خداوند باز می گردند

۴- عذاب و عقاب روح توسط خداوند انجام نمی شود بلکه در آنجا خود تنبیهی وجود دارد و هر کس خودش در درونش شاد است یا درد و عذاب می کشد .

- در میان ادیان و مذاهب شیعیان به تناسخ اعتقاد ندارند ولی برخی از فرق سنی معتقد به تناسخ روح از انسان به انسان هستند و همچنین هندوها نیز به تناسخ اعتقاد دارند .

- پیروان کیش مانی چون به دو اصل روشنائی و تاریکی (ثنویت) باور داشتند ، معتقد بودند روح برخی از انسانها پس از مرگ به درون عالم تاریکی و برخی دیگر به عالم روشنائی باز میگردد و در آخر جهان این دو عالم از یکدیگر جدا می شوند .

- بودائیان نیز به تناسخ اعتقاد دارند و معتقدند روح انسان در این عالم خاکی آنقدر باید بماند و در کالبد های مختلف زجر بکشد تا پاک و صاف شود و به تکامل برسد .

- سرخ پوستان آمریکائی نیز به حلول روح انسان به کالبد یک انسان دیگر و یا یک حیوان اعتقاد داشتند .

- مهر پرستان ایرانی و رومی نیز به وجود و بقاء روح اعتقاد داشتند و معتقد بودند روح انسان های پرهیزگار پس از مرگ به کمک مهر (میترا) به آسمان می رود و روح بدکاران به درون زمین باز می گردد.

با نگاهی سطحی به باور های ادیان و اقوام مختلف به راحتی درمی یابیم که تقریباً همه ملل دنیا به نحوی به وجود روح اعتقاد دارند و تفاوت و اختلاف آنها در اعتقاد به وجود روح نیست ، بلکه آنها بیشتر بر سر ماهیت و ساخت و کارکرد روح با یکدیگر اختلاف دارند .

در اینجا هدف ما تلاش در جهت اثبات و یا رد هیچ کدام از این عقاید نیست بلکه ما می خواهیم دیدگاهی تازه را بر پایه اطلاعات علمی گذشته در زمینه روح بیان کنیم که در قالب نظریه ای علمی قابل بررسی باشد و همچنین ناقض دست آوردهای گذشته ما در این زمینه نباشد .

جهت شروع بحث ابتدا به تعریف سیستم بر می گردیم :

- سیستم به مجموعه ای از اجزا گفته میشود که با هماهنگی یکدیگر هدف یا اهداف خاصی را دنبال می کنند .

ملاحظه می کنید که مطابق این تعریف بدن انسان نیز یک سیستم پیچیده است که خود از سدها سیستم فرعی و کوچکتر تشکیل شده است که همه این سیستم های فرعی و اجزاء آنها با یکدیگر هماهنگ هستند و همچنین می دانیم که هر سیستمی کارکردی دارد (مانند چرخ گوشت که کار کردش چرخ کردن گوشت میباشد) بدن انسان نیز به عنوان یک سیستم کارکردهای گوناگونی دارد (مانند : توانائی تولید مثل ، یادگیری ، سخن گفتن ، و ...) و همچنین برای ما کاملاً واضح است که کارکردهای بدن انسان به عنوان یک سیستم بسیار پیچیده ، بسیار بیشتر از کار کردهای یک چرخ گوشت می باشد .

ما مجموعه مواد و عناصری که در دنیا وجود دارد را بر مبنای تعریف سیستم می توانیم به سه دسته

تقسیم کنیم :

الف - مجموعه ای از مواد و عناصر که منظم نیستند و ظاهراً سیستمی را نیز تشکیل نمی دهند و لذا کار کردی نیز ندارند ، مانند یک قطعه سنگ .

ب - سیستم های ساده باز (مانند خودکار) و سیستم های پیچیده باز (مانند رایانه) که کار کردی دارند ولی توانائی تولید مثل ندارند و از خارج کنترل میشوند .

پ - سیستم های پیچیده بسته که علاوه بر کارکرد توانائی تولید مثل داشته و دارای سیستم کنترل کننده درونی میباشند ، مانند : انسانها ، حیوانات ، گیاهان ، سلولها و قارچها و باکتریها و ویروسها .

شما در تقسیم بندی های خود معمولاً دسته اول و دوم را موجوداتی بی جان و دسته سوم را جاندار می شناسید در صورتیکه اگر شما روح را به عنوان کارکرد یک سیستم تعریف کنید دیدگاه شما تغییر خواهد کرد ، مطابق این دیدگاه هر سیستمی چون کارکرد دارد پس روح نیز دارد ، مثلاً همین خودکاری که با آن می نویسیم دارای روح می باشد که همان کارکردش است و خورشید و زمین و کارخانه همه دارای روح هستند ولی روح آنها متفاوت است زیرا کارکردشان متفاوت است . یک ملت (مانند ایران) نیز دارای روح می باشد زیرا از اجزاء تشکیل شده است و هدف دارد .

روح یک انسان (کارکردهای انسان) بسیار پیچیده تر از یک گیاه و روح یک گیاه بسیار پیچیده تر از روح یک ماشین چمن زنی می باشد ، در واقع هر چقدر سیستم پیچیده تر باشد کار کردهای آن بیشتر بوده بنابر این روح آن نیز پیچیده تر خواهد بود .

مطابق این تعریف : اولاً روح یک امر انتزاعی و وابسته به ماده می باشد و ثانیاً روح مرکب است زیرا سیستم پیچیده ای مانند انسان خود از هزاران سیستم فرعی و ساده تر تشکیل شده است که هر کدام کارکرد خاص خود را دارند و مجموعه کارکردهای این سیستمهای ساده روی هم (جمع روحها) کارکرد اصلی (روح کلی) انسان را می سازد . آنچه که در باره روح مهم است نظم بین عناصر و اتمهاست و نه خود این ذرات زیرا دو عنصر و اتم همانند (مانند هیدروژن) از نظر مادی هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند ، پس دو ماشین پیکان پیکان که کاملاً شبیه یکدیگر ساخته شده اند روح و کار کردشان نیز با یکدیگر یکی است و همچنین دو برادر دو قلو ی (یک تخمکی) که محیط رشدشان با هم تفاوت نداشته باشد روحشان نیز با هم یکسان است .

ما اگر در فناوری به آن حد از پیشرفت برسیم که بتوانیم همه اجزاء بدنمان را دوباره بدون کم و کاست شبیه سازی کنیم و مثل خودمان را بسازیم ، بدن دومان نیز روحی یکسان با بدن اولمان خواهد داشت .

در طول زمان بدن ما تغییر می کند و با تغییر نظم اجزای بدن ، کارکردهای آن نیز عوض میشود ، پس روح ما نیز در طول زمان تغییر میکند و روح دوران کودکی ما با روح دوران پیری ما یکی نیست چرا که روح وابسته به جسم است و خارج از جسم معنی ندارد .

شاید در اینجا پرسیده شود که اگر روح کارکرد مجموعه منظم است و بدون جسم وجود خارجی ندارد ، پس احضار روح مرده گان در جلسات احضار روح و یا عکس برداری از هاله دور بدن انسان و یا تله پاتی و دیگر امور مربوط به روح چگونه قابل توجیه است .

در پاسخ باید گفته شود که هاله دور بدن انسان را لازم نیست که حتماً روح بنامیم بلکه می توانیم آنرا انرژی ناشناخته ای بدانیم که متأثر از نظم درون بدن ما می باشد و در جلسات احضار روح نیز شخص مدیوم و یا حضار با استفاده از انرژیهای ناشناخته درونی خود (کارکردهای ناشناخته بدن) اشیاء را حرکت می دهند و یا با سلولهای بدن خود چیزی شبیه روح میسازند و با استفاده از همین انرژی های درونی است که تله پاتیک انجام میشود ، نکته قابل توجه در اینجا نقش باور و تلقین است یعنی کسانی که به وجود روح اعتقاد دارند یا در این زمینه فکر می کنند بیشتر از دیگران با پدیده های ناشناخته ای مواجه

می شوند که آنها را به روح و جن نسبت می دهند در اینجا فکر و ذهن ما نقش اساسی را ایفا می کند یعنی باتلقین به ذهن ، ذهنمان با استفاده از انرژی های ناشناخته ای که خود بر گرفته از نظم درونی بدنمان می باشند ، آنچه را که بدان فکر می کنیم می سازد و ما ندانسته آنها را به موجودات خارجی مانند جن و روح نسبت می دهیم در صورتی که منبع آن خود ما هستیم .
از آنجا که بحث در اینجا به درازا کشید جهت جلوگیری از درازای سخن چکیده ای از نتایج بحث را در زیر عنوان می کنیم .

۱ – روح کار کرد یک سیستم است .

۲ – همه سیستمها دارای روح هستند .

۳ – سیستم های پیچیده تر و منظم تر روح کاملتری دارند ، مراتب روح از پیچیده به ساده عبارتند از :

انسانها – حیوانات – گیاهان – موجودات تک سلولی – ویروسها – ماشینهای پیچیده – سیستمهای ساده

۴ – روح مفهومی انتزاعی و غیر مادی دارد ولی وابسته به ماده است ، یعنی ماده علت و روح معلول است .

۵ – روح می تواند مرکب باشد ، یک روح مرکب از مجموعه روح های سیستم های کوچکتر تشکیل می شود (مانند روح یک کشور) .

۶ – با تغییر نظم یک سیستم روح آن نیز تغییر میکند .

۷ – با مرگ یک سیستم (یعنی با از بین رفتن نظم بین اجزای مجموعه) روح یا کار کردش نیز از بین می رود .

۸ – دو سیستم کاملا شبیه هم (مانند دو ماشین پیکان یا دو برادر دوقلو هم شکل) که کار کردشان یکی است روحشان نیز یکی است .

۹ – مطابق این نظریه تناسخ وجود ندارد ، زیرا روح موجودی جدا از جسم نیست که آنها را رها کند و وارد

جسم دیگری شود ، هر جسمی روحش منحصر به فرد است و در طول زمان تغییر می کند . ۱۰ – در تشکیل روح ما ، خود ذرات بنیادی مهم نیستند بلکه نظم بین آنها و نحوه چیده شدن آنها در کنار یکدیگر مهم است چراکه همه کوارکها و الکترونها و پرو تونهای جهان با هم یکی هستند .

سرچشمه ها :

۱ – متر لینگ ، موریس ، دنیای پس از مرگ ، ترجمه ذبیح الله منصوری ، (۱۳۷۱)، تهران: انتشارات صفار

۲ – لومبروز ، سزار ، وجود و بقاء روح ، ترجمه حسن سعد ، (۱۳۷۴)، تهران : انتشارات گوتنبرگ

۳ – گرین ، سلیا ، خارج شدن روح از بدن ، ترجمه امیر راستی و دکتر محمد قیصر زاده ، (۱۳۷۳)، تهران : انتشارات دنیای کتاب

۴ – زمند ، شود ، گفتگو با مردگان ، ترجمه کاظم خلخالی ، (۱۳۷۳) ، تهران : انتشارات دنیای کتاب

۵ – مکنزی ، ویکی ، بودای کوچک ، ترجمه فریده مهدوی دامغانی ، (۱۳۷۸)، تهران : انتشارات البرز

۶ – توییچل ، پال ، کلید جهان های اسرار ، ترجمه هوشنگ اهر پور ، (۱۳۷۰)، تهران : انتشارات دنیای کتاب

چیستی روح انسان از نگاه دانش فیزیک

پدیده های روانی که من آنها را در نوشتار پیشین متأثر از جسم دانستم و هنوز هستی و چیستی آنها در دانش ما پنهان است ، میتواند بدینگونه توضیح داده شوند(البته این تنها يك فرضیه است) : جهانی که هم اکنون در آن زندگی میکنیم در نگاه فیزیکدانان يك جهان چهار بعدی است که شامل سه بعد مکان و يك بعد زمان میباشد ولی فیزیکدانان هم اکنون میگویند در جهان تا یازده بعد میتواند وجود داشته باشد ، این بعد ها از دسترس ما خارج هستند و بوسیله حواس ما قابل شناسایی نمیشوند ، ممکن است پدیده های ناشناخته روانی ما (مانند تله پاتی ، فکر خوانی ، آینده بینی ...) نیز در یکی از این جهانیهای دور از دسترس چند بعدی اتفاق بیفتند که ما آگاهی و دسترسی به آنها نداریم .

تفاوت بین موجودات جاندار و بی جان

تفاوت بین يك موجود جاندار با بی جان در نظم موجود بین اجزاء آنها نهفته است ، در واقع موجود جاندار يك سیستم پیچیده بسته میباشد که نظم آن از داخل کنترل میشود و قابلیت تولید مثل و یا تولید محصول دارد ، ولی موجودات بیجان دو دسته میباشد يك دسته آنها سیستم نیستند (نظمی بین اجزایشان وجود ندارد مانند تکه ای سنگ) و دسته دیگر سیستم منظم هستند ولی نظم آنها از بیرون کنترل میشود و کنترل درونی ندارند (مانند خودکار یا دیگر فن آوریهای ساخت بشر) ، پس ما اگر بتوانیم يك سیستم پیچیده بسته بسازیم که از داخل نظمش کنترل شود يك موجود جاندار ساخته ایم (مانند يك روبات پیشرفته یا يك ویروس کامپیوتری که موجودی زنده است) .

اما منظور از کلمه روان یا روح چیست ؟

روان يك کلمه انتزاعی است و مفهومی عینی ندارد ، در واقع ما با بکار گیری کلمه روان میخواهیم تفاوت بین يك سیستم منظم بسته خود کنترل را (اصطلاحاً جاندار) با يك مجموعه فاقد نظم مشخص کنیم و تفاوت کارکرد این دو مجموعه در ذهن ما به صورت مفهوم جان متصور میشود .
برخی از پیشینیان (وامروزیها) عقیده داشتند که همه اجسام دارای روان میباشند (مانند زمین و سنگ و خورشید و ...) ولی مراتب روح آنها با یکدیگر متفاوت است ، نظر آنها تا اندازه ای درست میباشد ، زیرا مفهوم روان در واقع نشان دهنده کارکرد يك سیستم و یا مجموعه میباشد ، پس هر سیستم و یا مجموعه منظمی دارای روان میباشد ، که با توجه به میزان کارکرد هر سیستم میتوانیم روان آنرا نیز دارای مراتب گوناگون بدانیم ، مثلاً میتوانیم بگوئیم دوچرخه که يك سیستم منظم است و کارکرد دارد پس جاندار است ولی روح آن نسبت به روح يك گیاه در مرحله نازلتری قرار دارد زیرا کارکرد آن پست تر است و بالعکس روح يك دوچرخه نسبت به روح يك خودکار کاملتر است ، زیرا کارکردش بیشتر است .
از سوی دیگر میتوانیم بگوئیم که همه مواد دارای روح میباشند ، زیرا هر جسمی از ذرات (مولکولها و اتمها) تشکیل شده است و اگر خود مجموعه منظم نباشد و کارکردی نداشته باشد، ولی ذرات تشکیل دهنده آن منظم هستند و کارکرد دارند پس هر کدام به تنهایی موجودی زنده اند .

نتایج :

۱- کلمات جاندار و بیجان مفاهیمی انتزاعی هستند که ما آنها را در ذهن خود پرورانده و ساخته ایم .

۲- با توجه به مفهوم انتزاعی بودن روان ما هر سیستم منظم بسته خود کنترلی که توانایی تولید مثل داشته باشد را جاندار مینامیم و منظورمان از بیجان نیز مجموعه منظمی است که از بیرون کنترل میشود و یا مجموعه ای که اصلاً نظمی بین اجزایش ندارد .

۳ - مفهوم جان نشان دهنده کارکرد يك سيستم ميباشد پس ما ميتوانيم با نگاهی نو به مفهوم روان همه مجموعه های منظم را جاندار بناميم، زیرا دارای کارکرد هستند.

۴- در نگاه نوین به مفهوم جان ، ما ميتوانيم آنرا در مراتب صعودی و نزولی ، از بالا به پایین طبقه بندی کنیم زیرا کارکرد مجموعه های منظم با هم متفاوت است و دارای درجات گوناگون هستند .

۵ - ميتوانيم بگوئيم همه مواد دارای جان هستند ، زیرا هر ماده ای (حتی غير منظم) خود از مجموعه ای از ذرات منظم (مانند مولکولها و اتمها و ...) تشکیل شده است که این ذرات به تنهایی سيستم هستند

۶ - ممکن است يك سيستم پیچیده از چندین سيستم فرعی تشکیل شده باشد ، که در این صورت هم سيستم

کلی دارای روح ميباشد (مجازا) و هم اینکه هر کدام از سيستمهای فرعی دارای روح جداگانه ميباشند ، مثلاً بدن انسان يك سيستم پیچیده است که دارای يك روح واحد ميباشد که نشان دهنده کارکرد کل بدن است و در داخل بدن ميلياردها سلول (و ميلیونها بافت و عضو) وجود دارد که هر کدام دارای روح جداگانه ميباشند ، ميتوانيم بگوئيم روح کل بدن ما از ترکیب این ارواح سيستمهای فرعی بدن تشکیل شده است و با تغییر کارکرد این سيستمهای فرعی ماهیت روح بدن ما نیز تغییر خواهد کرد.

۷ - ميتوانيم بگوئيم منظور از خداوند روح کل جهان ميباشد که از ترکیب ارواح سيستمهای فرعی این جهان (یا ترکیب کارکردهای سيستمهای فرعی جهان) تشکیل شده است ، زیرا ما ميتوانيم کل جهان را يك سيستم بسته منظم خود کنترل بناميم که با توجه به تعريف جان دارای کارکرد است و خود از ميلياردها سيستم فرعی تشکیل شده است و نیز ميتوانيم بگوئيم هر ماده و موجودی در این جهان بخشی از خداوند است (زیرا داخل سيستم کل جهان قرار دارد) ، واژه خدا بر خلاف معنی ظاهری اش (خود آی) بیشتر مفهوم سلطه را ميرساند ، که خود امری نسبی است ، برای نمونه ميتوانم ادعا کنم که من خدای بدنم هستم زیرا بر سيستمهای فرعی بدنم مسلطم و ميتوانم آنها را از بين ببرم و یا کارکرد آنها را تغییر دهم و لی من نسبت به سيستم پیچیده طبیعت تسلطی ندارم ، بلکه طبیعت خدای من است ، زیرا او مرا کنترل میکند و پیر میکند و ميمیراند و به جای من انسانهای جدیدی می آورد و هر کدام از انسانها به خودی خود يك سيستم فرعی و زیر مجموعه سيستم طبیعت هستند و تابعی از آن ميباشند ، پس طبیعت خدایشان است و بر آنها تسلط دارد ، کل جهان هستی خدای تمامی سيستمهای فرعی خودش است و آنها را کنترل میکند و اختلال در کارکرد هر کدام از سيستمهای فرعی بر روی کارکرد کل جهان تاثیر میگذارد (هر چند ناچیز) لذا کارکرد هر کدام از سيستمهای فرعی برای کل جهان مهم است ، پس هر انسانی به تنهایی ميتواند در سرنوشت کل جهان موثر باشد .

۸ - چون منظور از روح کارکرد جسم است ، پس روح خارج از جسم وجود خارجی ندارد و تا هنگامی که بدن ما وجود دارد روح یا کارکردش نیز وجود دارد و با مرگ بدن ما یا نابودی سيستم بدن ما ، روح یا کارکردش نیز از بين ميرود و بطور کلی روح زیر مجموعه جسم است و جدای از جسم وجود ندارد و قابلیت تغییر و تحول و نابودی دارد (مانند روح يك ملت که در طول زمان تغییر می یابد) .

نظم (سرچشمه و سازنده ماهیت موجودات زنده و غیر زنده)

ماهیت انسان در طول زمان پیوسته در حال تغییر است ، منی که الان دارم این مطلب را مینویسم با من يك ساعت پیش تفاوت دارد ، این تفاوت ممکن است اندك و ناچیز باشد ، اما در هر صورت وجود دارد ، این تفاوت ناشی از تغییر بافت بدن من به خاطر مرگ سلولهای فرسوده بدن و یا تولد سلولهای جدید و همچنین ناشی از تغییر یادگیری من در طول زمان میباشد که خود ناشی از تغییر اطلاعات ورودی از محیط بیرون به مغز و تغییر پردازش مغز از این اطلاعات میباشد و دگرگونی محیط اطراف من نیز اطلاعات دگرگونه ای را وارد مغز من میکند که برداشت من را نسبت به دنیا تغییر میدهد ، پس من در اینجا هم از بعد روانی و هم از بعد جسمی ثابت نبوده و پیوسته در حال تغییرمیشم و ماهیت من در طول زمان ثابت نیست ، من کودکی من با من اکنون هرچند که شباهتهائی دارد اما یکی نیست و فرق دارد. آنچه که ماهیت من را در هر لحظه از زمان شکل میدهد نظم بین سلولهای بدن من (از مغز تا دیگر اعضای بدن) و تعداد سلولهای است که در این نظم شرکت میکنند و واضح است که با تغییر تعداد سلولها و تغییر نظم بین آنها ماهیت من نیز تغییر خواهد کرد ، در شکل گیری ماهیت ما نظم بسیار مهم است ، برای نمونه : ما هر ساله در کشور خود هزاران خودروی سمنند تولید میکنیم که همه مردم ماهیت این هزاران خودرو را یکی میدانند و همه را بدون استثنا دارای ویژگیهای سمنند مینامند ، ولی ما خود میدانیم که اتمهای بکار رفته در هر خودرو منحصر به فرد بوده و با خودروی دیگر متفاوت است ، پس چه چیزی باعث شده که ما همه خودروها را با وجود تفاوت موادشان یکی بنامیم ، مگر نه این است که نظم بین مواد همه این خودروها شبیه به یکدیگر است ، و از عناصر مشترکی در ساخت این خودروها استفاده شده است که این عناصر نیز به خاطر نظم مشترك بین الکترونها و پروتونها و نوترونهاشان با هم یکی هستند ، پس آنچه که تفاوت بین خودروها را شکل میدهد نظم بین مواد تشکیل دهنده خودروها میباشد.

درباره ما نیز همینگونه است ، آنچه که باعث تفاوت ماهیت من با شماست ، در واقع به خاطر تفاوت نظم بین سلولهای بدن من با شماست (و نه به خاطر تفاوت روح بدن من با شما) ، این تفاوت نظم بین سلولهای بدن من با شما در چند بعد میباشد :

۱ - در چگونگی چیده شدن سلولها ی بدن ما در کنار یکدیگر

۲ - تعداد سلولهای چیده شده در کنار یکدیگر

۳ - نظم داخلی هر سلول (نظم بین ژنهای داخل هر سلول)

ماهیت انسان به نظم درونی اش بستگی دارد و نه تنها انسان بلکه همه موجودات زنده اعم از حیوانات و گیاهان و موجودات غیر زنده ماهیتشان به نظم درونی اشان بستگی دارد، و منظور از نظم نیز در اینجا چگونگی چیده شدن کوچکترین اجزاء ماده در کنار هم میباشد ، و نیز میتوانیم نتیجه بگیریم آنچه که باعث تفاوت جانداران با موجودات بی جان شده است چیزی به نام روح نیست بلکه تفاوت نظم بین اجزاء آنها میباشد ، در واقع يك ماده جاندار از يك ماده بیجان منظم تر است و همچنین يك حیوان از يك گیاه منظم تر است و يك انسان نیز از يك حیوان منظم تر است و میتوانیم فرض کنیم که اگر به ما تعدادی سلول بدهند و به ما بگویند که شخصی را (مثلا حسن آقا) را بسازید ، ما با توجه به نظم سلولی او میتوانیم سلولها را دقیقا کنار یکدیگر بچینیم و کی حسن آقا را با همان خلیات و شخصیت بسازیم ، زیرا خلیات و شخصیات ما نیز به نظم سلولهای مغز ما و نظم مواد شیمیائی موجود در آن بستگی دارد ، و گر نه فرقی بین حسن و علی و حسین نیست ، جانداران با تغییر نظم ذرات سازنده شان بیجان میشوند و بیجانان با تغییر نظم جاندار میشوند ، چرا که نظم همواره وجود دارد تنها نوع آن متفاوت است که میتواند ساده یا پیچیده باشد .

نتایج بحث :

- ۱ - ماهیت انسانها در طول زمان تغییر می یابد .
- ۲ - علت تفاوت (و تغییر) ماهیت انسانها ، تفاوت و تغییر در نظم سلولهای بدن آنها و افزایش و کاهش سلولها میباشد .
- ۳ - دلیل تفاوت بین موجودات جاندار و بی جان به خاطر تفاوت نظم بین ذرات سازنده آنها میباشد یعنی با تغییر نظم بین اجزاء میتوان يك جاندار را بیجان و يك بیجان را جاندار کرد و گر نه چیزی به نام روح دلیل تفاوت جانداران با بیجانان نیست .
- ۴ - جانداران نسبت به بیجانان دارای نظم بیشتری بین ذرات سازنده خود هستند .
- ۵ - بسیاری از مفاهیم نظیر ، زیبایی و هنر و ... در واقع توابعی از نظم هستند .
- ۶- اخلاقیات را با توجه به مفهوم نظم میتوانیم به گونه ای دیگر تعریف کنیم ، بدینگونه : هر آنکس که به نظم مجموعه خود کمک کند يك فعل ارزشمند اخلاقی انجام داده و هر آنکس که نظم مجموعه خود را بر هم بزند فعل مغایر اخلاق انجام داده است ، و مفهوم جرم نیز تابعی از نظم خواهد بود و مجرم کسی است که نظم مجموعه خود را بر هم بزند و علت جرم نیز تغییر نظم درونی بدن مجرم در زمان و مکانی خاص میباشد .

نقش دانش و اطلاعات در ساخت باورهای ما

هر کس برپایه دانش خود، باورها و عقاید خود را می‌سازد و ابزار شناسایی هر کس نسبت به جهان دانش شخصی او می‌باشد و از آن جا که دانش انسانها با یکدیگر یکی و نیز برابر نیست نگرش‌های آنان نیز به جهان متفاوت می‌باشد، شما اگر می‌خواهید فکر یا عقیده انسانی را عوض کنید مستقیماً با افکار و عقاید او مبارزه نکنید، زیرا هر کسی از افکار و عقاید خویش ولو به بهائی گزاف دفاع خواهد کرد، شما برای تغییر باورهای افراد بهتر است از راه غیر مستقیم تلاش کنید اطلاعاتی را که باعث آن فکر و یا عقیده در وی شده است را تغییر بدهید و یا نقض کنید، زیرا اطلاعات و تجارب قبلی ما سرچشمه عقاید و افکار کنونی ماست و اگر دانش پایه ما تغییر پیدا کند باورها و به طور کلی جهان بینی ما نیز تغییر می‌یابد، دانش و اطلاعات سنگ بنای باورها و عقاید ما است، تفاوت نگرش يك آخوند با يك پزشك و يك شیمیدان تنها به خاطر دانشها و اطلاعاتی می‌باشد که در طول عمرشان کسب کرده اند و گر نه هیچ کس از شکم مادرش شیخ یا پزشك، زاده نمی‌شود، روحانیون مذهبی که دانش پایه آنها علوم دینی می‌باشد دارای اعتقادات قوی مذهبی می‌شوند و به شدت از باورهای خود دفاع می‌کنند و پزشکان و مهندسان فنی که دانش پایه آنها بیشتر علوم غیر دینی است، عقاید مذهبی آنها سست می‌باشد و چندان پایبند به دین نمی‌باشند در حقیقت هر دانشی جهان بینی خاص خود را بدنبال می‌آورد.

در این میان وظیفه رسانه‌ها بسیار مهم می‌باشد، رسانه‌ها باید اطلاعات درست را چه مثبت و چه منفی بدون سانسور در اختیار افراد جامعه قرار داده و نگران قضاوت مردم نباشند مردم با داشتن اطلاعات درست بهتر می‌توانند با واقعیت روبه‌رو شوند و درستتر می‌توانند قضاوت کنند، با افزایش دانش و اطلاعات یک ملت، بسیاری از سنت‌ها و باورهای غلت و عادات نادرست از بین می‌روند و افراد آن ملت از سطحی‌نگری و تاجر دست برداشته و دید واقع بینانه تری به مسائل پیدا میکنند، در حقیقت رسانه‌ها نباید به مردم بگویند کدام راه درست و کدام راه نادرست است، آنها فقط باید اطلاعات صحیح را در اختیار مردم قرار داده و قضاوت را بر عهده خود آنها بگذارند

پس مهمترین وظیفه ما در این جهان کسب دانش‌های درست (نه خرافات) می‌باشد تا نگرش‌های درستی به ما بدهد و هرگز نباید روی دانش و نگرش و باورهایمان تعصب بورزیم چرا که ممکن است دانش‌های اکتسابی ما نادرست و یا ناقص باشد و یا پردازش مغز ما از این دانش‌ها خوب انجام نگرفته باشد چرا که مغز ما مانند يك کامپیوتر دارای سه بخش ورودی پردازش و خروجی است و اگر ورودی (اطلاعات) و یا پردازش ناقص باشد، خروجی نیز درست نخواهد بود و ناقص از کار در می‌آید.

لازم به ذکر است که این بحث یکی از بحث‌های جنجالی فلاسفه و روانشناسان است که ریشه آن به افکار رواقیون در یونان باستان باز می‌گردد که معتقد بودند احساسات و اعمال و رفتارهای ما تابع اندیشه و شناخت ما نسبت به جهان می‌باشد.

ای برادر تو همه اندیشه‌ی
ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه ات گل گلشنی
ور بود خاری تو هیمة گلخنی

همچنین اعتقاد به مسئله اطلاع رسانی صحیح خود حکومت نك حزبی را زیر سؤال میبرد زیرا ما حق نداریم با اعمال فشار و زور و یا نیرنگ و دروغ نظر مردم را تغییر دهیم بلکه ما تنها حق داریم با ارائه اطلاعات صحیح نظر مردم را به سمت يك دیدگاه صحیح تغییر دهیم، ما حق نداریم به مردم بگوئیم تنها حزب ما درست میگوید و برحق هستند و احزاب دیگر در گمراهی به سر میبرند و شما تنها باید به کسانی که ما برای شما برمیگزینیم رای دهید و تنها از قوانین ما اطاعت کنید، این خیانت و ظلم به بشریت است، ما باید اطلاعات درست را در اختیار مردم قرار دهیم و حق انتخاب را به آنها واگذاریم، همه احزاب و گروه‌های سیاسی باید در جامعه آزادانه تشکیل گردند و هر يك مرام و راهبرد و راهکار اجرایی خویش را در اختیار مردم قرار دهند و مردم با مرانامه احزاب آشنا گردند و بدانند که هر يك جامعه را به کدام سو سوق میدهند و با این آگاهی قبلی به حزب منتخب و برتر خویش رای بدهند، نه اینکه چند نفر از يك حزب را به مردم معرفی کنیم و بگوئیم یکی از اینها را انتخاب کنید، این رای گیری نیست و تنها نیرنگ و فریب مردم است، چرا که این افراد از قبل مشخص شده اند و رویه تمام این نامزدها تحقق اهداف حاکمان حزب خودشان است و هیچ فرقی با هم ندارند و کسی که با این حزب مخالف باشد نمیتواند به هیچ يك از این افراد رای بدهد، و از سوای دیگر نتیجه انتخابات به شهرت شخص و میزان تبلیغات که خود متاثر از سرمایه و ثروت فرد یا حامیانش میباشد بستگی دارد و از آغاز مشخص است و به لیاقت او بستگی چندانی ندارد، رای دادن باید به يك عقیده و فکر و یا حزب خاصی باشد و نه به اشخاص یا افراد زیرا ماهیت درونی افراد و عقاید آنان برای همگان مجهول است، ولی از يك مرام و عقده و دیدگاه حزبی خاص همه میتوانند کسب آگاهی کنند و این درست ترین راه گزینش است.

هوش ملاک اصلی برتری انسان بر حیوان

تنها وجه برتری انسان بر حیوان ملاک هوش برتر میباشد ، حیوانات نیز اگر به اندازه انسان باهوش بودند چه بسا که در تکنولوژی و دانش از ما پیشی می گرفتند چرا که آنها اکثرا از نظر نیروی بدنی بر ما برتری دارند اما هوش از همه فاکتورها و ملاکها مهمتر است ، زیراتفکر و اختیار و تکلم و اخلاق و دیگر مزیت‌های انسانی ما همه زیر مجموعه هوشند و حیوانات نیز با افزایش هوش میتوانند به این مزیت ها دسترسی پیدا کنند .

ما اگر به جوامع انسانی خودمان نیز نگاه کنیم می توانیم این امر را در یابیم چرا که عقب مانده گان ذهنی که بهره هوشی کمتری نسبت به ما دارند قوه اختیار و تکلم و تفکر آنها هم ضعیفتر است و نظام ارزشی پستتری دارند و بیشتر متکی به غرایز خود هستند .

سلطه جوئی و سلطه پذیری در انسانها

در همه انسانها دو نیرو و میل درونی وجود دارد :

۱ – میل به سلطه جوئی

۲ – میل به سلطه پذیری

در برخی از انسانها میل اول برتری دارد و در برخی دیگر میل دوم اما به طور کلی آمیزه ای از این دو میل در هر انسانی وجود دارد و رفتار او را شکل میدهد.

هنگامیکه انسان موجودی ناتوانتر از خود را می بیند میل سلطه جوئی در وی تقویت میشود و سعی میکند آن موجود را تحت سلطه خود قرار دهد و هنگامی که فرد موجودی مقتدرتر و قویتر از خود را می بیند که نمی تواند بر وی سلطه یابد ، میل سلطه طلبی وی فروکش کرده و جای خود را به میل سلطه پذیری می دهد و فرد سعی میکند با پذیرفتن سلطه فرد قوی تر برای خود نقطه اتکائی پیدا کرده و احساس امنیت نماید .

ما در اطراف خود نمونه های فراوانی از این دو میل را میتوانیم مشاهده کنیم :

- کودکی که با عروسکش بازی میکند – پسری که با حیوان کوچک خانگی دوست می شود و او را نوازش یا اذیت می کند – جوانی که از موتور سیکلت سواری لذت میبرد – مرد یا زنی که دوست دارد از بچه های کوچک مراقبت کند – ورزشکاری که برای اول شدن تلاش می کند – فردی که برای رسیدن به یک پست و مقام مهم تلاش می کند و همه نمونه هائی از میل سلطه طلبی انسانها می باشند .

- احترام انسانها به مظاهر قدرت مانند شیر و یا فاتحان بزرگ مانند اسکندر و کوروش و قدرتهای اقتصادی و نظامی – عبادت خداوند یا بتها – تقلید کودک از بزرگترها – اطاعت یک سرباز از فرمانده خود – عضویت یک فرد در یک انجمن یا حزب و گروه و نمونه هائی از میل انسانها به سلطه پذیری می باشند .

ناگفته نماند که این دو میل انسانها فقط به موجودات زنده منتهی نمیشود، بلکه اشیاء و مفاهیم انتزاعی را نیز در بر می گیرد ، برای نمونه پرستش خداوند نوعی سلطه پذیری انتزاعی و تمایل کودکان به عروسک نوعی سلطه طلبی نسبت به اشیاء بی جان میباشد .

الگوی مناسب جوانان : زنده - واقعی و عینی

الگوی انسانها باید ، زنده ، واقعی و عینی و در دسترس و مربوط به جهان معاصر باشد و از الگوهای خیالی و مرده و مبهم و مربوط به زمان و قرون گذشته نمیتوان پیروی کرد ولی می توان از تجارب آنها بهره برداری کرد ، اگر از گذشتگان الگو برداری کنیم هرگز پیشرفتی نخواهیم داشت چون پیشرفت با نو آوری مترادف است و تقلید از گذشتگان باعث رکود می شود و مانع پیشرفت است و بهتر است که ما از انسان های زنده نیز الگو برداری کرده ولی تقلید نکنیم ، زیرا بدینگونه ما تنها به عنوان نسخه ای از آنها تبدیل خواهیم شد و نه چیز دیگر، بهتر است که ما از تجارب انسانهای موفق بهره بگیریم و تجارب موفق آنها را تکامل ببخشیم حتی متکاملتر از نمونه اصلی آن و چیزهایی را مطابق زمان و مکان به آن افزوده و یا بکاهیم و هر گز تقلید صرف نکنیم که این باعث رکود ما می شود ، ما باید بدانیم که آنچه باعث پیشرفت و موفقیت یک انسان در یک مکان و زمان خاص شده ممکن است در زمان و مکان ما صدق نکند و تجارب او و کارهای او در زمان ما حتی باعث عقب ماندگی و شکست ما بشود.

پس در یک سخن باید بگوئیم هرگز از دیگران تقلید نکن و دیگران را الگوی صرف خود قرار مده بلکه از پیروزی ها و شکستهای آنها برای ساختن زندگی بهتر بهره گیری کن و بدان که راه برتر که مطابق وجود و زمان و شرایط تو باشد را باید خودت انتخاب کنی و راههایی که دیگران برای رسیدن به موفقیت طی میکنند ممکن است هرگز با شرایط تو سازگار نباشند .

فصل چهارم

راز آفرینش

ریاضیات : دانش پایه در شناخت جهان

این قافله عمر عجب می گذرد

دنیای ناشناخته

اندیشه کوتاه ما

زمین آزمایشگاه موجودات فضایی

کار ما نیست شناسائی راز گل سرخ

راز جهان

راز تکامل انسان

راز جاودانگی ما

هدف از آفرینش جهان

روح جهان

خدای من خوب است یا ...

خداوند ! هستی - کیستی و چیستی

احترام به طبیعت

تافته جدا نبافته

کنش و واکنش در جهان

در سش همواره مهمتر از پاسخ است زیرا تا پرسشی وجود نداشته باشد پاسخی نیز وجود نخواهد داشت

همه چیز در جهان نسبی است

دانش عقیده انسان را عوض می کند ولی عقیده نمی تواند دانش را عوض کند

اندیشه جاویدان است

ریاضیات : دانش پایه در شناخت جهان

در بین علوم بشری ریاضیات از اعتبار بیشتری برخوردار بوده و به عنوان دانش مادر، سازنده و مرجع همه دانشها (مانند فیزیک و شیمی و فلسفه و روانشناسی و جامعه شناسی و ...) می باشد برای نمونه نگاهی به هندسه اقلیدسی بیندازید که بیش از دو هزار سال از عمر آن می گذرد اما هنوز از بین نرفته و در مدارس تدریس می شود و هندسه نا اقلیدسی بر ضد آن بنا نهاده نشد بلکه آنرا تکمیل کرده ، من صرفا روی ریاضیات و فیزیک تاکید نمی کنم ولی این دو را توانا تر از علوم دیگر برای پاسخگویی به چستی هستی می دانم دانشهای دیگر مانند روانشناسی و جامعه شناسی حوزه اشان محدود است و پر از نظریات متناقض هستند و محقق را بیشتر گمراه می کنند و فلسفه نیز هر چند که حوزه اش محدود نیست ولی پر از نظریات متناقض است

بحث های صرف فلسفی و نظری هیچ فایده ای ندارند و هرگز به نتیجه نمی رسند از دیدگاه فلسفه هر کس جهان را بگونه ای می بیند که خود می خواهد ببیند و نه آنگونه که باید ببیند ، از اینرو فلاسفه هرگز باهم کنار نمی آیند و نظر یکدیگر را قبول ندارند زیرا بحثهای فلسفی بر هیچ پایه استوار علمی قرار نگرفته اند ، تنها علمی مورد تائید هستند که متکی بر اصول و پایه های محکم ریاضیات هستند و بوسیله قضایای ریاضی اثبات شده اند و در صورت امکان در آزمایشگاه و یا در طبیعت تجربه شده اند مانند اکثر نظریات انیشتین که هم با ریاضیات اثبات شده است و هم در تجربه ثابت شده است و به صورت یک قانون در آمده است و همگان به آن اعتماد دارند ولی نظریات پزشکی در مورد بیماریها چون متکی بر قضایای محکم ریاضیات نیست همواره تغییر می کند و مورد اعتماد نیست و نمی توان آنرا به عنوان علم اصیل بشمار آورد تنها آن قسمت از نظریات پزشکی که بر گرفته از علم فیزیک و یا شیمی است و بوسیله قضایای ریاضی اثبات گشته به عنوان علم اصیل قابل اعتماد است ، (دلایلی که در اثبات ادیان و خداوند نیز آورده می شوند چون متکی بر قضایای ریاضی نیستند قابل اعتماد نبوده و از اینرو است که همه ادیان خود را بر حق می دانند و دلایل حقانیت یکدیگر را رد میکنند).

این قافله عمر عجب می گذرد ...

آدمی کیست مسافری سرگشته و حیران که نیم شبی تاریک در کهنه رباطی به نام دنیا رحل اقامت می افکند و سپیده دمان با بانگ جرس الرحیل عظم سفری دوباره می کند .
 جان عظم رحیل کرد گفتم که مرو گفتا چه کنم خانه فرو میاید
 فارغ از اینکه شبش را چگونه به صبح رسانده است ؟ آیا اصلا مهم است ؟ شاید نه !
 تا چند خوری غم جهان گذران این یک دم عمر را به شادمانی گذران
 اما آیا واقعا غم و شادی ما در دستان ماست و اندوه ما را کرانه ای و شادی ما را آشیانه ایست ؟
 مسلما نه ! هیچ انسانی نمی خواهد که اندوهگین باشد و ناشاد ، همه می خواهند که شاد زندگی کنند اما نمی
 توانند ، چرا که علت بسیاری از ناکامی های ما محیط پیرامون ما می باشد .
 آیا ما میتوانیم جهان را بر وفق مراد خود تغییر دهیم ؟
 گر بر فلکم دست بدی چون یزدان بنیاد بکنم فلک را ز میان
 وز نو فلکی دگر چنان ساختمی کاسوده به کام دل رسیدی آسان
 پاسخ این پرسش روشن است : تغییر محیط تا اندازه زیادی از دست ما خارج است چراکه ما توانایی
 اندکی داریم .

پس باید چه کار کنیم ؟

تن را به قضا سپار و با درد بساز کین رفته قلم زبهر تو ناید باز
 یک راه پذیرش درد و غم است چرا که انسان در رنج آفریده شده است و رنج همیشه منفی نیست می
 تواند سازنده باشد ، انسانهای موفق در دل سختی زاده شده اند و سختی دروازه راحتیت و این رنج است
 که به زندگی انسان معنی می دهد.

- فرانکل روانشناس آلمانی و بانی نظریه معنی درمانی (Logo therapy) میگوید : این رنج و درد
 نیست که باعث غم و اندوه ما میشود بلکه فقدان معنی در زندگی باعث ناراحتی ما میشود . او زندانیان
 اردوگاههای آلمان نازی را به عنوان بشر رنج کش مثال می زند که با وجودیکه می دانستند به زودی
 اعدام میشوند ولی در این شرایط سخت روحیه خود را از دست نمی دادند و کتب و اشعار مورد علاقه
 خود را نگه می داشتند و زیر لب زمزمه میکردند و کاملا به هدف خود ایمان داشتند از آن طرف او
 دانشجویان دانشگاه فلوریدای آمریکا را مثال می زند که با وجود داشتن رفاه و زندگی مناسب از زندگی
 خود راضی نبوده و دست به خودکشی می زدند . فرانکل معتقد بود انسان برای یافتن معنی در زندگی
 خود یا باید در زیبایی های طبیعت (هنر) غوطه ور شود و یا دست به نو آوری و خلاقیت و سازندگی
 بزند و اگر به خاطر محرومیت نمی تواند هیچ کدام از این دو کار را انجام بدهد (مانند زندانیان) می تواند
 با پذیرفتن درد و رنج به زندگی خود معنی بدهد و از پوچی بگریزد .

اصل پذیرش رنج و معنی جوئی در زندگی در بین ملل مشرق زمین اصلی پذیرفته شده است و سابقه
 ای کهن دارد و از آن طرف پیروی از اصل لذت و لزوم شادی در زندگی و زندگی در لحظه حال و
 اکنون و فراموش کردن گذشته و آینده و مغتم شمردن دم و لحظات زود گذر زندگی از اعتقادات ملل
 غرب است .

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن فردا که نیامدست فریاد مکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر برباد مکن

راستی از تو چه پنهان من هم در این کلافه سر در گم گنج شده ام و نمی دانم واقعا حق با کیست ؟
 هر چند که به فلسفه تو هم احترام می گذارم ، اما از تو می پرسم آیا در نگاه انسانی که از این دنیا رفته
 تفاوتی میکند که زندگی اش در غم گذشته باشد یا در شادی ؟ چرا که از گذر عمر گریزی نیست و حسرت
 خوردن بر آن سودی ندارد و اگر به فرض همه عمر ما در رنج و تعب سپری شود در پایان عمر تفاوتی
 نخواهد داشت (سَب سمور گذشت و لب تنور گذشت) .

شاید در اینجا ارائه نظر موریس مترلینگ (Maurice Metering) فیلسوف معروف خالی از لطف نباشد ، او در جواب یک مرد عامی که گفته بود : عمرش را بیهوده هدر داده و در مدت مدت عمر طولانی خود هیچ کار مهمی را انجام نداده در حالیکه موریس کتابهای زیادی نوشته و از عمرش استفاده کرده است ، پاسخ داد : ای دوست عزیز اگر تو در عمر خود هیچ کار مهمی را هم انجام نداده باشی همین که داری به مرگ نزدیک میشوی بزرگترین وظیفه خود را انجام داده ای (۱) ، و شاید دیدگاه صادق هدایت نیز که

مرگ را تنها راه نجات از این دنیای رنج آور و پر از نیرنگ می دانست از این مقوله جدا نباشد .
 آری شادی و غم در دستان ما نیست که آنرا چون محبوبی در آغوش کشیم ما انسانهای ناتوان بیشتر محصول جبر هستیم تا اختیار، ما بیشتر اوقات ناگزیریم رنج را تحمل کنیم و تنها می توانیم با تغییر دیدگاه خود و مثبت اندیشی از این تحمل رنج احساس شادی کنیم .

شادی و غم و همه ارزشهای ما نسبی و ساخته ذهن ما هستند و در دنیای واقعی معنائی ندارند در پایان راه - عالم و عامی - خوشگذران و رنج کش - دارا و ندار - تندرست و بیمار - پیروز و شکست خورده - شا و ناشاد .. همه با هم برابرند .

دنیای ما به بازی کودکانه ای می ماند که هر کسی نقشی دارد و نقابی به چهره می زند ، یکی دروازه بان می شود و یکی داور و یکی کاپیتان و ... در پایان بازی همه نقابها را کنار می زنیم و همه با هم یکی میشویم و دیگر هیچ کس برتر از دیگری نخواهد بود ، رنج ها و غم ها و گریه ها و خنده های ما فقط در میدان بازی وجود دارند و در خارج از میدان رنگ میبازند .

ما انسانها چون کرمی در پیله فرو رفته ایم و جهان را تنها در پیله خود می بینیم فارغ از اینکه دنیای واقعی با دنیای ساختگی ما از زمین تا آسمان فرق دارد و روزی می رسد که این پیله را می شکافیم و چون پروانه ای از آن خارج می شویم در آن روز به دنیای خیالی خود و به حماقت کودکانه خود خواهیم خندید و در خواهیم یافت که زندگی ما بازچه کودکانه ای بیش نبوده که ما آنرا بزرگ و مهم می پنداشتیم و گرنه ما در مقابل عظمت هستی موجود ناچیزی بیش نیستیم.

یک قطره آب بود و با دریا شد	یک ذره خاک با زمین یکتا شد
آمد شدن تو اندر این دنیا چیست	آمد مگسی پدید و نا پیدا شد

پی نوشت :

۱ - فرانکل . ویکتور (۱۹۹۵) . انسان در جستجوی معنی . ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی . (۱۳۷۱) . تهران :

چاپ تهرانی

دنیای ناشناخته

همه چیز را میتوان به تمسخر گرفت ، همه آنچه که انسانها به آن دل بسته اند و برای رسیدن به آن تلاش میکنند زیرا وقتی پروانه از پیله بیرون آمد آنگاه بر حماقت خویش و کرم هایی که در پیله هستند خواهد خندید که اینان از جهان فقط پیله را دیده اند و تلاش میکنند با پنهان کردن خود در آن تمامی حقایق را نادیده گرفته و بر پندار پوچ خویش باقی بمانند ، حقیقت چیست و چگونه میتوان بدان دست یافت ، آیا ما نیز چونان کرمهایی که در پیله مانده اند روزی متولد خواهیم شد و جهان را با چشمی دیگر خواهیم دید ؟ آیا آنروز فرا خواهد رسید ؟

سعادت ما چیست و در کجاست؟ مارا برای چه و چگونه آفریدند ؟ آغاز این جهان از کجا بود و پایان آن در کجاست ؟ آیا این جهان را کرانه ایست و ساحل آن را نشانه ایست ؟

ما که هنوز بر جسم خود آگاهی نداریم چگونه بر راز جهان آگاهی خواهیم یافت ، هر يك از ما از روزنه و بعدی به جهان نگاه میکنیم و حقیقت جهان هستی را با ابزار خود میسنجیم غافل از اینکه این ابزار بسیار ناقص است ، يك کشاورز ، يك فیزیکدان ، يك پزشك ، يك رفتگر ، هر کدام جهان را به گونه ای متفاوت میبینند ، تنها کسانی در این میان به حقیقت نزدیکتر میگردند که جهان را در يك دریچه نمیبینند .

اندیشه کوتاه ما

انسان موجودی حیران و در اندیشه فردا، که فردا چه خواهد شد غافل از اینکه دیروزش را چگونه گذرانده است چونان کودکی که به بازیچه ای خرسند می گردد غافل از اینکه آنچه که در دستانش است در نگاه دیگران پیشیزی ارزش ندارد و لی در نگاه کودک حتی یک پفک یا یک بستنی همه دنیاست چرا که او در چهار دیواری اندیشه محدود خویش گرفتار شده است و نمی داند که در پشت این اندیشه کوتاه چه دنیای با عظمتی وجود دارد او هر چه را می بیند حقیقت می پندارد و می خواهد جهان را در مغز کوچک خود تفسیر کند ولی او نمی تواند چرا که او زندانی است زندانی اندیشه محدود خود، مانیز کودکان ، کودکانی بزرگسال ، با همان اندیشه کودکانه.

زمین آزمایشگاه موجودات فضایی

شاید زمین آزمایشگاهی برای موجودات فضایی ناشناخته ای باشد که که در آنجا تحول حیات کربنی را در محیطی بسته ولی بزرگ آزمایش میکنند ، آنها در حالی که ما در خود فرو رفته ایم و بر سر ارضای نیازهای ساده مان با یکدیگر درگیریم حرکاتمان را زیرکانه در نظر دارند واز دور بر ما و بر حماقت کودکانه ما میخندند .

کار ما نیست شناسائی راز گل سرخ

ما از این جهان هیچ نمی دانیم و لازم هم نیست که همه چیز را بدانیم ، کارگری که در یک کارخانه بزرگ کار می کند احتیاجی ندارد که از کار همه ابزارها و بخشهای کارخانه اطلاع داشته باشد او تنها به آن مقدار از اطلاعات نیاز دارد که برای کار خودش لازم است ، کشاورزی که سیب زمینی می کارد لازم نیست که همه دانش زیست شناسی را فرا گیرد (البته اگر بیاموزد بهتر است) و پس از گرفتن مدرک دکتری در زیست شناسی بیاید در مزرعه سیب زمینی یا گندم بکارد بلکه او با داشتن اندکی دانش تجربی میتواند این کار را بهتر از بسیاری از دانشمندان انجام بدهد ، ما نیز به همه دانش جهان نیاز نداریم و با همین دانش اندک خود می توانیم خوشبخت زندگی کنیم (همانند گذشتگانمان)، ما اگر هم بخواهیم همه چیز را بدانیم هر گز نخواهیم توانست به هدفمان برسیم زیرا مغز ما گنجایش همه علوم را ندارد و با آموختن برخی از مطالب جدید مطالب قدیمی را از یاد میبریم و از طرف دیگر ما فرصت آموختن همه دانشها را نداریم انرژی حیاتی ما و ظرفیت مغز ما محدود است ، باید از آن بهینه تر استفاده کنیم و این انرژی را بیهوده هدر ندهیم ، باید با برنامه ریزی و هدف مند کردن این انرژی از آن در راه رسیدن به مهمترین هدفمان بهره بگیریم ما با پراکنده کاری به جایی نخواهیم رسید ما باید بدانیم که با به دست آوردن يك چیز چیزهای دیگری را از دست خواهیم داد پس اهدافمان را باید اولویت بندی کنیم تا آنچه را که بدست میآوریم بیارزد بر آن چه که از دست میدهیم.

راز جهان

در جهان منیت وجود ندارد آنچه که وجود دارد همه جهان است که نامش هستی یا خداست و اوست که تعیین کننده است.

و در جهان یا طبیعت هیچ چیز بر چیز دیگر ارزش و برتری ای ندارد ارزش یک ستاره با یک اتم و یک کهکشان همه با هم برابر است، هر ذره ای نمایشگر کل جهان است و نماینده تمامی جهان، هر ذره ای دارای روحی است و روح ذرات می توانند با یکدیگر جمع شوند و یک روح واحد را تشکیل بدهند - همانگونه که ملباردها سلول زنده در بدن ما یک روح واحد را تشکیل داده اند روح های ما نیز با هم جمع می گردند و روح واحد کل انسانها را تشکیل می دهند و به همین گونه واحد های کوچک جمع می گردند و روح واحد کل هستی را تشکیل می دهند که می توانیم آنرا خدائی بنامیم که جهان را اداره می کند و بر عکس نیز صادق است یعنی هر روحی می تواند به روح های کوچکتر تقسیم شود، همانگونه که ماده قابل تقسیم شدن است روح واحد ما به روح سلولها تقسیم می شود و روح سلولها به روح ملکولها و روح ملکولها به روح اتمها و روح اتمها به روح ذرات بنیادی.

- و نیز هر ذره ای در این جهان وظیفه ای برعهده دارد که آنرا کورکورانه انجام می دهد مانند سلولهای بدن ما که هر کدام وظیفه ای را بی اختیار و کورکورانه دنبال می کنند و هر سلولی که بر خلاف نظم بدن رفتار کند طرد میشود. ملکولها و اتم های بدن مانیز هر چند که در نگاه خودشان حرکتشان بیهوده است و سرگردانند ولی از نگاهی بالاتر همه برای بقای بدن لازم هستند شاید وجود ما نیز برای بقای کل هستی و یا جهانی بالاتر از جهان ما لازم باشد، شما اگر به یک ساختمان هم نگاه کنید درمیابید که وجود هر آجر برای بقای ساختمان لازم و اجباری است و هیچ آجری بیهوده نیست، هر چند که در نگاه خودش و به تنهایی بیهوده به نظر برسد، پس همه ذرات هستی از اتم تا کهکشان و از کوارک تا الکترون همه باید باشند و لازم هستند و هیچ چیز بیهوده نیست و بر یکدیگر نیز برتری ای ندارند، همه مانند مصالح یک ساختمان در کنار یکدیگر و با هم معنا پیدا می کنند. مرحوم سهراب سپهری و بسیاری از شعرای اندیشمند دیگر در اشعار خود بارها به این موضوع اشاره کرده اند از آن جمله سهراب می گوید: و بدانیم که اگر کرم نبود زندگی چیزی کم داشت و اگر خنج نبود لطمه می خورد به قانون درخت ... و نگذاریم مگس از سر انگشت طبیعت بپرد.

آری در این جهان هر ذره ای جهانیت در بردارنده راز کل هستی و هر جزئی کلی است و هر کلی جزئی، هیچ چیز نه کوچک است و نه بزرگ و نه با ارزش و نه بی ارزش، چراکه ارزش ساخته ذهن ماست، همه ذرات جهان با یکدیگر در ارتباط هستند و همه یک وجود واحدند هر چند که در ظاهر از هم جدا هستند.

در جهان منیتی وجود ندارد، زیرا همه یکی هستند، در جهان شادی و غم، خوشبختی و بدبختی وجود ندارد همه اینها ساخته ذهن ما هستند و در نگاه جهان بی معنی اند، چراکه ما هنگامی در بدن خود احساس درد و ناراحتی می کنیم که قوای روحی و یا جسمی ما دچار بی نظمی و یا آسیب شده باشند و بقای ما به خطر بیفتد و این احساس درد و ناراحتی زنگ خطری است به نشانه به هم خوردن تعادل روحی یا جسمی ما تا برای درمان آن خود را آماده کنیم و این درد برای بقای ما لازم است ولی جهان برای بقای خود نیازی به درد و ناراحتی ندارد چرا که هستی همیشه وجود دارد و هیچگاه تبدیل به نیستی نمی شود.

راز تکامل انسان

ما انسانها با یکدیگر در ارتباطیم و همانند یک روح واحد به یکدیگر پیوسته هستیم و نمی توانیم جدا از یکدیگر زندگی کنیم (همانند سلولهای بدن که نمی توانند جداگانه به زندگی خود ادامه بدهند) تکامل ما در به هم پیوستن ماست و در گوناگونی و در تفاوت ما ست (وباز هم سلولهای بدن که متفاوت هستند و هر کدام وظیفه ای دارند ولی با همه تفاوت هایشان هدفشان یکی است و آن حفظ بقای فرد است) .

در جامعه انسانی ما نیز همه گونه های نژادی و گروههای فکری و سیاسی و مذهبی و فرهنگی لازمند و همین گوناگونی آنهاست که باعث تکامل آنها می شود و فکر ایجاد فرهنگ واحد و زبان و نژاد واحد فکری اشتباه است ، زیرا اگر همه سلولهای بدن سلولهای مغز بودند و یا گلبول قرمز و یا سفید بودند دیگر انسانی بوجود نمی آمد پس گوناگونی لازم و ضروری است .

انسانها نیز اگر زبان و ملیت جداگانه ای داشته باشند می توانند به زبان و ملیت و مذهب خود افتخار کنند و با ملتهای دیگر به رقابت پردازند و باعث رشد جوامع خود گردند و در تاریخ نیز به اثبات رسیده است که ملت هائی پیشرفت کرده و بیرق رهبری را بر دوش گرفته اند که از خود هویت مستقلی داشته اند و به آن هویت می بالیده اند و ملت هائی که دینشان و فرهنگ و زبانشان از آن دیگران است (و در حقیقت مروج فرهنگ بیگانگان هستند) نه تنها حرفی برای گفتن ندارند بلکه در صحنه رقابت جهانی عقب خواهند افتاد و تحقیر خواهند شد .

راز جاودانگی ما

ما فرزندان جهانیم اما نه جدای از جهان ما از ماده به دنیا می آئیم و در ماده زندگی میکنیم و پس از مرگ به ماده باز می گردیم ، ما جاودانه ایم و با مرگ به پایان زندگی نمی رسیم زیرا ماده ای که ما را بوجود آورده است پس از مرگمان از بین نمی رود بلکه دوباره به اشکال دیگری به وجود خود ادامه می دهد مرگ در حقیقت یک تغییر در نظم بین عناصر سازنده بدن ما میباشد .

این نظم خاص بین عناصر بدن من است که هویت کنونی من را شکل داده است و اگر این نظم تغییر کند هویت من نیز تغییر خواهد کرد، با مرگ من آنچه که تغییر می یابد در حقیقت نظم بین عناصر بدن من است و گر نه هیچ چیز از بین نمی رود و اگر کسی باشد که بتواند عناصر بدن مرا دوباره با همین نظم کنار یکدیگر بچیند میتواند دوباره مرا خلق کند ، چیزی به نام مرگ در جهان وجود ندارد ، چرا که مطابق نظریه انیشتین ماده و انرژی نه بوجود می آید و نه از بین می رود ، مرگ اصطلاحی است که ساخته ذهن ماست و از نظر فیزیکی : تبدیل یک مجموعه منظم به یک مجموعه نامنظم را می توانیم مرگ بنامیم ، چرا که پس از (در اصطلاح) مرگ ما تنها چیزی که تغییر می کند نظم بین عناصر بدن ماست و گر نه خود عناصر بدن ما عوض نمی شوند و اگر به فرض عوض هم شوند باز هم تفاوتی نمیکند زیرا عناصر با یک دیگر تفاوتی ندارند و هیچ اتم کربن و هیدروژنی بهتر از اتم کربن و هیدروژن دیگر نیست .

ژنوم هائی که مسئول نظم بدن من هستند در بدن هم نژادهای من نیز وجود دارند پس همین الآن و یا در آینده ممکن است انسانهائی متولد شوند که کاملاً شبیه من باشند و یا مانند من فکر کنند و من می توانم پس از مرگم جاودانگی خودم را در وجود این انسانهای زنده ببینم و اگر هیچ انسانی بر روی زمین وجود نداشته باشد باز هم من احساس جاودانگی میکنم زیرا من جزئی از جهان بوده و هستم و عناصر بدن من هرگز از بین نخواهند رفت و دوباره با یک تغییر نظم می توانم به وضعیت کنونی خود باز گردم.

هدف از آفرینش جهان چیست؟

پرسیدن از هدف آفرینش جهان پرسشی بی معنی می باشد، زیرا جهان مادی ما و طبیعت هیچگاه هدفی را دنبال نمی کند و ارزشی را نمیشناسد که به سویش حرکت کند، ارزشها ساخته ذهن ما هستند و در طبیعت وجود ندارند در طبیعت تفاوتی بین یک ماده ساده بایک ماده مرکب وجود ندارد و هیچکدام بر دیگری برتری ندارند در طبیعت فرقی بین یک عالم و جاهل و عاقل و دیوانه وجود ندارد.

طبیعت مواد مرکب و پیچیده و کاملتر را تجزیه می کند و مواد ساده تر و ناقصتر بوجود می آورد و برعکس.

پرسش از هدف آفرینش انسان و جهان زائیده تصورات و تفکرات و برداشتهای خیالی ما از زندگی می باشد و در عالم طبیعت این پرسشها بی معنی است، ملاک های ارزشی ما که علت پرسیدن این پرسش است انتزاعی بوده و تنها در درون ما وجود داشته و وجود خارجی ندارند، در جهان همه چیز با هم برابر است و چیزی به نام ارزش و یا خوبی و بدی وجود ندارد که جهان آنرا هدف قرار داده و بخواهد به آن برسد و در یک کلام طبیعت نیازی ندارد که هدفش را بر طرف کردن آن نیاز بداند.

روح جهان

اجزای طبیعت (مانند ما انسانها) چون سیستم هستند و کارکرد دارند، کارکرد و یا روح آنها با روح یا کارکرد سیستم کل جهان در ارتباط است و نیز بین سیستمهای طبیعت با ارتباطی که کارکردهای آنها بایکدیگر دارند کشش و نیرویی جهت تجمع وجود دارد، این کشش و نیرو است که موجب میشود سلولها در کنار یکدیگر جمع شوند و تشکیل یک موجود چند سلولی را بدهند، موجودات پر سلولی نیز تمایل دارند در کنار یکدیگر جمع شوند و تشکیل گروه بدهند، (مانند انسانها که دور هم جمع میشوند و تشکیل خانواده، روستا، شهر، و کشور را میدهند)، تمایل سیستم ها به پیوستن به یکدیگر به این خاطر است که در داخل گروه بهتر میتوانند از خود محافظت کنند و نیازهای خود را برآورده نمایند، هنگامی که چندین سیستم فرعی در کنار یکدیگر قرار میگیرند، دیگر کارکردشان مانند قبل نیست، بلکه کارکرد کل سیستم میشود مجموعه کارکردهای تمام سیستمهای فرعی، و هنگامی که تمام سیستمهای جهان در کنار یکدیگر قرار میگیرند، کارکردشان میشود روح کل جهان یا همان خداوند.

ما در طبیعت گاه پیشبینیها و حوادثی را میبینیم که ما را شگفت زده میکند، مثلا تولید مثل موجودات زنده که هیچ سودی برای خودشان ندارد و یا نگهداری از فرزندانشان و یا تولید شیر قبل از به دنیا آمدن نوزادانشان، اینها ما را شگفت زده میکند، که چگونه طبیعت کور، قادر به این پیشبینیها و کارهاست، در حالی که باید بدانیم طبیعت کور نیست طبیعت سیستم زنده ای است و مانند ما کارکردهائی دارد یکی از این کار کردها این است که به اصل بقای جمعی همه موجودات زنده بپردازد نه به بقای فردی، برای نمونه انسان به تنهایی یک سیستم است و این سیستم تنها به بقای خود فکر میکند، اما مجموعه انسانها یک سیستم نیستند بلکه مجموعه ای از سیستمها هستند، که آنرا میتوانیم سیستم کل مجموعه انسانی نام گذاری کنیم، این سیستم کلی انسانها، دیگر تنها هدفش بقای فرد نیست بلکه هدفش بقای کل مجموعه انسانی است و لذا تولید مثل را برای نیل به این هدف در سیستم پایه ریزی میکند.

خدای من خوب است یا

ما در تعالیم مذهبی و دینی خود برداشت های گوناگونی از خداوند داریم و گاه صفاتی را به خداوند نسبت می دهیم که در خور و شایسته خداوند نیست و بیشتر برخاسته از خلق و خوی و پندارها و نیازهای ماست. صفاتی گاه آنچنان وحشیانه که در خور و شایسته هیچ کسی نیست و حتی پست ترین انسانها هم از آن ابا دارند خداوندی شکنجه گر و کینه توز که در رستاخیز کافران و گناهکاران رابه دوزخ می برد و به سخت ترین صورت آنها را شکنجه می دهد و می سوزاند شکنجه ای که حتی جلادان و قاتلان روزگار ما هم از آن ابا دارند.

خداوندی که به خاطر گناهانی کوچک پشت و روی بنده گان خود را با مس و سرب گداخته میسوزاند و چون پوست آنها سوخت پوست تازه ای را بجایش می رویاند تا طعم عذاب را سخت تر بچشند و عقرب ها و مار هایی که در دوزخ گذاشته تا انسانها را بگزند و شکنجه دهند و آتش دوزخ را که از هر طرف بر انسانها حائل کرده و ماموران عذاب که به فرمان خداوند با تازیانه های آتشین بر پیکر گناه کاران میزنند و با خنجرهایی گداخته زبان را از حلقوم آدمها بیرون می آورند و چون زبانی دیگر بروید دوباره آنرا قطع میکنند به خاطر چه؟ - به خاطر گناهانی کوچک که حتی ما در این جهان آنها را مجازات نمیکنیم و اگر هم برخی از گناهان بزرگ را مجازات می کنیم هرگز گنه کار را شکنجه نمیکنیم.

ما در این جهان دروغگو و غیبت کننده و روزه خور و تارک صلوات و حتی خود کافر را مجرم نمی دانیم و گناهش را نادیده گرفته و مجازاتش نمیکنیم پس چگونه ممکن است که خداوند مهربان که به مراتب از ما بخشنده تر است آنها را در دوزخ شکنجه بدهد.

مگر خداوند انسان را برای عذاب کشیدن و شکنجه دیدن آفریده است؟ مگر این دنیا خودش شکنجه گاه نیست که در دنیائی دیگر نیز باید عذاب بکشیم؟ و یا مگر خداوند کینه و دشمنی ای با نوع بشر دارد که می خواهد تلافی کند؟

ما در جهان مادی خود برای همه حق آزادی عقیده و انتخاب دین و مذهب قائلیم آنگاه چگونه ممکن است خداوند این حق را برای ما قائل نباشد و یا غیر مسلمانان را به دوزخ ببرد و تا ابد آنها را نگه دارد، خوب اگر کسی بخواهد تا ابد شکنجه شود آفریده نشود بهتر نیست؟ هر آفریننده ای آفریده خود را دوست دارد، مانند پدر و مادر ما که باوجودی که آفریننده سببی ما هستند اما هرگز حاضر نمیشوند به خاطر گناهانمان ما را عذاب و شکنجه دهند پس چگونه آفریننده اصلی ما که گفته میشود بسیار بیشتر از پدر و مادر ما را دوست دارد میتواند ما را شکنجه بدهد، آیا بهتر نیست برداشت خود را نسبت به خداوند عوض کنیم و خدای مهربان و بخشاینده را جایگزین خدای خشمگین کنیم.

این تصویر خشن از خدا را اعراب بیابان گردی ساخته اند که در محیط خشن کویر زندگی میکردند و خلق و خوی خشن خود را که بر تافته از محیط بیابان بوده به خداوند نسبت داده اند.

خداوند ! هستی - کیستی و چیستی

امروزه با وجود پیشرفت چشمگیر علم و تکنولوژی ، خداوند هنوز هم در اریکه قدرت و در صدر باور های ما قرار دارد و این علم زده گی زیانی به این باور نرسانده است ، چرا که برخلاف ادعاهای افرادی که تلاش می کنند وجود خداوند را از طریق علمی مانند: فلسفه ، ریاضیات و یاد دیگر علوم تجربی و نظری ثابت و یا رد کنند خداوند چون پدیده ای متافیزیکی و انتزاعی و غیر قابل تجربه است لذا نه قابل اثبات و نه قابل انکار است ، امروزه میتوان کاخهای عظیمی را از علم و دانش در راه اثبات وجود خداوند بنا کرد و از طرف دیگر نیز می توان کاخهای عظیمتری را در راه انکار وجود خداوند بنا کرد و در یک سخن از هر نظریه علمی میتوان هم در اثبات و هم در انکار وجود خداوند بهره گرفت .

ازنگاهی دیگر به این موضوع ، اعتقاد به وجود خداوند زیانی برای جوامع امروز ندارد (به شرطی که وارد سیاست نشود و با خرد همسو باشد) و نیز چندان لزومی ندارد که تلاش کنیم خداوند را انکار کنیم چرا که اعتقاد به خدا می تواند پشتوانه اخلاق در جامعه باشد (به طور نسبی) و از بعد روانی نیز این اعتقاد می تواند سازنده و سود مند باشد .

اما در عرصه عرفان و نیز ادبیات پر بار سرزمین ما برداشتهای گوناگونی از خداوند شده است از آن جمله برداشت منصور حلاج است که خود را خدا می نامید و بانگ - ان الحق - سر می داد و به همین جرم بر دار شد و حافظ در باره او گفته است :

آن یار که بردار سرش گشت بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

در نگاه منصور حلاج ، انسان میتواند خود خدا شود و با خدا یکی شود و مائیت و منیت را از بین بردارد.

عطار نیز از همین زاویه به خداوند نگاه می کند ، او در کتاب سخن پرندگان (منطق الطیر) از سفر گروه عظیم پرندگان از کشور چین به راهنمایی شانه به سر برای رسیدن به سیمرغ در کوه قاف سخن میگوید که در پایان راه فقط سی مرغ خسته از هزاران مرغ پس از طی هفت وادی سخت میتوانند به کوه قاف برسند ولی در آنجا اثری از سیمرغ پیدا نمی کنند و پیک سلیمان به آنها می گوید که سیمرغ واقعی همین سی مرغ هستند در اینجا مقصود از پرندگان زاهدان و سالکان راه خداوند و مقصود از سیمرغ خود خداوند می باشد که انسانها میتوانند پس از طی هفت وادی و پاک و صاف و فانی شدن به خداوند برسند و با او یکی شوند در اینجا خداوند از انسان جداست ولی انسان میتواند با سعی و تلاش خود با خداوند یکی شود و در اصطلاح سیمرغ شود

در یک برداشت کاملتر از خداوند ما میتوانیم خداوند را به منزله روح کل جهان و همه هستی معرفی کنیم ، در این نگاه دیگر ما وجودی جدای از خداوند نیستیم بلکه بخشی از خداوند و به سخنی خود خداوند هستیم ، مانند قطرات دریا میمانیم که هر چند هر قطره ای به تنهایی دریا نیست اما بخشی از دریاست و هنگامی که در دریاست خود دریا میشود ما نیز به عنوان بخشی از جهان بخشی از خدا ئیم و از خدا جدا نیستیم .

بگذارید روشنتر سخن گوئیم ، هر يك از اجزای جهان يك سیستم است و کار کردی دارد ، کار کرد این سیستمها روان یا همان روح این سیستمها میباشد ، هنگامی که این سیستم ها در کنار یکدیگر جمع میشوند کارکردهای آنها نیز با یکدیگر جمع میشود و کار کرد کاملتری را بوجود می آورد ، جهان هستی از میلیاردها سیستم فرعی تشکیل شده است که هر کدام کارکرد جداگانه ای دارند هنگامی که همه این کارکردها در کنار یکدیگر قرار میگیرند کارکرد کل جهان ایجاد میشود که همان روح جهان یا خداوند است ، برای توضیح بیشتر خود انسان را مثال میزنیم ، بدن ما از میلیاردها سلول تشکیل شده است که هر کدام سیستمی زنده هستند و کارکرد یا روحی متفاوت دارند ، این سلولها هنگامی که در کنار یکدیگر جمع میشوند من و تو را بوجود می آورند که سیستم پیچیده تری هستیم و دارای کارکرد بیشتر و گسترده تریم

که همان روح من و توست که از مجموع ارواح (کارکردهای) سلولهای بدنمان ساخته شده است ، اما مسئله در اینجا پایان نمی یابد ، ما انسانها با یکدیگر ازدواج میکنیم و تشکیل خانواده میدهیم با اینکار کارکردهای ما نیز تغییر می یابد و کار کرد(یا روح) خانواده ما میشود کارکرد مجموع اعضای خانواده و خانواده ها نیز با هم جمع میشوند و ده و شهر و کشور و قاره را بوجود می آورند و در این به هم پیوستن شان کار کردها و در حقیقت ارواحشان را نیز با یکدیگر جمع میکنند ، و هنگامی که ما میگوییم بر فرض مردم ایران احساسی هستند ، منظورمان کارکرد کلی مردم ایران یا همان روح واحد ملت ایران است که دارای ویژگی احساسی بودن است ، در ادامه پروسه ارواح ملتها نیز میتوانند با یکدیگر جمع شوند و روح کل جامعه بشری یا انسان را بسازند و ما میتوانیم همه این شش ملیارد نفر را يك تن یعنی انسان بنامیم و او را با ویژگیهایی مانند هوش برتر ، قدرت تفکر ، خلاقیت، توانائی تکلم و غیره بشناسیم ، روح(کارکردهای) همه موجودات زنده زمین هنگامی که در کنار یکدیگر جمع میشوند روح حیات زمین را بوجود میاورند و روح همه سیستمهای جهان در کنار یکدیگر روح کل جهان که همان خداست را بوجود می آورند ، پس ما بخشی از خدائیم و چون خداوند از مجموعه کارکردهای سیستمهای فرعی جهان بوجود آمده است ، پس کار کرد ما بر کارکرد کل جهان یعنی خداوند تاثیر میگذارد و هر انسانی به تنهایی میتواند در سرنوشت کل جهان موثر باشد و دیگر نیز اینکه خداوند ما را نیافریده است و ما نیز خداوند را نیافریده ایم ، چرا که همه یکی هستیم و جدا نیستیم

دیدگاه من درباره همه خدائی یا جهان خدائی که در بالا آورده ام تنها ارائه يك نظریه است نه يك باور و جای کنکاش و نقد باز است ، در این دیدگاه انسان بخشی از خداست و جهان همه خداست و خدا موجودی جدای از جهان آفرینش نیست و جهان را خدا ئی نیافریده بلکه جهان یا همان خدا قدیم و ازلیست و آفریننده ای ندارد) چرا که مطابق فرضیه اینشتاین ماده و انرژی نه بوجود می آیند نه از بین می روند بلکه از صورتی به صورت دیگری تبدیل می شوند (و موجودی به نام اهریمن یا شیطان نیز موجودی خیالی است و وجود خارجی ندارد و چون اخلاق نسبی است و ساخته ذهن خیال پرداز بشر است پس چیزی به نام شر و یا خوبی و بدی وجود ندارد که آنرا ساخته خداوند یا جهان بدانیم پس خداوند یا طبیعت را با اخلاق نیز کاری نیست ، اما درباره غیر قابل اثبات بودن خداوند باید بگویم خداوند مانند بشقاب پرنده ها و موجودات فضائی است که هر کس دلیلی بر رد یا اثبات آنها می آورد و تاکنون کسی نتوانسته سد درسد وجود آنها را رد یا اثبات کند من خود کتب فلسفی و ریاضی بسیاری را دیدم که از طریق فلسفه و ریاضیات خداوند را اثبات کرده بودند و باز کتبی را دیدم که از طریق همان فلسفه و ریاضیات خداوند را انکار کرده بودند.

درباره روح باید گفته شود چیزی به نام روح وجود ندارد آنچه را که ما کار کردهای روح می دانیم (مانند تله پاتی - خواندن افکار یکدیگر و ...) در حقیقت کار کرد های ناشناخته جسم ما هستند و با از بین رفتن جسم ما چون کار کرد هایش نیز از بین می رود چیزی باقی نمی ماند پس ما روح ماندگار و جاویدان نداریم ، اینرا مفصل در مقاله وجودبقای روح شرح داده ام .

در باره متا فیزیک هم باید گوشزد کنم که متا فیزیک يك بازی با کلمات است متا فیزیکی وجود ندارد متا فیزیک را می توانیم ناشناخته های علم فیزیک بنامیم که با رشد علم در آینده جزو علوم بدیهی خواهد شد .
برخی میگویند این دیدگاه که انسان می تواند به خدایی برسد ویژه ادیان سامی است اما من در این گفتار نمیگویم انسان میتواند به خدا بی برسد من میگویم انسان چون بخشی از جهان است پس بخشی از خدا هم هست همانگونه که یک سنگ یا

احترام به طبیعت

هر کس قوانین طبیعت را زیر پا بگذارد عاقبت نابود خواهد شد ، بیایید به قوانین طبیعت احترام بگذاریم و بر خلاف میل طبیعت کاری نکنیم ، جهان دارای روح واحدی است و چونان بدن ما دارای مغزی است که همه چیز را به نظم میکشد ، آنچه درست است که طبیعت میگوید درست است و آنچه نادرست است که طبیعت میگوید نادرست است زیرا ما سلولهایی هستیم که وظیفه ما را دی ان ای هسته ما در جهانی که به منزله بدن ماست تعیین میکند و آن دی ان ای همان طبیعت است که در قالب وجدان ما از طریق تله پاتی با ما ارتباط برقرار میکند ، پس هر کاری که میخواهیم انجام دهیم ابتدا به وجدان خویش رجوع کنیم ، اگر بدون هیچ حسابگری مادی و نیرنگ آنرا درست یافتیم انجام دهیم و گر نه انجام ندهیم ، ما اگر برخلاف وجدان خود عمل کنیم بر خلاف طبیعت عمل کرده ایم و زیان خواهیم دید .

تافته جدا نبافته

انسانها ، حیوانات و گیاهان جهان از یکدیگر جدا نیستند بلکه همانند سلولهای بدن به یکدیگر پیوسته اند ، همانگونه که يك سلول بدن نمیتواند خود را از دیگر سلولها جدا بداند ، ما نیز نمیتوانیم خود را از جهان جدا بدانیم ، زایش و مرگ ما بخشی از جهانست ، درد ما جهان را به درد میآورد و اندوه ما جهان را اندوهناک میکند ، شادی ما به جهان روح میبخشد و بیماری ما جهان را بیمار میکند ، همانگونه که بیماری و سلامت يك سلول باعث بیماری و یا شادابی همه بدن میگردد ، بیماری و اندوه و سلامت و شادابی ما نیز در جهان تاثیر میگذارد ، مشکلات ما جدای از مشکلات دیگران نیست ، اغلب همان مسائلی ما را رنج میدهد که دیگران را رنج میدهد و همان مسائلی ما را شاد میکند که دیگران را شاد میکند ما نمیتوانیم خود را از جهان جدا بدانیم زیرا بدان پیوسته و وابسته ایم ، پس بیاییم به قوانین طبیعت احترام بگذاریم و خوشبختی گیاه ، جانور و انسان را شعار خود قرار دهیم .

..... یک درخت یا هر چیز دیگر در این جهان بخشی از خداست و درست مانند سلولهای بدن که بخشی از بدن ما هستند ، رابطه ما با خداوند مانند رابطه سلولهای بدن ما با کل بدنمان است و در این جا منزلی نیز برای رسیدن به خدا وجود ندارد چرا که ما خود خداییم و از خدا جدا نیستیم و این با نگر اسلام نیز که انسان را خلیفه و جانشین خدا در روی زمین (و نه خود خدا) میداند متفاوت است فراموش نکنید که حلاج هنگامی که این سخن را بر زبان آورد (انا الحق ، من خدایم) بدست خلیفه عباسی به جرم کفر گویی بدار آویخته شد (هر چند که این دیدگاه با دیدگاه حلاج نیز متفاوت است) و مطلب دیگر نیز اینکه ، من در این گفتار گفتم ، خداوند مرکب است (از ترکیب کارکردهای سیستمهای فرعی جهان بوجود آمده است) ، ولی در دین اسلام خداوند را بسیط می دانند و میگویند که اگر خداوند مرکب بود به اجزایش وابسته میشد و وابستگی نیاز را میآورد که نشانه نقص و کاستی است در صورتی که خداوند ناقص نیست ، پس این نگر ادیان سامی نیست هر چند که نگر زرتشت و یا بودا نیز نیست ، از سوی دیگر بالفرض هم ریشه این اندیشه سامی باشد آیا سامی بودن یک اندیشه دلیل باطل بودن آن و ایرانی بودن آن دلیل راستی آن اندیشه است ؟ مطمئنم هیچ انسان خردمندی بدینگونه نمی اندیشد و استدلال نمیکند.

کنش و واکنش در جهان

انسانها بر یکدیگر تاثیر می گذارند و مسیر زندگی یکدیگر را تغییر می دهند ، نه تنها انسانها بر یکدیگر تاثیر میگذارند بلکه جانوران و گیاهان و موجودات بی جان نیز بر سرنوشت انسانها تاثیر می گذارند ، این تاثیر ممکن است زیاد و یا کم باشد اما در هر صورت وجود دارد ، برخی از انسانها تاثیر زیادی بر جامعه می گذارند (مانند پیامبران) اما مردم عادی تاثیرشان اندک است. در این مورد اشو زرتشت می گوید : هر کس کردار نیکی انجام بدهد به سپاه نیک اهورا مزدا کمک کرده و در سرنوشت نهائی جهان موثر است و بالعکس ، این کاملاً درست است زیرا هر عمل نیکی زنجیره ای از پاسخها و بازتابهای مثبت را در پی خواهد داشت که در گستره زمانی و مکانی حرکت می کنند و ممکن است بسته به قدرت آن عمل هزاران سال بعد و در مکانهایی متفاوت بازتاب مثبت آن منعکس شود (مانند تعالیم پیامبران) ، کوچکترین حرکات ما (حتی پلک زدن ما) بر روی سرنوشت نهائی جهان تاثیر می گذارد زیرا همین پلک زدن ساده امواج الکترو مغناطیسی پخش می کند که در کل جهان منتشر می شود و همچنین مقداری از هوا را جا به جا می کند و (مثل معروفی وجود دارد که می گوید اگر پروانه ای در این طرف زمین بال بزند در سوی دیگر زمین احتمال دارد که گردباد شود) .

ما انسانها هر کدام به مانند یک دانه زنجیر از یک زنجیره بلند و طولانی انسانی در طول زمان هستیم ، هر چند که یک دانه زنجیر به تنهایی ارزش و اهمیتی ندارد ولی استحکام و دوام و بقای زنجیر به دانه هایش بستگی دارد و سستی یا قوت هر دانه باعث ضعف یا استحکام کل زنجیر می شود ضعف و قدرت اعمال ما با مرگ ما به پایان نمیرسد بلکه باقی میماند و به رشته های زنجیره انسانی در زمانهای دیگر منتقل میشود و حتی ممکن است انعکاس آن در طول حیات ما به خودمان و یا پس از مرگمان به فرزندانمان برسد چرا که مطابق قانون نیوتن هر کنشی واکنشی دارد ، درست برابر با آن و بر خلاف جهت آن .

فصل پنجم

سیاست جهان

انسان محور اصلی مکاتب بشری

حد آزادی ! محدود یا نامحدود ؟

گامی به سوی دموکراسی واقعی

صعود و افول قدرتها و ملتها

مثلث خوشبختی

گزیده هائی از حقوق بشر

شکست و پیروزی در دنیای واقعی معنایی ندارند این دو زاینده ذهن ما هستند

نمی توانی جهان را عوض کنی اما می توانی خودت را عوض کنی

با مرگ یک زبان مرگ یک ملت نیز آغاز میشود

خوشبختی و بدبختی ما به نوع نگاه ما به جهان بستگی دارد

انسان محور اصلی مکاتب بشری

وجود انسان بر ماهیت انسان برتری دارد، آنچه که اصل است وجود انسان است که باید حفظ شود و نه ماهیت انسان، محور اصلی در هر مکتبی باید انسان باشد زیرا همه مکاتب و ادیان برای خوشبختی انسان ساخته شده اند و تا انسانی نباشد خوشبختی انسان نیز معنی ندارد و بدون انسان هیچ چیز ارزش ندارد آنچه که ارزش دارد انسان است.

پس هیچ انسانی نباید به خاطر دین و یا مکتبی آزار ببیند و انسانها نباید به خاطر دین و یا عقیده با یکدیگر بجنگند و همدیگر را بکشند و یا تحت شکنجه قرار بدهند چرا که همه ادیان و مکاتب برای راحتی و آسایش انسان آورده شده اند و نه برای آزار رساندن به او.

آنچه که اصل است هستی و وجود انسان است که باید حفظ شود پس هیچ کس حق ندارد که این نعمت را از انسان بگیرد هر چند که انسان گناهی نابخشودنی مرتکب شده باشد.

پس بیایید بی هیچ رنگ و بویی و و فارغ از هر مرام و عقیده و یا کیش و مسلکی با آرامش در کنار یکدیگر زندگی کنیم و همدیگر را فراتر از هر چیزی دوست بداریم، بیایید به عقیده و مرام یکدیگر احترام بگذاریم و به جای دشمنی با هم برای پیدا کردن بهترین راه خوشبختی و آسایش یکدیگر را یاری کنیم چرا که انسانها اعضاء یک پیکرند و خوشبختی و بدبختی هر انسانی بر روی دیگران تاثیر می گذارد.

حد آزادی ! محدود یا نامحدود ؟

آیا تا به حال به این کلمه فکر کرده اید ؟ آیا ما کاملا آزادیم و آزادی ما هیچ محدودیتی ندارد؟ صرف نظر از محدودیتهایی که بوسیله جامعه در برابر آزادی هر فرد ایجاد میشود و هر انسانی پذیرفته است که با چشم پوشی از برخی از آزادیهای فردی خود از مزایای زندگی جمعی بهره بگیرد اما به طور کلی هیچ کس کاملا آزاد نیست و آزادی نسبی است (حتی کسانی که زندگی فردی را برگزیده اند و به دام محدودیتهای اجتماعی گرفتار نیامده اند نیز کاملا آزاد نیستند) ، ما در دنیا آمدنمان آزاد نبوده ایم و نیستیم و بر مرگمان اختیاری ندارم ، پدر و مادرمان ، کشورمان و زمان و مکان زایشمان را اختیاری نیست ، آری ما انسانها بیشتر به موشهای آزمایشگاهی می مانیم که خداوند یا موجودات فضائی ما را بر روی کره زمین آورده اند تا بر روی ما تحقیق کنند فقط قفس ما نسبت به موشها کمی بزرگتر است و گر نه اختیار و آزادی ما مانند موشها محدود است و مانند آنها نمی توانیم این قفس را ترک کنیم و به جای دیگری برویم .

گامی به سوی دموکراسی واقعی

آنچه که در کشورهای غربی تحت عنوان دموکراسی وجود دارد با دموکراسی واقعی فاصله زیادی دارد، در این کشورها اکثریت چند حزب وجود دارد که با یکدیگر رقابت میکنند و مسلم است که حزبی در رقابت برنده میشود که منابع مالی بیشتری را در اختیار داشته باشد تا بتواند تبلیغات گسترده ای را در سطح جامعه انجام بدهد و برای بدست آوردن منابع مالی نیز هر حزبی مجبور است به سرمایه داران کشورش نزدیک شود و اهداف آتی آنها را تامین کند و مسلم است که هر حزبی که بتواند سرمایه داران بیشتری را دور خود جمع کند شانس پیروزی بیشتری را خواهد داشت ، در واقع اینجا رقابت اصلی

بین سرمایه داران است نه احزاب و احزاب در خدمت نظام سرمایه داری هستند و نه مردم ، و این با دموکراسی واقعی فاصله زیادی دارد .

برای نزدیکی هرچه بیشتر به فضای دموکراسی واقعی پیشنهادهای زیر ارائه میگردد .

الف - بهتر است کسانی که میخواهند با یکدیگر رقابت کنند و متصدی پستی شوند که منوط به آرای مردم است ، از طریق حزب و گروه و تحت مرانامه ای خاص اقدام کنند و نه بصورت نامزدی شخصی و بدون مرانامه، چراکه مردم هرگز شناخت درستی نسبت به يك فرد خاص پیدا نخواهند کرد و احتمال اشتباه در انتخابشان بسیار زیاد است ، مردم تنها از طریق خواندن مرانامه احزاب یا افراد میتوانند شناختی نسبت به آنها پیدا کنند و از عقاید و آرایشان مطلع شوند پس بهتر است احزاب گوناگون در داخل کشور تشکیل شوند و هر حزب نمایندگان خود را برای احراز پست به مردم معرفی کند و یا در روشی دیگر مردم تنها احزاب خود را انتخاب کنند و اعضای حزب منتخب فرد مورد نظر را برای گرفتن پست از بین اعضای خود با مراجعه به آراء درون حزبی انتخاب کنند.

ب - برای اینکه همه احزاب شانس مساوی برای رقابت داشته باشند بهتر است تبلیغات تنها از طریق رسانه های همگانی مانند رادیو و تلویزیون انجام بگیرد و تبلیغات خصوصی ممنوع گردد .

پ - حق وتو که نماد دیکتاتوری و میراث امپریالیسم و ناقض دموکراسی است باید از منشور سازمان ملل حذف گردد .

ت - برای اینکه همه گروهها (و مذاهب و مکاتب و احزاب) بتوانند به صورت عملی در سرنوشت کشورشان دخیل باشند میتوان با ایجاد حکومت فدرالی در کشور و تقسیم کشور به بخشهای تقریباً خود مختار ولی تابع حکومت مرکزی (مانند حکومت کشور شهرها در یونان باستان یا حکومت فدرالی در ایالات متحده آمریکا) همه احزاب و گروهها را (از طریق آراء مردم) برای دوره معینی (مثلاً چهار ساله) در شهرها و روستاها و بخشها و استانها به صورت عملی وارد سیاست کرد ، برای نمونه در این حکومت فدرال اگر مردم شهری به حزب کمونیسم رای دادند برای دوره معینی حکومت شهر یا روستا به این حزب داده خواهد شد ، در اینجا همه احزاب و گروهها شانس مساوی دارند که در حکومت جامعه به طور عملی سهیم شوند ، میتوانیم با نظر مردم هر شهر و روستا یا ایالت اداره منطقه ای را به حزب کمونیست ، اداره منطقه ای را به اسلامیت ها ، زرتشتیسم ها ، بابیسم ها ، سوسیالیسم ها ، دموکرات ها ، سوسیال دموکراتها و دیگر احزاب بدهیم ، با اینکار هم شانسی مساوی برای همه احزاب بوجود می آید که در اداره کشور دخیل باشند و هم يك رقابت سالم بین احزاب ایجاد میشود ، مسلم است که هر حزبی که بهتر عمل کند مردم آن منطقه در دوره بعد دوباره به آن رای خواهند داد و شانس بیشتری دارد که حتی تا مرحله حکومت بر کل کشور پیش برود ، حکومت همه این احزاب بر کشور شهر هایشان تابع حکومت مرکزی و زیر نظر قانون اساسی کل کشور خواهد بود در اینجا دموکراسی اصل و پایه است و همه احزاب زیر مجموعه آن هستند ، نمودار قدرت در این جامعه متشکل از کشور شهر ها بدینگونه است (از راست به چپ) .

حزب منتخب مردم - رئیس جمهور منتخب حزب یا رئیس جمهور منتخب مردم - قوای سه گانه - احزاب حاکم بر کشور شهرها .

صعود و افول قدرتها و ملتها

ما در تاریخ شاهد ملت های گوناگونی بوده ایم که در ابتدا پراکنده متشتت و ضعیف بوده اند آنگاه تحت فرماندهی یک فرد کاردان این ملل پراکنده جمع گردیده و مشکلات خود را حل کرده و قدرتی را دست و پا کردند تا اینکه این قدرت به اوج عظمت خود رسید اما این قدرت دیری نپائید و پس از مدت کوتاهی نشانه های پوسیده گی و ضعف در پایه های آن مشاهده شد و به ناگاه فرو ریخت گویی که هرگز وجود نداشته است (مانند امپراتوری های ایران - یونان - روم - اسلام - و...) پس از افول این قدرتها ملل دیگری پرچم قدرت را به دست گرفتند و بر سر همان کوهی رفتند که دیگران از آن افتاده بودند . اما به راستی علت این صعود و افول چیست ؟

به نظر این خلدون، خوشگذرانی ملتها و رسیدن آنها به ثروت باعث می شود که قدرتها سقوط کنند، اما باید توجه داشت که همه ملتهای قدرتمند ثروتمند و عیاش نیستند که ثروت و عیش و نوش بیش از حد باعث نابودی آنها شود بلکه آنچه که ملتها را نابود می کند فراموش کردن آرمانهای اولیه ایست که به خاطر آن قدرت به وجود آمده است این آرمانها می تواند آرمانهای فکری باشد یا دینی و یا نژادی ، واضح است که هر چه ملتها از جرقه های اولیه و و یا انقلاب نخستین خود دورتر شوند شور و هیجان در آنها کمتر می شود و تلاش نخستین را از خود نشان نمی دهند و همین سستی و رخوت و عدم تحرک یک ملت باعث سقوط آن میشود پس برای اینکه یک ملت سقوط نکند این آتش نخستین باید همواره گرم و روشن نگاه داشته شود و بعد از انقلاب نخستین انقلابهای کوچک دیگری نیز در داخل آن به وقوع بپیوندد که این انقلابها می تواند از نوع انقلاب فرهنگی ، صنعتی ، اقتصادی و یا فکری باشد همچنین این قضیه که ممالک چند حزبی و دموکراتیک فعالتر و ماندگارتر از ممالک تک حزبی هستند خود ناشی از همین مساله است زیرا در این ممالک رقابت وجود دارد و این رقابت به همراه شور و هیجانان ملی که پی آمد آن است کشور را به حرکت وا می دارد و مانع خواب رفتگی و رخوت آنان می شود .

مثلث خوشبختی (فرهنگ - دانش - اقتصاد)

ملتی که سه عنصر فرهنگ برتر- اقتصاد برتر و دانش برتر را دارا باشد ملتی رشد یافته و خوشبخت است.

در این میان عامل فرهنگ از همه مهمتر است یک فرهنگ رشد یافته - بارور و سازنده جامعه را به سوی دانش رهنمون میسازد و جامعه با همیاری دانش پویا به اقتصادی نوین و پویا دست می یابد پس هر ملتی که میخواهد رشد کند نخست باید فرهنگ خود را اصلاح کند و در اصلاح فرهنگ نخستین گام ارزش گذاری کارهای نیک و اصلاح اخلاق جامعه و گام دیگر حفظ و اصلاح زبان گفتاری و نوشتاری مردم میباشد چرا که زبان به عنوان عنصر و ملاک هویت یک جامعه شناخته می شود و هر ملتی بوسیله آن از ملل دیگر تمییز داده شده و شناخته می شود و در یک سخن ، زبان کلید نجات یک ملت است یک ملت در بند تا زمانی که زبان خود را حفظ میکند امید است که روزی دوباره آزاد شود و استقلال خود را باز یابد ولی همین که آنرا از دست داد هویت خود را نیز از دست خواهد داد و زیر دست بیگانگان خواهد شد .

علاوه بر عنصر زبان ، دین نیز در پیشرفت یک جامعه موثر است دینی که سازنده بوده و افراد جامعه را به سوی علم و اخلاق و صنعت و کشاورزی بکشاند نه دینی که سد راه علم و اخلاق شود دینی که ملیت و زبان و فرهنگ یک جامعه پشتیبانش باشند این دین سازنده می تواند پشتوانه اخلاق در جامعه باشد و با همراهی زبان و سنن جامعه فرهنگ برتر جامعه را می سازد و این فرهنگ برتر نیروهای جامعه را به سوی کسب دانش و سرمایه می کشاند .

تفاوت سه نوع بینش در نگاه به این سه عنصر:

۱ - در بینش مادی و مآثر یالیستی سه عنصر دانش و فرهنگ و اقتصاد حاکم بر انسان هستند و انسان در خدمت این سه عنصر است .

۲ - در بینش دینی این سه عنصر به همراه خود انسان همه در خدمت دین هستند و دین نیز در خدمت خداوند است .

۳ - در بینش نوین این سه عنصر در خدمت بشر هستند و بدون وجود انسان ارزشی ندارند .

گزیده هائی از حقوق بشر

در متن زیرگزیده هائی از حقوق اساسی انسانها را که باید به آنها اعطاء گردد از دیدگاه خود نگاشته ام که برخی از آنها با اعلامیه جهانی حقوق بشر مشترک می باشد و امید وارم این نوشتار تلنگری باشد به دولتیان و شهروندان تا در راه کسب حقوق مسلم انسانی تلاش کنند.

تعریف حقوق بشر: حقوق بشر حقوقی است که تمامی انسانها بر اساس وجدان و فطرت خویش و فراتر از هر عقیده - دین - مذهب - مکتب و یا فرهنگی آنها باور دارند و بدان احترام می گذارند این حقوق برگرفته شده از میراث اخلاقی مشترک در بین انسانها می باشد و در گذر زمان تغییر نمی یابد .

- ۱ - هر بشری حق دارد که آزادانه مذهب و دین خود را انتخاب کند .
- ۲ - هر بشری حق دارد که آزادانه عقیده خویش را بصورت مکتوب یا شفاهی یا از هر طریق دیگری بیان کند .
- ۳- هر بشری حق دارد که انجمن سیاسی - اقتصادی - مذهبی و یا صنفی تشکیل داده و یا در این انجمنها شرکت نماید .
- ۴ - هر انسانی حق دارد در تعیین نوع حکومت جامعه خویش سهیم باشد و حکومت جامعه باید بر مبنای خواست او و دیگر همشهریان تشکیل شود .
- ۵ - هر انسانی حق دارد از تحصیلات رایگان بنا بر امکانات هر کشوری برخوردار باشد .
- ۶ - هر کسی حق دارد که آزادانه همسر مورد نظر خویش را انتخاب کند و ازدواج نماید و کسی نمی تواند که فردی را به این کار مجبور نماید یا مانع ازدواج او شود .
- ۷ - هر کسی نسبت به ثروتی که از راه درست به دست آورده است مالک می باشد و کسی حق ندارد آنرا به زور از وی بگیرد .
- ۸ - هر انسانی حق دارد در برابرستمی که به او شده است به دادگاههای صالحه برود و اعاده حق کند و دادگاهها باید بدون توجه به مذهب - عقیده- نژاد و جنسیت فرد حق او را باز پس بگیرند و رای بدهند
- ۹ - هر انسانی حق دارد سرپناه و خانه ای داشته باشد و دولت ها موظفند در این راه به شهروندان خود تا حد امکان کمک کنند .
- ۱۰ - هیچ انسانی هرگز نباید تحت شکنجه قرار بگیرد حتی اگر گناهی مرتکب شده باشد .
- ۱۱ - انسانها آزاد و برابرند و برده داری به هر نحوی ممنوع است .
- ۱۲ - به هیچ انسانی نباید امتیاز خاصی داده شود و همه باید بر پایه تلاش و هوش و استعداد خود پله های ترقی را طی کنند .
- ۱۳ - هیچ گروه مذهبی - سیاسی - اقتصادی و یا صنفی نباید مانع فعالیت گروههای دیگر شود .
- ۱۴ - اقلیت های هر جامعه می توانند براساس آداب و رسوم و عقاید خویش عمل کنند و اکثریت حق ندارند که نظریات خویش را بر آنها تحمیل کنند و یا مانع فعالیت آنها شوند .

- ۱۵ - مهاجرین به دیگر کشور ها باید به فرهنگ ملت میزبان احترام بگذارند و در راه رشد آن بکوشند و همواره این حق ملت میزبان است که مهاجرین را بپذیرد و یا اخراج کند .
- ۱۶ - هیچ ملت - فرد و یا گروهی حق ندارد که زبان و فرهنگ و دین خود را به زور به ملت دیگر تحمیل کند مگر اینکه خود آن ملت بخواهند .
- ۱۷ - هیچ انسانی حق ندارد به دیگران توهین کند ولی می تواند با ارائه دلیل انتقاد کند .
- ۱۸ - دولت ها حق ندارند که فرهنگ و یا مذهب و یا سیاست مورد علاقه خود را به زور به مردم خویش دیکته کنند بلکه باید مردم را در پذیرش یا رد آن آزاد بگذارند .
- ۱۹ - هیچ ملت و یا گروهی حق ندارد که ملت و یا گروه دیگری را تحقیر کرده و به آنها توهین نماید بلکه می تواند با ارائه دلایل دوستانه از آنها انتقاد کند و راه درست را به آنها نشان دهد .
- ۲۰ - هیچ ملت یا فردی حق ندارد که زبان و فرهنگ ملت های دیگر را از بین ببرد .
- ۲۱ - نژاد - ملیت - فرهنگ - زبان - رنگ پوست - محل زندگی - فقر و ثروت - دانش و نادانی و دیگر ملاکها هیچکدام دلیل برتری انسانی بر انسان دیگر نمی باشد زیرا اگر این خصوصیات ارثی باشند طبیعت آنرا به انسان بخشیده است و ما در بوجود آوردن آن نقشی نداریم و اگر اکتسابی باشد همه انسانها در صورت فراهم شدن زمینه لازم می توانند به آن دست پیدا کنند
- ۲۲ - همه دولت ها و ملت ها باید در راه افزایش دانش و ثروت بشری کوشش کنند و آنرا عادلانه بین انسانها تقسیم کنند .
- ۲۳ - سوای رعایت حقوق بشر باید به حقوق حیوانات و گیاهان و دیگر جانداران کره زمین نیز توجه شود زیرا کره زمین فقط برای انسانها نیست .
- ۲۴ - همه ملت ها و دولتها باید به دانشمندان و محققین و صاحبان مکاتب و فرهنگها احترام بگذارند و از آنها حمایت کنند زیرا آنها پرچم داران رشد بشریت هستند .
- ۲۵ - حقوق کودکان را باید همانند حقوق بزرگسالان رعایت کرد و زمینه رشد سالم آنها را فراهم کرد و امکانات مادی و معنوی و تحصیلات رایگان را در اختیار آنها قرار داد و هیچ کس نباید از آنها سوء استفاده جنسی و یا کاری بکند و یا آنها را تحت آزار و اذیت قرار بدهد و یا مانع تحصیل آنها گردد .
- ۲۶ - ملل ثروتمند باید کمک کنند تا کشور های فقیر و توسعه نیافته رشد کنند .
- ۲۷ - هیچ ملتی حق ندارد مانع رشد و پیشرفت ملت دیگر شود .
- ۲۸ - هیچ کشوری حق ندارد در امور داخلی کشوری دیگر دخالت کند مگر اینکه خود افراد آن ملت بخواهند .
- ۲۹ - همه دولت ها وظیفه دارند که راه رفاه و آسایش و پیشرفت و نیکیبختی ملت خویش را هموار سازند و به حقوق و آراء ملت خود احترام بگذارند و نماینده واقعی ملت خود باشند نه حاکم بر آنها .
- ۳۰ - همه دولت ها و ملت ها باید به میراث های جهانی احترام بگذارند و در راه حفظ آن بکوشند .
- ۳۱ - زمین از آن همه است و همه باید در راه حفظ آن و جلوگیری از آلوده گی آن تلاش کنند .

- ۳۲- دادگاههای جهانی باید بر اساس اصول اخلاقی مشترک در بین انسانها و و حقوق بشر رای صادر کنند و نباید مبنای کارشان اصول اخلاقی و ارزش های یک جامعه معین باشد .
- ۳۳- همه انسانها آزاد به دنیا می آیند و باید آزاد زندگی کنند و دولت ها حق ندارند بوسیله دین و یا مذهب و یا مکتبی خاص آزادی همشهریان خویش را پایمال کنند و نادیده بگیرند زیرا دین و مکتب برای خوشبختی انسانهاست نه بد بختی آنها .
- ۳۴- همه در برابر قانون مساوی هستند .
- ۳۵- قوانین هر جامعه ای را مردم آن جامعه یا نمایندگان قانونیشان تعیین می کنند .
- ۳۶- حقوق زنان نیز همانند مردان باید رعایت شود و حقوق بشر جنسیت نمی شناسد .
- ۳۷- آزادی هر کسی تا آن مقداری است که به آزادی و آسایش دیگران لطمه ای وارد نسازد .
- ۳۸- حقوق بشر فراتر از دین و یا مکتب و یا مذهب و عقیده خاصی می باشد .
- ۳۹- حقوق بشر جهانی است و برای همه افراد بشر مشترک است . حقوقی که برخی از مذاهب و مسالک برای هم کیشان خود در نظر میگیرند و دیگران را فاقد آن می دانند جزء حقوق بشر نیست
- ۴۰- گروههای خاص نیز میتوانند با توافق یکدیگر حقوقی را در بین یکدیگر به صورت محدود در نظر بگیرند و بر اساس آن در بین خود رفتار کنند ولی این حقوق خاص نباید تحمیلی باشد و اگر فردی از افراد گروه آنها باور نداشت نباید به اجبار او را به رعایت آن وادار کرد (مانند قانون حجاب و پوشش اسلامی) و پذیرفتن حقوق گروههای کوچک خاص به منزله رعایت نکردن حقوق بشر جهانی نیست و این حقوق همچنان برای افراد گروه محفوظ است و میتوانند اعاده حق کنند .
- ۴۱- دولت ها و ملت ها و افراد باید به حقوق بشر احترام بگذارند و آنها رعایت کنند و اگر آنها نقض کردند باید مجازات شوند .

فصل ششم

پیش به سوی آینده ای بهتر

الف - ایران فردا

لزوم نوگرایی دینی

رابطه دین با ملیت

بهترین نوع حکومت برای ایران

مردم سالاری؟ آری - فرد سالاری نه!

کسب دانش و نو آوری

تازی پرستی (عرب زده گی) تا کجا؟

پاسداشت زبان و فرهنگ ملی

بایستگی پاکسازی و بازسازی زبان و دبیره پارسی

ب - جهان فردا

بایستگی اصلاح نژاد بشر

دهکده نوین جهانی

دین آینده بشر

پ - ایران و جهان فردا

گامهایی در جهت رشد

انسان ها همه یک روحند در کالبد های متفاوت ، افکار و باورها می توانند یکی شوند هر چند که جسمها با هم متفاوتند
پیش همواره مهمتر از پاسخ است زیرا هنگامی که پرسشی مطرح میشود عاقبت کسی پیدا میشود که آنرا حل کند

گذشته را فراموش کن به آینده امید داشته باش و در اکنون زندگی کن

با انسان های آرمان گرا ازدواج نکن زیرا آنها تو را و خود را فدای آرمانهای خویش میسازند

علم ارزش نیست ولی می تواند ارزشمند باشد

ارزش انسان در ذاتش است نه در سخن دیگران

ایران فردا

لزوم نوگرایی دینی (سخنی با روحانیان اسلام)

هر مکتب یا دینی ممکن است در یک برهه از زمان و یا مکان موفق شده و باعث رشد ملتی شود ولی همین مکتب برای ملتی دیگر و یا برای همین ملت در زمانی دیگر میتواند باعث سقوطش گردد ، (مانند مکتب کمونیسم که در اروپای شرقی و روسیه با شکست مواجه شد ولی در چین باعث رونق اقتصادی این کشور شد).

در حقیقت ما نمیتوانیم برای همه کشورها از یک فرمول خاص استفاده کنیم بلکه هر ملتی با توجه به فرهنگ و ساختارهای درونی اش میتواند نظام سازگار با خودش را انتخاب کند .

آئین اسلام نیز مانند همه مکاتب و ادیان هرچند که در یک برهه کوچک از زمان باعث رشد و پیشرفت اقوامی مانند اعراب و ترکها گردید ولی قوانین و اصول این دین نتوانست همگام با تکامل بشریت حرکت کند و امروزه مانند فرمول کهنه ای می ماند که تنها به درد اعراب هزار و اندی سال پیش می خورد و نه تنها مشکلی از مشکلات بشر امروزی را نمی تواند حل کند بلکه چونان بندی دست و پای پیروان خویش را بسته و مانع حرکت آنها شده و نیز همانند سنگی سد راه تکامل بشریت قرار گرفته است ، این دین تنها هنگامی میتواند در جهان امروز کارآمد باشد که در قوانین آن تجدید نظر شده و معیارهای آن براساس معیارهای مورد قبول انسان امروزی پایه ریزی شود (نه بر اساس معیارهای اعراب صحرا نشین) ، ما باید قوانین دین اسلام را با دانش نوین هماهنگ کنیم و آنچه را که با نیازها و دانش بشر امروز سازگار نیست کنار بگذاریم ، برای نمونه: استعمال مواد مخدر هر چند که از نظر شرعی حرام نیست ولی از نگاه علمی زیان آور است پس بهتر است آنرا حرام بدانیم ولی خوردن گوشت خوک یا تماس با سگ برای ما زیانی ندارد و لازم نیست از آن پرهیز کنیم ، اما خوردن مشروبات الکلی هم از نظر شرعی حرام است و هم از منظر علمی زیان آور است پس میتوانیم آنرا همچنان حرام بدانیم ، از موارد دیگری که لازم است در احکامش تجدید نظر شود میتوان از : تحریم به همراه داشتن طلا برای مردان و یا منع پوشیدن لباس ابریشمین توسط آنان و همچنین موارد وجوب زکات که با زمان امروز سازگار نیست و یا آزادی برده داری در اسلام که انسان آزاد امروز دیگر آنرا نمی پذیرد و یا مصارف خمس که برخلاف اصول اخلاقی و انسانی بوده و نوعی نژاد پرستی و انحصار طلبی است و احکام مربوط به زنان و قانون ارث و دیه و ازدواج و همچنین وجوب پوشش بانوان که مشکلات زیادی را در جامعه جهانی بوجود آورده است و یا احکام نجاسات و قانون ربا و نزول را نام برد .

به طور کلی اسلام در عصر حاضر دو راه بیشتر پیش رو ندارد یا نابودی کامل بوسیله جریان خردگرایی که از دوره رنسانس در اروپا آغاز شده و دین مسیحیت را به درون کلیساها راند (این رنسانس هم اکنون به جهان اسلام رسیده است) ، و یا نوگرایی و نوسازی دینی تا بتواند اصول دین خود را با دانش روز هماهنگ کند و همگام با آن قدم بردارد .

رابطه دین با ملیت

مذهب باید در کنار ملیت باشد و همراه و همسوی با آن و نه برضد آن ، این دو با همیاری یکدیگر میتوانند باعث پیشرفت یک جامعه گردند ، در این میانه ملیت بر مذهب می چربد و مذهب بهتر است دنباله رو ملیت باشد زیرا مذهب برای انسان ساخته شده و نه انسان برای مذهب ، اگر ما به خاطر مذهب به ملیت پشت کنیم یقیناً در دراز مدت زیان خواهیم دید ، تجارب هزاران ساله ملل گوناگون این مطلب را به آسانی به ما می آموزند که ملت‌هایی که مذهبشان از آن خودشان و از فرهنگشان بوده نسبت به ملی که مذهب ملل دیگر را پذیرفته اند (و در حقیقت فرهنگ بیگانه را که همراه مذهب است پذیرفته اند) زودتر پله های ترقی را طی کرده اند ، همانند ایرانیان باستان که دین زرتشتی از آن خودشان بود و با تکیه بر ملیت خود نیرومندترین قدرت جهان گشتند ولی هنگامی که دین خود را از دست دادند و دین اعراب را پذیرفتند ، قدرت و عظمت خود را نیز از دست دادند و زیر دست بیگانگانی شدند که روزگاری زیر دست آنها بودند ولی اعراب چون دین از خودشان بود و بر اساس فرهنگ و مکتبشان بود توانستند بزرگترین تمدنهای جهان را نابود کنند و تمدنی تازه بوجود آورند .

نتیجه تقابل و همزیستی دین و ملیت در شاهنامه حکیم طوس به نحو زیبایی نشان داده شده است ، در شاهنامه آورده شده است که رستم نمودار ملیت ایرانی و اسفندیار نمودار دین ایرانی تا هنگامی که با هم بودند دشمنان ایران (تورانیان و تازیان و ...) جرئت حمله به ایران را نداشتند ولی هنگامی که این دو مظهر قدرت رودر روی یکدیگر قرار گرفتند ، عزت و عظمت ایران نیز بر باد رفت تا جایی که اسفندیار به دست رستم کشته شد و و پس از اندکی رستم نیز به عقوبت این کار به دست بردارناتی خود شغاد کشته شد و ایران مرحله به مرحله به سمت زوال کشیده شد تا جایی که تازیان به ایران حمله کردند و کسی جلو دار آنان نبود .

بهترین نوع حکومت برای ایران

حکومت هر کشور باید با فرهنگ و و آداب و رسوم آن کشور سازگار باشد ، ممکن است يك شیوه حکومتی در يك کشور با موفقیت روبرو شود ولی همین شیوه در کشوری دیگر و بافرهنگی متفاوت با شکست بیانجامد ، با این حساب بهترین نوع حکومت در حال حاضر برای ایرانیان يك حکومت سکولار و دموکرات میباشد ، حکومتی با احزاب گوناگون و در موازات هم که در يك فضای برابر با یکدیگر رقابت کنند و دارای تفکرات نژادی و قومی- قبیله ای - دینی، نباشند ، زیرا کشور ما از اقوام گوناگون و فرهنگهای مختلفی تشکیل شده است و اگر يك قومیت فرهنگ خود را بر جامعه تحمیل کند موجب نارضایتی کل جامعه میگردد ، پس در حکومت ایران همه اقوام با فرهنگهای متفاوت باید بتوانند مشارکت کنند و این تنها در سایه دموکراسی واقعی امکان پذیر است ، حکومتهای زیر در ایران با مشکل مواجه میشوند .

الف _ حکومت تئوکرات یا حکومت دینی در جامعه ایران نمیتواند دوام بیاورد زیرا : ۱ - در جامعه ایران ادیان گوناگون وجود دارند که آنها نمیتوانند تسلط يك دین خاص را بر خود بپذیرند ۲ - حتی در يك دین مشخص مانند اسلام و حتی در يك مذهب مانند شیعه نیز اختلافات زیادی بین مفتیها و روحانیون آن دین و مذهب بر سر اداره جامعه بوجود میاید که نمونه های انرا جامعه خود میبینیم ۳ - جامعه دینی يك جامعه بسته است که با سانسور افکار و عقاید شهروندانش مانع رشد و پیشرفت جامعه می گردد .

ب - کمونیسم نمیتواند در جامعه ایران موفق شود زیرا : ۱ - این نوع حکومت در جوامع دیگر

تجربه موفقیت نداشته است و يك حکومت بسته است که رقابت و تحرك اجتماعی در آن ضعیف است . ۲ -

اعتقادات شدید مذهبی ایرانیان و قدرت بازاریان و سرمایه داران و روحانیان ایرانی مانع شکل گیری و دوام این نوع حکومت است ۳ - این نوع حکومت بسته و تک حزبی و بدون تحرك اجتماعي با روحیه تکاپو جویانه ایرانیان سازگار نیست .

پ - حکومت ناسیونالیسم افراطی و شوونیسم در ایران نمیتواند دوام یابد ، زیرا : ۱ - جامعه ایران با اقوام گوناگون و زبانهای مختلف و فرهنگهای متفاوت شکل گرفته است و تاکید روی يك قوم و فرهنگ موجب نارضایتی فرهنگها و قومیت های دیگر میگردد ۲ - افکار جامعه جهانی هم اکنون با این روش حکومتی مخالفت دارد و این نوع حکومت در ایران موجبات نارضایتی و دشمنی کشورهای دیگر را فراهم میکند ۳ - اعتقادات عمیق دینی ایرانیان با هر نوع تفکر نژاد پرستانه ای مخالفت می کند و نیز فرهیختگان و روشنفکران جامعه و روحانیون دینی اکثرا این نوع حکومت را قبول ندارند و انرا بر نمیتابند .

ت - حکومت پادشاهی مطلقه در جامعه ایران نمیتواند دیگر بار شکل بگیرد و یا دوام یابد ، زیرا : ۱- ایرانیان این نوع تجربه حکومتی را پشت سر گذارده اند و دیگر بار نمیخواهند آنرا تجربه کنند ۲ - این نوع حکومت ، حکومتی بسته است و آزادیهای اجتماعي و تحرك اجتماعي در ان اندك است ۳ - تفكرات آزادی طلبانه نوین ایرانیان و برچیده شدن نظامهای پادشاهی در بیشتر کشورهای جهان این نظام را در نزد ایرانیان به عنوان نظامی قدیمی و فراموش شده جا انداخته و جاذبه گذشته خود را از دست داده است ۴ - پادشاهی مشروطه هرچند به دموکراسی نزدیک است اما ایرانیان به تجربه و بارها (در کشورشان) به چشم خود دیده اند که پادشاهی مشروطه تبدیل به نظام دیکتاتوری فردی شده است و دیگر اعتماد خود را از دست داده اند .

پس ما اگر جامعه ای در حال رشد و توسعه یافته می‌خواهیم و آرزو داریم از کشورهای دیگر عقب نیفتیم باید کشور خویش را از تک حزبی و فرد سالاری خارج کنیم و زمینه فعالیت احزاب گوناگون را در کشور خود فراهم نمائیم و به مردم آزادی دهیم تا آزادانه عقاید و نظریات خویش را ابراز کنند و در سازمانها و احزاب مورد علاقه خود شرکت کنند ، تا در سایه این گوناگونی افکار کشور از رخوت و سستی و بیحالی بیرون آید و مردم شور و شوق زندگی پیدا کنند و جامعه بدینگونه مرده و پوسیده نباشد ، زیرا در تضاد افکار است که افکار رشد میکنند و خوب ها و برترینها نمایان میشوند .

دولت مردان ایرانی اگر دلشان برای این کشور میتپد و خواستار عزت و عظمت آن هستند ، باید به افکار و نظریات گروههای مختلف مردم احترام بگذارند و به مردم اجازه ابراز عقیده بدهند و عقیده ای را که با عقیده آنها مخالف است سانسور نکنند حتی اگر آن عقیده بر خلاف دین و یا قانون اساسی کشور باشد ، آنها باید بدانند که با سانسور روزنامه ها و مجلات و دستگزاری روی رادیو و تلویزیون کشور در حقیقت جلوی رشد افکار و بینش مردم را میگیرند و باعث میشوند که مردم در جهالت بیشتر باقی بمانند .

مردم سالاری ؟ آری فرد سالاری ، گروه سالاری ، دین سالاری ؟ نه

امروزه دیگر دوران انحصارطلبی و دیکتاتوریهایی فردی و حزبی به پایان رسیده است و افکار جامعه جهانی هیچ نوع انحصاری اعم از فردی یا دینی یا حزبی را قبول ندارند، و نسل امروز جامعه ما نیز با ارتباط گسترده ای که با جوامع آزاد پیدا کرده اند دیگر از حکومتهای بسته خسته شده اند و خواستار اعطای آزادیهای اجتماعی بیشتر و ایفای نقش بهتری در حکومت هستند. ملت ما دیگر نمیتواند بسته زندگی کند و ناگزیر است در مسیر جامعه جهانی گام بردارد این امر دیر یا زود تحقق می پذیرد و هر گونه تعلل در این امر کشور را از قافله رشد و تمدن عقب می اندازد (هر چند که تا به امروز هم از خیلی از کشورها که با ما بودند - مانند ترکیه و امارات و ... - عقب افتاده ایم)، از سوی دیگر قرن ها تجربه ثابت کرده است که حکومتهای دموکرات موفق تر از حکومتهای دیکتاتور عمل میکنند و رشد فرهنگی و علمی و اقتصادی این جوامع چشمگیرتر است (برای نمونه میتوانید رشد اقتصادی حکومت های کمونیستی را با دول آزاد غرب مقایسه کنید).

در حکومتهای دموکرات مشارکت مردم در سیاست بیشتر احساس میشود و در این نوع از حکومت مردم به قوانین بیشتر احترام میگذارند زیرا حکومت و قانون را خود ساخته و از آن خود می دانند و آنرا وسیله کنترل قدرت حاکم بر خودشان میدانند، تنوع افکار و برخورد آراء در جوامع دموکرات باعث رشد بیشتر جامعه میشود و در این نوع از حکومت چون حکومت مکتبی بر یک فرد یا حزب نیست با متلاشی شدن حزب یا از بین رفتن فرد جامعه از هم نمی پاشد، و همچنین در این جوامع به دلیل رقابت بین احزاب و گروهها:

اولا- احزاب باکنترلی که بر روی یکدیگر دارند مانع هر نوع سوء استفاده و فساد می شوند (زیرا فساد اداری به علت انحصار قدرت و عدم نظارت به وجود می آید) .
ثانیا- رقابت بین احزاب و گروهها باعث رشد جامعه می شود و سر انجام در یک رقابت سازنده و سالم حزبی که موفق تر عمل کند حکومت را به دست می گیرد .
پس بیایید دست به دست یکدیگر بنهیم و برای دست یابی ملت ایران به دموکراسی تلاش کنیم ، مطمئن باشید **فردا خیلی دیر است** ، چرا که جامعه جهانی صبر ما را نمیکند ، و افسوس خواهیم خورد که چرا فرصتها را از دست دادیم .

بیایید تلاش کنیم تا فرزندانمان در آینده در محیطی آزاد رشد کنند و آزادانه عقاید خود را بدون خود سانسوری بیان کنند ، آنوقت آنها به ما افتخار خواهند کرد که آزاد اندیش بوده ایم .
آزادی داشتن عقیده - آزادی بیان عقیده - آزادی انتخاب نوع پوشش - آزادی قلم - آزادی در انتخاب نوع دین و مکتب و مرام - حق مشارکت سیاسی در جامعه و همه نوع آزادی های فردی و اجتماعی از حقوق اولیه و اساسی هر انسانی می باشند .
_ آزادی به معنی ابتدال نیست کسانی آزادی را با ابتدال یکی میدانند که دشمن آزادی هستند .

_ ملاک و اصل هر جامعه ای فقط افراد آن جامعه هستند چرا که همه ادیان و مکاتب وسیله ای برای خوشبختی انسانها میباشند و بدون وجود انسان ارزشی ندارند پس نباید هرگز انسانها فدای دین یا مکتبی شوند و یا دین مانع رسیدن آنها به آزادی و خوشبختی شود .
پس بیایید از هر راهی که میتوانیم برای رسیدن به دموکراسی تلاش کنیم .

کسب دانش و نو آوری

ریشه عقب ماندگی علمی کشور خود ما هستیم و کوتاهی از جانب خود ماست، آیا ما نمیتوانیم در علوم نظری پیشرفت کنیم، ریاضیات که نیاز به آزمایشگاههای پیشرفته ندارد، چرا در فلسفه حرفی برای گفتن نداریم، فیزیک محض که خرج و هزینه چندان و آزمایشگاه پیشرفته نیاز ندارد، ابزارش قلم است و دفتر، همانطور که آینشتاین در کنج خانه اش نشست و بدون بهره گیری از هیچ ابزار و وسیله ای توانست مهمترین نظریه قرن را بنویسد، کاری که او کرد مجهز ترین فیزیکدانان در آزمایشگاههای پیشرفته جهان نتوانستند انجام بدهند، صنعت همواره دنباله رو علم بوده است و هیچگاه جلوتر از علم نتوانسته حرکت کند، ما اگر نمیتوانیم در زمینه فیزیک عملی کار کنیم نمیتوانیم در عرصه فیزیک نظری تئوری بدهیم، نمیتوانیم در فلسفه تئوری بدهیم و میتوانیم قضایای اثبات نشده ریاضی را ثابت کنیم و یا از نتیجه تحقیقات آزمایشگاهی خود آنها استفاده کرده و بر پایه آنها نظریه بدهیم یا نظریات خود را اثبات کنیم، باید حرکت کنیم، وقتی در علوم نظری حرفی برای گفتن داشته باشیم، به دنبالش در علوم عملی نیز حرفی برای گفتن پیدا خواهیم کرد، باید در کشور انجمنهای فیزیک و ریاضی و فلسفه و جغرافیا و ... تشکیل دهیم، انجمنهایی که علاقه مندان در آن جمع شوند و بر مبنای علاقه خود و نه به خاطر کسب مدرک در آنجا با نظریات جدید در علوم آشنا شوند و پیرامون این نظریات بتوانند تحقیق و بحث و گفتگو کنند و نقاط ضعف و قوت آنها را پیدا کنند و نظر اصلاحی بدهند و درباره قضایای حل نشده ریاضیات و مسائل مبهم فیزیک با یکدیگر بحث کنند و تئوری بدهند.

انجمنهای مبتکرین و مخترعین باید در شهرها تشکیل شود تا علاقه مندان در آنها عضو شوند و طرح های خود را با یاری این انجمنها بسازند، حوزه فعالیت علم بسیار گسترده است، ما میتوانیم محقق به قطبین بفرستیم، موسسات تحقیقاتی و دانشگاههای ما میتوانند وسایل نوین آزمایشگاهی بسازند، پزشکان ما میتوانند روشهای نوین درمانی و داروهای جدیدی ساخته و به بازار عرضه کنند و حتی با شناخت داروهای سنتی و طب قدیم پزشکی نوین از آن بهره بگیرند، زیست شناسان ما در باره آلودگیهای محیط زیست و نیز بیوتکنولوژی تحقیق کنند و راه حل ارائه دهند، زبان شناسان ما میتوانند بر روی زبانهای ناشناخته آسیائی و آفریقائی کار کنند و کتابها در این زمینه بنویسند، مخصوصا ما باید در زمینه هایی تحقیق و کار کنیم که دیگران در آن زمینه کمتر کار کرده اند، محققین و مخترعین کشورمان هرچند ماه یکبار با همیاری دولت میتوانند گرد هم جمع شوند و نتایج کارهای خود را در اختیار یکدیگر بگذارند و از آخرین فعالیتهای علمی یکدیگر باخبر شوند و برای اینکه دغدغه معیشت نداشته باشند دولت میتواند حقوق و در آمد ثابتی را نیز برای آنها در نظر بگیرد.

تازی پرستی (عرب زده گی) تا کجا ؟

آموزش زبان عربی در مدارس و دانشگاهها که با روی کار آمدن جمهوری اسلامی با هدف ترویج زبان و فرهنگ تازی از پایه اول راهنمایی اجباری شده بود و در قانون اساسی نیز به لزوم آموزش آن تاکید شده است، متأسفانه مدتی است که با تصویب آئین نامه ای در آموزش و پرورش، در دوره ابتدائی نیز آموزش داده می شود تا هر چه بیشتر زبان و فرهنگ ایرانی را با زبان و فرهنگ تازی در هم آمیزند و این در حالی است که دانش آموزان ما در نوشتار و گفتار زبان مادری خود با مشکلات بیشماری روبرو هستند که حل این مشکلات خود نیازمند صرف هزینه ای بسیار و زمان درازی است و از سوئی دیگر آموزش زبان بین المللی انگلیسی که دانش آموزان ما برای فراگیری دانش روز بدان نیاز بیشتری دارند و در همه کشورها از آغاز دوره دبستان شروع می شود در کشور ما از دوره راهنمایی (که زمان مناسبی برای یادگیری زبان دوم نیست) آغاز میشود و نتیجه آن نیز این می شود که نه تنها دانش آموزان ما بلکه دانشجویان ما نیز در مقاطع بالای تحصیلی توانائی بکاربری زبان انگلیسی را ندارند.

به روی دیگر سکه نیز نظری بیندازید ، دانش آموزی را در نظر بگیرید که با بهره هوشی متوسط (و یا حتی بالا) و با زبانی مادری بغیر از زبان پارسی (مانند : آذری ، کردی ، بلوچی ، ارمنی ، ...) بخواهد در سیستم آموزشی ایران درس بخواند ، این دانش آموز با حساب زبان مادری خود چهار زبان را باید بیاموزد (زبان مادری خود، عربی ، پارسی ، انگلیسی) ، آیا مغز کوچک او توانایی یادگیری این همه زبان را دارد؟ پس کی میخواید دانشها و علوم روز را بیاموزد ؟ آیا بهتر نیست هزینه و زمانی را که صرف آموزش و یاددهی زبان متروک عربی می کنیم صرف آموزش و یادگیری زبان پارسی و دانشهای روز کنیم؟ ، آخر زبان عربی تنها برای دوره ای خاص در گذشته زبان علمی و رسمی دنیا بوده و امروزه یاددهی و یادگیری آن به جز زبان سودی ندارد.

چند پیشنهاد به میهن پرستان ایرانی برای مبارزه با فرهنگ تازی پرستی (عرب زده گی) :

- ۱- تلاش کنید تا آنجا که میتوانید پارسی (سره) سخن بگویید ، اگر مسلمان و پیرو دینت اسلام هستید سعی کنید قرآن و دعا های عربی را به زبان پارسی بخوانید و دیگران را نیز به این کار تشویق کنید حتی بهتر است که نمازتان را نیز مانند مسلمانان چین به زبان پارسی بخوانید .
- ۲ - هنگامی که مردم در مساجد یا جایی دیگر درود (صلوات) بر پیامبر اسلام می فرستند اگر مسلمانید درود را به زبان پارسی بفرستید بدینگونه (پروردگارا بر محمد و خاندانش درود بفرست) و از دیگران نیز بخواهید که بدینگونه درود بفرستند و اگر دینت اسلام را باور ندارید می توانید بدینگونه درود بفرستید: پروردگارا بر زرتشت و پیروان پاکش درود بفرست و یا اگر هیچ دینتی را باور ندارید ، میتوانید بگویید : پروردگارا بر مردمان پاک درود بفرست (یا چیز دیگری بگویید).
- ۳ - تلاش کنید جشن های ایران باستان را که هم نماد ایرانی بودن ما است و هم مایه شادمانی است در شهرها و روستاهای خود برگزار کنید و یا حد اقل به یکدیگر شادباش (تبریک) بگویید.
- ۴ - هنگام بر خورد با دوستانتان به جای گفتن واژه سلام از واژه درود و به جای سلام علیکم از، درود بر شما، بهره بگیرید و هنگام خدا حافظی نیز می توانید از واژه بدرود یا خدا نگهدار استفاده کنید .
- ۵ - نام خود و فرزندانتان را و همچنین نام خانوادگیتان را از میان نامها و واژگان ایرانی بر گزینید و دیگران را نیز بدین کار تشویق کنید و اگر قدرتی در شهرداری یا شوراها دارید تلاش کنید نام کوچه و خیابانهای شهرها و روستاها را به پارسی برگزینید .
- ۶ - از دوستان و آشنایانی که می خواهند به سفر کربلا یا حج یا سوریه بروند و سر مایه های میهنمان را در شکم تازیان بریزند در خواست کنید که اگر این کار را برای خدا انجام میدهند هزینه سفرشان را در راه کمک به نیازمندان ایرانی صرف نمایند چرا که اینکار در نزد خداوند بسیار پسندیده تر است . (۱)

(۱) ابوسفیان هنگامی پذیرفت که با پیامبر صلح کند که کعبه تنها منبع ثروت قریش همچنان پابرجا باشد و نیز پیامبر اسلام سه بت مهم کعبه یعنی لات و عزی و منات را به رسمیت بشناسد ، پیامبر در خواست اول را فوراً قبول کرد و با مشورت با جبرئیل و الله ، قبله را از بیت المقدس به کعبه که در آن زمان سید و شست بت در آنجا قرار داشت برگرداند ولی با در خواست دوم ابوسفیان ، (سلمان و خالد و عمر) مخالفت کردند ولی این بار نیز پیامبر با الله و جبرئیل مشورت کرد و با آوردن آیات جنجالی غرائق که مسلمانان می گویند بوسیله شیطان بر زبان پیامبر جاری شد این سه بت را به همراه الله به رسمیت شناخت (ولی بعداً در فتح مکه همه بتها را از بین برد) ، پیامبر با تغییر قبله به کعبه خدمت بزرگی به اعراب کرد و ثروت باد آورده و تمام نشدنی ای را قرنهای برای اعراب بجا گذاشت بطوری که این ثروت از در آمد نفتی عربستان

۷ - اگر آموزگار یا دبیر یا استاد دانشگاه هستید سعی کنید در کنار درستان در مدارس و دانشگاهها با خواندن داستانهای شاهنامه و آیینهای ایران باستان برای جوانان ، آنها را با فرهنگ ایرانی آشنا کنید (من خود اینکار را انجام دادم و جوانان علاقه زیادی از خود نشان دادند) و اگر پدر و یا مادر هستید فرزندان را با فرهنگ ایرانی بزرگ کنید و از کودکی آنها را با شاهنامه و گرشاسبنامه و اوستا و ... آشنا کنید .

- در پایان باید بگویم که عرب زده گی به مراتب از غرب زده گی خطرناکتر است زیرا غرب زده گی هر چند که فرهنگ ایرانی را از ما می گیرد اما در نهایت موجب رشد اقتصادی و علمی کشور و رسیدن به مردم سالاری (دموکراسی) می شود ولی عرب زده گی نه تنها فرهنگ ایرانی ما را از بین میبرد بلکه با اندیشه های واپسگرایانه اش ما را قرنهای عقب رانده و از دانش و تمدن بشری دور می گرداند.

پاسداشت زبان و فرهنگ ملی

ما باید زبان و فرهنگ کشور خود را حفظ کنیم و نگذاریم که این جامه از پیکر کشورمان به در رود ، که اگر آنرا از دست بدهیم دیگر تا ابد هویتی نخواهیم داشت و جیره خوار فرهنگ و زبان بیگانگان خواهیم شد مانند مصریان که با آن تمدن شکوهمند فرانه عرب شدند و هویت و عظمت دیرین خود را دیگر باز نیافتند و نخواهند یافت .

آری هیچ ملتی حق ندارد که زبان و فرهنگ ملت دیگری را نابود کرده و زبان خود را جایگزین نماید چرا که در این صورت حق آن ملت را در داشتن هویتی مستقل نادیده گرفته و به آنها خیانت کرده است ، زبان هر ملتی به عنوان سمبل هویت آن ملت باید محترم شناخته شود و در حفظ و بقای آن کوشش شود ، زبان سمبل هویت يك ملت است و نه مایه فخر فروشی و برتری جویی يك ملت ، چرا که تمامی ملتها با هر دین و زبان و فرهنگی بایکدیگر برابرند و بر یکدیگر برتری ای ندارند .

یکی از عواملی که فرهنگ و زبان يك ملت را تهدید میکند مهاجرت اقوام دیگر با فرهنگ و زبان و و دینی متفاوت به آن کشور میباشد ، پس ملت میزبان حق دارد که قوم مهاجر را به کشور خود راه بدهد یا راه ندهد و این حق برای آنها محفوظ است ، ملت میزبان میتواند از قوم مهاجر بخواهد که به زبان آنان سخن بگویند و زبان مادری خویش را کنار بگذارند و به فرهنگ و آداب و رسوم ملت میزبان احترام گذاشته و در پاسداشت آن بکوشند و مهاجرین نیز باید زبان و فرهنگ ملت میزبان را پذیرفته و آنرا جایگزین زبان و فرهنگ خود کنند.

..... نیز بیشتر است و خوب کاملاً مشخص است جایکه ملت و مردمی کار نکنند و از ثمره کار ملتهای دیگر بهره بگیرند ملتهای دیگر یا باید بیشتر کار کنند تا بتوانند شکم این مردمان را پر کنند و یا اینکه با دادن بخشی از ثروت خود فقیر تر شوند که گویا ملت ما راه دوم را انتخاب کرده است ، شوربختانه کعبه امروزه يك ملت بیکاره و انگل را بوجود آورده و مانع رشد اقتصاد جهانی است و نه تنها اقتصاد کشورهای اسلامی را (به جز عربستان) فلج کرده است بلکه در خود عربستان روحیه نوآوری و تولید علم و دانش و ثروت و فناوری را که از نشانه های يك ملت زنده است کشته است و جمود و تهجر و دیکتاتور پرستی و آزادی ستیزی را به مردمانش ودیعه داده است ، پس بر مسلمانان کشورهای جهان است که به جای واریز میلیاردها دلار به جیب شیوخ نفتی این کشور نفت خیز که نیازی نیز بدین دلارها ندارند (چرا که در آمد نفتی آنها برایشان کافی است) این دلارها را صرف مردم فقیر کشور خود کنند و یا در راه تولید دانش و فناوری مصرف نمایند .

بایستگی پاکسازی و بازسازی زبان و دبیره پارسی

برخی از کار شناسان و زبانشناسان پارسی، پاکسازی این زبان از واژگان تازی و بیگانه را کاری نابخردانه و نشدنی می دانند (مانند زنده یاد دهخدا) و باورمندند که واژگان تازی باعث غنای زبان پارسی گردیده و زبان پارسی تا ابد مخلوط باقی خواهد ماند و نیز میگویند که هیچ زبانی در دنیا به گونه سره وجود ندارد و گریزی از این کار نیست.

گفته این افراد تا اندازه ای درست میباشد، بگونه ای که هیچ زبان سره ای در زمین وجود ندارد و همه زبانها به یکدیگر وام داده و از هم وام میگیرند، ولی باید مواظب بود که این وامها انقدر زیاد نشود که پیکره زبان را از بین ببرد، زبان پارسی شوربختانه انقدر از تازی وام گرفته است که در نثر نسکها چاپ شده ما و در گویش گوینده گان ما گاه تا دو سوم واژگان بکار رفته تازی است و حتی بسیاری از افعال ما نیز ریشه تازی پیدا کرده اند، شوربختانه تر اینکه حتی دستور زبان و نظم و نثر پارسی بر پایه صرف و نحو عرب ساخته شده است و در یک سخن زبان پارسی دیگر پارسی نیست بلکه بهتر است آنرا تازی بنامیم و این یک فاجعه است، چرا که زبان کلید فرهنگ و سند هویت یک ملت است و با مرگ یک زبان مرگ یک ملت نیز آغاز می شود.

شوربختانه تر نیز اینکه فرهنگستان زبان پارسی در واژه سازی هایش، واژگان فرانسه و انگلیسی را واژگانی بیگانه دانسته و آنها را ترجمه می کند و جالب اینجا است که بیشتر اوقات آنها را با واژگان تازی جایگزین مینماید و تازی را به پندار خود زبان خودی و زبان قران و حدیث می داند، در صورتی که تازی از لاتین برای ما بیگانه تر است زیرا زبان ما زبانی هند و اروپائی است و بازبان های لاتین هم ریشه است در حالی که تازی، زبانی آسیائی - افریقائی است و هیچ پیوندی با زبان ما ندارد. ما تا آنجا در این مسخ فرهنگی پیش رفته ایم که هشت واج عربی را نیز وارد حروف خود کرده ایم که نتیجه آن تازش سیل بنیان کن واژگان عربی به زبان پارسی و نابودی بیشتر آن بوده است.

و این بی هویتی با بهره گیری عملی از دبیره تازی در نوشتار ما کامل تر گردید و نتیجه اش را نیز در گذشته دیده و هم اکنون نیز میبینیم.

با این حساب پاکسازی و بازسازی زبان پارسی نه تنها شایسته بلکه بایسته است و اگر دیر بجنبیم آنچه را که داریم نیز از دست خواهیم داد، این بهسازی باید همه جانبه باشد، نه تنها برای جایگزینی لغات باید کار شود بلکه پایه های دستور زبان پارسی و نثر و نظم آن نیز باید از زبان عربی جدا شده و منحصر به فرد باشد و همچنین دبیره ما نیز بایسته است که جایگزین شود و واجهای وارداتی تازی (ث - ص - ض - ح - ط - ظ - ع - ق) نیز شایسته است که از زبان ما برداشته شوند.

برای نیل به این اهداف پیشنهادهای زیر ارائه میگردد:

۱ - در پاکسازی و جایگزینی واژگان تازی و بیگانه لازم نیست از واژه های مرده پارسی باستان و یا واژه های نامانوس بهره بگیریم بلکه میتوانیم از واژگان زبانهای بومی مردم شهرها و روستاهایمان بهره بگیریم، زیرا زبان گفتاری مردم روستاها و شهرهای ما تا حدود زیادی بکر و دست نخورده باقی مانده است و غنای زیادی دارد.

۲ - بهتر است قران و احادیث و نیایشهای عربی به زبان پارسی برگردانده شوند و مردم بازگردان آنها را بخوانند، این کار چندین سود دارد.

سود نخست - با بازگرداندن این متون به پارسی ارتباط مردم با زبان عربی کمتر شده و زبان پارسی کمتر الوده میشود و بیشتر بکار میرود.

سود دوم - مردم با خواندن قران و نیایشها به زبان خودشان آنها را بهتر درک می کنند و میفهمند.

سود سوم - با حذف آموزش رسمی تازی در آموزشگاهها و دانشگاهها که برای فهم بیشتر متون دینی انجام می‌گیرد تا اندازه زیادی در هزینه های مالی دولت صرفه جوئی میشود و میتوانیم این هزینه ها را صرف آموزش زبان پارسی کنیم ونیز ناگفته نماند که این پیشنهاد نوین نیست و اروپائیان نیز سدها سال پیش انجیل و متون دینی مسیحیت را به زبان خود بازگردانده اند و اینکار هر چند در آغاز خشم کلیسای کاتولیک را برانگیخت ولی در پایان ارباب کلیسا رضایت دادند .

۳ - برای جایگزینی دبیره تازی میتوانیم با برگزاری همه پرسی همگانی دبیره نوینی را جایگزین دبیره تازی نماییم و یا همین دبیره تازی کنونی را بازسازی کنیم برای نمونه برای جایگزینی این خط میتوانیم مانند کشور ترکیه (با اصلاحاتی) از خط لاتین استفاده کنیم که هر چند خطی بیگانه است اما لااقل همسو با دانش روز است و یا از دبیره های نوشتاری ایران باستان استفاده کنیم ویا دبیره ای نوین و ساده بسازیم (برای نمونه من دبیره ای ساده برابر با واجهای زبان پارسی سره به نام برزین ساخته ام)

۴ - اصول نثر و نظم پارسی نباید برابر صرف و نحو عرب باشد وبایدبانگری شود . برای نمونه میتوانیم برای ساخت وزنها در زبان پارسی به جای ریشه عربی - فَعَل - از بن های زیبای فارسی مانند - کرد - استفاده کنیم و به جای بحر های عربی از واژگان فارسی بهره بگیریم .

۵ - نام خود و فرزندان را و همچنین نام خانوادگیتان را از میان نامها و واژگان ایرانی برگزینید و دیگران را نیز بدین کار تشویق کنید . و اگر قدرتی در شهرداری یا شوراها دارید تلاش کنید نام کوچه و خیابانهای شهرها و روستاها را به پارسی برگزینید .

۶ - در نوشتار خود با دبیره تازی تلاش کنید از -۲۴- واج پارسی سره بهره بگیرید و هشت واج تازی را هرگز به کار نبرده بلکه آنها را به فارسی برگردانده و بنویسید (واجهای تازی اینها هستند : ط ، ص ، ث ، ض ، ظ ، ح ، ع ، ق) و برابرهای پارسی آنها که شما می‌توانید بکار ببرید بدینگونه است (ط = ت مانند واژه طلا که مینویسیم تلا ، ظ - ض - ذ = ز مانند واژه مضطرب که می‌نویسم مزترب ، ح = ه مانند واژه محمد که می‌نویسم مهمد ، ع = ا یا فتهه مانند واژه علی که مینویسیم الی ، ق = غ مانند واژه مقاومت که مینویسیم مغاومت ص - ث = س مانند واژه صابون که نوشته میشود سابون) اینکار چندین سود دارد ، نخست موجب می‌گردد که واژگان تازی کمتری وارد زبان پارسی گردد و دیگر اینکه واژگان تازی ای را که وارد زبان پارسی گشته اند خودی کرده و بنابر این زبان پارسی را کمتر آلوده خواهند کرد و سوم اینکه موجب سادگی در نوشتار می‌گردد و نوآموزان ایرانی دیگر با این مشکل روبرو نخواهند بود که مسلن (مثلا) سد را با کدام واج (س یا ص) بنویسند در اینجا ما همانگونه که سخن می‌گوییم می‌نویسیم و تفاوتی بین گفتار و نوشتار ما نیست و این نوشتار را بسیار ساده می‌کند و سود چهارم نیز اینست که با یکی شدن گفتار و نوشتار پارسی ، ختر تغییر لهجه و گویش ما به سوی گویش تازی از بین می‌رود (مانند کردها که بر اسر همنشینی تولانی مدت با اربها به لهجه اربی سخن می‌گویند) ناگفته نماند تنوینهای اربی نیز باید بدینگونه نوشته شوند: آن (با فتهه)، ان (با کسره)، اُن (با زمه) ، مانند واژه لطفاً که مینویسیم لُتْفَن و همچنین همزه را نیز به سورت سدا یش مینویسیم ،مانند : مؤئید که می‌نویسیم موئید .

جہان فرادا

اصلاح نژاد بشر آری یا نه ؟

امروزه با رشد چشم گیر دانش پزشکی بسیاری از کودکان ضعیف و ناتوان که در گذشته ، قبل و یا بلافاصله بعد از تولد طعمه مرگ میشدند از خطر مرگ نجات می یابند و به زندگی باز میگردند این امر هر چند که آرزوی دیرینه بشر بوده است و همگان را خوشحال میکند ولی با قانون طبیعت که همان اصل انتخاب برتر است در تضاد است و نتیجه نقض این قانون تکثیر و افزایش نژاد ضعیف و ناتوان شدن بشر در طی چند نسل میباشد از سوی دیگر امروزه انسانهای باهوش و سالم که اکثرا تحصیل کرده هستند و پستهای مهمی را نیز در جامعه دارند به دلیل مشغولیت یا بچه دار نمیشوند و یا بچه کمی به دنیا میآورند در حالی که انسانهای با بهره هوشی کمتر و ضعیفتر که اکثرا نیز جزو خانواده های فقیر هستند کودکان بسیاری دارند و این خود در دراز مدت برای جامعه خطرناک است و نسل بشر را ضعیف و ناتوان میگرداند ، ما آنچه را که امروز داریم مدیون اصل انتخاب برتر طبیعت هستیم وگر نه هم اکنون باید مانند اعقابمان در روی درختان جنگل زندگی میکردیم ، اگر این قانون را نقض کنیم به زیان خودمان است و نقض آن در این دوره ثمره ای جز فقر و بیماری و ناتوانی ندارد ، تند نروید منظور من کشتن کودکان ضعیف و بیمار و یا معلولین جسمی و ذهنی نیست ، سخن من جلوگیری و پیشگیری از متولد شدن این کودکان است و گرنه کودکان معلول نیز مانند ما حق حیات و زندگی مناسب دارند . متاسفانه تا صحبت از اصلاح نژاد بشر میشود همگان تیغه شمشیر را به سمت نژاد پرستی و آپارتاید نشانه میگیرند در حالیکه اصلاح نژاد بشر با نژاد پرستی متفاوت است ما در سده گذشته حیوانات و گیاهان بسیاری را اصلاح نژاد کردیم (منظور دستکاری ژنتیک نیست) و نژادهای برتر را انتخاب کردیم و سود بسیاری نیز در این کار بردیم آخر چرا این کار را برای خودمان انجام ندهیم ، ما می توانیم نژاد بشر را در چند کشور به طور آزمایشی و محدود اصلاح کنیم و طی چند نسل نژادهای قویتر و باهوشتر را انتخاب کرده و آنها را تکثیر نمائیم ، این امر لازم نیست در تمامی جهان به صورت وسیع و گسترده انجام بگیرد بلکه میتوان آنرا به صورت آزمایشی و در سطح محدودی اجرا کرد و اگر نتایج آن موفقیت آمیز بود، می توانیم طرح را گسترش دهیم ، و بهتر است این اصلاح نژاد بر روی همه گونه های نژادی انجام بگیرد و خاص یک نژاد نباشد و در همه کشورهای جهان اجرا شود به گونه ای که مسئولین هر کشوری با انجام متدهای علمی نژادهای سالمتر و قویتر و باهوش تر را تکثیر کنند و بعد از چند نسل خواهند دید که کودکانشان سالم تر ، شادابتر ، قویتر و باهوشتر شده اند ، و از زندگی خود بیشتر لذت میبرند .

این قضیه منافاتی با حقوق بشر نداشته و به معنی نژاد پرستی نیست زیرا ما در این جا هیچ نژادی را از بین نمیبریم و نژادی را جایگزین نژاد دیگر نمیکنیم و برتری اخلاقی نمیدهیم حتی ما تکثیر یک نژاد را با اجازه افراد آن گروه نژادی انجام می دهیم .

هدف از انجام این پروژه این است که جامعه به سمت سالم شدن و باهوش شدن پیش برود و از تعداد افراد ضعیف و بیمار جامعه که از زندگی خود لذت کمی می برند کاسته شود و افراد جامعه به یک زندگی سالمتر و بهتر که مستحقش هستند دست یابند و فواصل طبقاتی که بین انسانهای ضعیف و قوی وجود دارد کم شود یا از بین برود .

آنگونه که من میدانم این برنامه در برخی از کشورها مانند اوکراین به صورت ناقص انجام میپذیرد به گونه ای که در این کشور از بچه دار شدن افراد ضعیف و ناتوان جسمی و ذهنی جلوگیری میکنند اما این تنها يك راهکار ناقص است ، برای نیل به این هدف ما می توانیم از روش های گوناگونی استفاده کنیم از آن جمله می توان بانک اسپرم های اصلاح شده را در سطح کشور ایجاد کرد و به زنانی که علاقه مند به باردار شدن هستند اهدا نمود ، بدینوسیله می توان نژاد کشوری را بدون صرف هزینه و یا انجام کاری غیر اخلاقی در زمانی اندک اصلاح نمود ، چنانچه مذهب یا عرف جامعه با اهداء اسپرم مخالف باشد می

توان از روشهای دیگری که مخالفتی با مذهب یا عرف جامعه ندارد استفاده نمود ، برای نمونه در جامعه ما میتوان از ازدواج موقت جهت نسل گیری و اصلاح نژاد بهره گرفت ، اما در حال حاضر ساده ترین راه اصلاح نژاد در جهان همان اهداء اسپرمهای قوی و یا کاشت تخمک اصلاح شده در رحم زنان میباشد که میتوانیم موانع قانونی یا شرعی آنها را با صلاح دید علما در کشورمان رفع کنیم .

دهکده نوین جهانی

ما اگر میخواهیم يك جامعه جهانی مشترك و يا يك مكتب جهان شمول بسازیم که همه انسانها با تمامی عقایدشان آنها قبول داشته باشند ، باید از معیارهای اخلاقی مشترك (برگرفته از نیاز های مشترك همه انسانها) بین انسانها بهره بگیریم و مكتب خویش را براساس این نیازها و معیارهای مشترك ساخته و پی ریزی کنیم و در حقیقت پایه های مكتب ما باید مشترك باشد ، معیارهایی مانند : کمک به هموع ، ارزش دانش جویی و کار ، راستگویی ، حفظ محیط زیست ، حفظ بهداشت فردی و اجتماعی ، حفظ بنیاد خانواده ، صلح ، مهر ورزی ، هنر دوستی ، فقر زدایی و نیز سدها فعل اخلاقی و معیار و نیاز مشترك در بین انسانها که میتوان از آنها برای برپایی يك مكتب نوین و سازنده بهره گرفت ، مکتبی که موجب رشد و شکوفایی علمی و اقتصادی و فرهنگی جامعه جهانی شود ، و این مكتب نباید توسط فردی خاص و یا گروهی ویژه برای جامعه ای خاص نوشته شود بلکه همه فرهیختگان و دانشمندان علوم اقتصاد و جامعه شناسی و روان شناسی و غیره باید جمع شوند و بر اساس آخرین یافته های علمی و نیازهای بشر پایه های آنها بر اساس معیارهای مشترك جهانی پی ریزی کرده و سپس ایدئولوژی و جزئیات آنها را برای رسیدن به این معیارهای اخلاقی مشترك و رفع نیازهای همگانی بر اساس آخرین یافته های علمی باز نویسی کنند ، این مكتب بهتر است دارای دو بخش باشد ، يك بخش آن برای جامعه جهانی باشد و در سطح جهانی اجرا شود و بخش دیگر آن از آن کشورها و جوامع خاص باشد ، بطوری که هدف ها و معیارهایی را برای هر کشور و نیز جامعه جهانی در نظر بگیرند که در پایان سال به این هدفها و معیارهای علمی و اقتصادی دست یابند که این بخش دوم باید بر اساس امکانات و نیازهای هر کشور تعیین شود ، مثلا میزان رشد جمعیت در هر کشور بر اساس امکانات و معیارهای گوناگون تفاوت دارد که این میزان باید در برخی کشورها افزایش یافته و در برخی کاهش یابد و یا سطح تحصیلات اجباری را که بر مبنای امکانات کشورها باید تعیین شود .

در این جامعه جهانی همه کشورها تلاش میکنند تا فقر و نادانی و بی عدالتی و همه ضد ارزشهای مشترك را در جهان و در جامعه خویش از بین ببرند و به کشورهای فقیر و عقب افتاده کمک کنند تا خود را به پای کشورهای دیگر برسانند تا همه انسانها از امکانات مساوی و برابر برخوردار شوند ، در این جامعه همه انسانها با هم برابرند و فرقی با یکدیگر ندارند ، انسانها از یکدیگر جدا نیستند و همگی بمانند پیکره ای واحد میباشند و نسبت به وضع یکدیگر بی تفاوت نمی باشند ، این جامعه فراتر از جامعه بین المللی کنونی است و مسئولیتهای بیشتری را باید بر عهده بگیرد ، جامعه جهانی را باید به صورت يك دهکده در بیاورد و کشورها را مردم آن دهکده بخواند و کدخدای این دهکده بوسیله مردم ده تعیین شود ، شبیه سازمان ملل ولی فراتر از آن ، زیرا سازمان کنونی مسئولیت اجرائی چندانی ندارد و بیشتر زیر نظر چند قدرت اداره میشود و بسیاری از کشورها عضو آن نیستند و برخی از قوانین آن مانند حق وتو بر خلاف ارزشهای مشترك انسانی است و رویهمرفته کار زیادی را در سطح جهان انجام نمی دهد و اقدامات علمی و اقتصادی آن نیز محدود و قابل چشم پوشی است ، ولی در این دهکده جهانی که رئیس آن زیر نظر شورای ده یعنی نمایندگان کشورها فعالیت میکند ، مسئولیتهای اجرائی سنگینی را بر عهده کشورها قرار میدهد که آنها را اجرا کنند و در پایان هر سال گزارش فعالیتهای خود را ارائه دهند ، دانشگاههای بین المللی احداث خواهد شد تا فرهیختگان جوامع مختلف در آنها به رایگان تحصیل کنند و حتی میتوان يك

کشور بین المللی در یکی از قطبین و یا در آلاسکا و یا مکانی دیگر ایجاد کرد که مقر سازمان جهانی ملل در آنجا باشد و این کشور جهانی و آزاد خواهد بود، در زمینه اکتشافات فضایی و آزمایشات پرجرج علمی همه کشورهای جهان میتوانند به میزان درآمد خود سرمایه گذاری کرده و کمک نمایند و یا اینکه هر چند کشور با همیاری هم یک طرح واحد را دنبال نمایند تا زودتر به نتیجه برسند، در این دهکده جهانی همه کشورها بمانند یک واحد عمل میکنند هر چند که در عمل از یکدیگر جدا و مستقلند، تمامی دول به اصول اخلاقی مشترک پایبندند و حقوق یکدیگر را محترم می‌شمارند، کل جامعه همانند سلولهای بدن زیر نظر یک سازمان کل که به منزله سلولهای مغز میباشند اداره میشود و این سازمان را تعدادی از افراد دانشمند و نخبه برگزیده از کشورهای مختلف تشکیل می دهند و هدف کل جامعه جهانی را در هر سال تعیین میکنند و سعی میکنند تا پایان سال همگی به آن برسند در این جامعه برای مجرمین اصول قضائی مشترکی وجود دارد و جرم نیز تعریف واحدی دارد.

هدف اصلی این سازمان تنها برنامه ریزی و نظارت بر اجرای آن در کشورهای گوناگون میباشد و بودجه اقتصادی و اجرائی این برنامه ها در هر کشور بوسیله امکانات همان کشور تعیین میشود و اگر برنامه فرا ملیتی و جهانی بود (مانند ایجاد دانشگاه بین المللی) بودجه آن بوسیله همه اعضا تعیین خواهد شد، و نیز این جامعه جهانی یک نیروی نظامی قوی و بسیار فعال خواهد داشت که در جنگهای بین کشورها و یا در درگیریهای درون کشوری بتواند صلح را برقرار کند و جلوی کشورمتجاوز را بگیرد و این نیروی نظامی باید بوسیله همه کشورهای عضو پشتیبانی شود و نحوه فعالیت آن نیز مشخص باشد.

دین آینده بشر: دین انسانیت

برخی از روشنفکران ایرانی می گویند اگر قصد تغییر اعتقادات مردم کشورمان را داریم باید اگر چیزی از آنها میگیریم چیزی به آنها بدهیم () ، بلکه باید خلا فکری مردم را پر کرد و لی نه با خرافات ، اینکاری بوده است که متأسفانه بسیاری از صاحبان ادیان انجام داده اند و خرافات را با خرافات جایگزین کرده اند که نتیجه ای جز واپسگرایی و علم گریزی و رکود در بر نداشته است، آیا بهتر نیست خرافات را با خرد گرایی جایگزین کنیم ، همان چیزی که اشو زرتشت نیز بر روی آن بسیار تأکید می کرد . امروزه بسیاری از ایرانیان را می بینم که گریزان از اسلام به زرتشت و مسیحیت پناه می برند ، هرچند که دین زرتشت بسیار ازاد اندیشتر از ادیان سامی است و در بین ادیان سامی مسیحیت صلح جو تر و مهر جو تر از دیگر ادیان به خصوص اسلام است ولی هزاره سوم برای بشر دیگر هزاره دین نیست بلکه هزاره مرگ دین است ، اینرا مدتها پیش نیچه هم گفته بود و با صدایی بلند از زبان دیوانه ای اعلام کرد که خدا مرده است ، با هر قدمی که علم بر میدارد دین قدمی به عقب مینشیند و این را لااقل در پانصد سال اخیر همه دیده اند، دین زرتشت تنها به صورت آئین خرد گرایی میتواند به زندگی خود در هزاره های بعد ادامه دهد و ادیان سامی نیز تنها با استحاله شدن و دست برداشتن از بسیاری از باورهای خود می توانند چند صباحی به حیات خود ادامه دهند، با نگاهی موشکافانه به جهان، مرگ دین را به وضوح میبینید آنچه که در کشور ما به عنوان يك حکومت تئوکرات یا دینگرا مطرح است دین اسلام نیست بلکه مجموعه ای از قوانین حکومتی است و اسلام استحاله شده است و شما خود ، جوانان امروز را میبینید که همه اسلام گریز شده اند ، در عربستان، مهد جهان اسلام، بسیاری از اصول دینی زیر پا گذاشته میشود ، برای نمونه استفاده از تکنولوژی در وهابیت حرام است اما خود مفتیهای عربستان هم امروزه از پیشرفته ترین تکنولوژیها ی غرب استفاده می کنند ، نگاهی به کشورهای مسلمان اروپایی یعنی البانی و بوسنی هرزگوین بیندازید آنها تنها در نام مسلمانند و حتی اصول بدیهی دین اسلام را نیز رعایت نمیکنند، سرنوشت ادیان دیگر نیز همینگونه است ، اسرائیل مهد یهودیت به وسیله سکولارها اداره میشود و هیچیک از قوانین یهودیت (مانند سنگسار) عملاً اجرا نمیشود و دین یهود به گوشه کنیسه ها پناه برده است و آنچه را که بنام جنگ اسلام و یهود بین اسرائیل و سوریه و فلسطینیها میشناسیم جنگ بر سر خاکست (بلندیهای جولان و نوار غزه) و نه جنگ بین دین و گرنه سوریه که سکولارترین کشور اسلامی است هیچگاه متعصب تر از عربستان نخواهد بود که با صلح موافق است و هر گاه اسرائیل بلندیهای جولان را به سوریه پس بدهد با اسرائیل صلح خواهد کرد ، دین تنها ابزار است در دست صاحبان سیاست (حتی در ایران) ، آیا تا به حال فکر کرده اید که چرا سردمداران ایران هیچگاه به کشتار و ازار مسلمانان چین بوسیله روسها و یا مسلمانان شمال چین بوسیله کمونیستها اعتراض نمی کنند و رهبر ایران دست دوستی به فیدل کاسترو رهبر کمونیست کوبا میدهد و با کره شمالی طرح دوستی میبندند.

فرا تر از تزویرهای سیاسی و حکومتی دین آینده جهان (اگر بتوانیم نام دین بر آن بنهیم) دین انسانیت می باشد که محورش احترام به حقوق بشر و محیط زیست بر پایه خرد میباشد و این دین هر چند که همان پندار و گفتار و کردار نیک زرتشت و اصل خرد گرایی اوست اما دیگر پیامبری ندارد بلکه پیامبر آن همه انسانها هستند و اعتقاد یا عدم اعتقاد به خداوند نیز بر روی آن تأثیری ندارد چون محور آن خداوند نیست .

ایران و جهان فردا

گامهائی در جهت رشد و ارتقای علمی ، فرهنگی ، اقتصادی ، اجتماعی و اخلاقی ایران (جهان)

الف : گامهای اخلاقی

- ۱ - تحکیم بنیاد خانواده
- ۲ - بهره برداری از دین جهت حفظ اخلاق عمومی
- ۳ - رویکرد مثبت به اخلاق پسندیده و نکوهش اخلاق ناپسند
- ۴ - کار روانشناسانه بر روی برنامه های رسانه های گروهی و در نظر گرفتن تاثیر اخلاقی آنها بر روی افراد گوناگون جامعه و مبارزه با ساخت برنامه های غیر اخلاقی
- ۵ - رشد فرهنگ کار و ارزش گذاری مثبت آن و مبارزه با بیکاری در جامعه
- ۶ - ساخت مراکز علمی ، سیاسی ، فرهنگی و هنری در جامعه و کشش افراد بدانسو

ب : گامهای علمی

- ۱ - سرمایه گذاری در بخش تحقیقات و تشویق دانش پژوهان و نو آوران کشور و در نظر گرفتن حقوق و مزایای دائمی (مانند یک کارمند) برای آنها تا با فراغ بال به کارشان بپردازند
- ۲ - برگزاری مسابقات و المیادهای علمی و جشنواره های سالیانه گوناگون مانند جشنواره خوارزمی
- ۳ - تاسیس مراکز ثبت اختراع در هر شهر
- ۴ - سرمایه گذاری بیشتر بر روی یک رشته علمی خاص و فراخوانی دانشجویان و اساتید از دیگر کشورها در جهت رشد این رشته ، تا در یک زمینه علمی از کشورهای دیگر جلو بیفتیم و سپس با یک برنامه ریزی جامع بر روی زمینه های دیگر کار کنیم
- ۵ - گسترش دامنه فعالیت علمی کشور به کشورهای دیگر ، برای نمونه پژوهش در قطبین و یا مشارکت در برنامه های بین المللی فضایی
- ۶ - جذب دانشجو و استاد از کشورهای دیگر و ارتباط علمی گسترده تر با کشورهای دیگر
- ۷ - افزایش سطح سواد اجباری تا پایه سوم راهنمایی
- ۸ - واگذاری دانشگاهها به کارخانجات مهم دولتی و خصوصی با در نظر گرفتن بورسیه همانند رشته های نیمه متمرکز دولتی
- ۹ - ساخت مدارس و دانشگاههای خصوصی در کنار مدارس و دانشگاههای دولتی تا یک رقابت علمی ایجاد شود

پ : گامهای اقتصادی

- ۱ - پائین آوردن نرخ بیکاری در جامعه

- ۲ - بالا بردن سن باز نشستگی
- ۳ - تدوین یک برنامه منظم دراز مدت جهت رشد اقتصادی کشور که با تغییر رئیس جمهور و وزراء عوض نشود
- ۴ - دوران نظام وظیفه نصف و یا کمتر شده و هزینه آن صرف سازندگی کشور شود و از نیروهای نظامی در زمان صلح برای باز سازی کشور استفاده شود
- ۵ - ارتباط نزدیک و گسترده دانشگاهها و هنرستانها و مراکز تحقیقاتی با کارخانه جات و مراکز تولیدی
- ۶ - ساخت و راه اندازی مراکز آموزشی - تولیدی به صورت خصوصی یا دولتی
- ۷ - تشویق صاحبان صنایع و کار آفرینان و ارزش گذاری کار آنها
- ۸ - شرکت دادن تمامی مردم در فعالیتهای تولیدی با واگذاری سهام دولتی و خصوصی به آنها و واگذاری کارخانه ها و کارگاههای دولتی به کارگران جهت افزایش حس مسئولیت و کارآئی بهتر و بیشتر
- ۹ - بستن پیمانهای نظامی و اقتصادی با کشورهای همجوار
- ۱۰ - شرک گسترده تر زنان در فعالیتهای اقتصادی کشور
- ۱۱ - سرمایه گذاری بیشتر بر روی کارخانه جات و صنایع مادر
- ۱۲ - تبدیل دانشگاهها ، مدارس و آموزشگاهها به مراکز تولیدی ، آموزشی
- ۱۳ - تاسیس انجمن نخبگان در هر شهر و روستا جهت توسعه شهری و روستائی به گونه ای که آراء این انجمن ها مانند یک قانون ضمانت اجرایی داشته باشد .
- ۱۴ - تنظیم طرح جامع شهری و روستائی برای همه شهر ها و روستاهای کشور
- ۱۵ - تمرکز زدائی ادارات دولتی از سطح شهر تهران و تقسیم مرکزیت کشور در چند شهر
- ۱۶ - صنعت باید در خدمت محیط زیست باشد و برای احیای آن بکار رود و بر ضد آن نباشد ، از صنعت می توانیم برای احیای کویرها و یا احداث جنگلها و باغات و یا احیای مراتع کشور استفاده کنیم
- ۱۷ - تشکیل اتحادیه اصناف گوناگون جهت حمایت شغلی از آنها
- ۱۸ - تاسیس مراکز رفاه اجتماعی (مانند مرکز غذای رایگان برای بینوایان در هر شهر یا مرکز حمایت از کودکان خیابانی یا دختران و پسران فراری و ...) توسط دولت یا ان جی او های خصوصی
- ت : گامهای فرهنگی**
- ۱ - تکیه بر زبان پارسی به عنوان زبان رسمی کشور و باز گشائی انجمن های ادبی و فرهنگستان های زبان برای مبارزه با ورود لغات بیگانه به این زبان و پاکسازی زبان فارسی از لغات بیگانه مخصوصا تازی ، و افتخار به شاعران و ادبا کشور و نامگذاری میدین شهر ها و خیابانها و کوچه ها و غیره با نامهای این عناصر ملی و فرهنگی
- ۲ - ارتباط گسترده فرهنگی و ادبی با دیگر کشور های فارسی زبان و تلاش برای گسترش فرهنگ و هنر و ادب ایرانی به کشور های دیگر

- ۳ - بهره برداری از دین در جهت حفظ زبان و فرهنگ و هویت ایرانی
- ۴ - بهره گیری از نامهای پارسی و تغییر نام عربی اشخاص و اماکن به نامهای ایرانی
- ۵ - بر پائی آئینها و جشنهای ایران باستان مانند جشن مهرگان ، تیرگان ، جشن سده ، و غیره تا ایرانیان دوباره شور و نشاط از دست رفته خود را باز یابند و به هویت اصلی خویش باز گردند
- ۶ - جایگزینی خط عربی با خطی ساده تر مانند خط لاتین یا خط میخی و یا اصلاح خط عربی کنونی (ما در نوشتار خود بجای خط عربی از خط میخی نیز می توانیم استفاده کنیم ، زیرا خط ساده تری است ، برای نوشتن با خط میخی یا هر خط دیگری باید حروف آنها را بر مبنای ۲۴ حرف پارسی سره و شش صدای کوتاه و بلند جایگزین کنیم)
- ۷ - تغییر مبدا تاریخ کشور از هجری شمسی به سالروز زایش زرتشت یا سال مهری یا سالروز ورود اولین آریائی ها به ایران
- ۸ - رویکرد دوباره به پوشش ملی ایرانی و زنده کردن آداب و رسوم کهن ایرانی

ث - گامهای سیاسی

- ۱- جدایی دین از سیاست کشور، دین به عنوان بخشی از فرهنگ یک جامعه می تواند در حفظ اخلاق عمومی و جلوگیری از فساد نقش عمده ای را ایفا کند . ولی هرگز نباید در سیاست و اقتصاد یک مملکت وارد شود زیرا هم ارزش خود را از دست می دهد و هم چونان بندی دست و پای پیروان خود را بسته و مانع رشد کشور و خلاقیت و نو آوری میشود
- ۲ - برقراری دموکراسی و آزادی احزاب در کشور
- ۳ - تلاش همگانی برای تبدیل ایران به یک کشور برتر اقتصادی ، علمی و فرهنگی با همیاری تمامی احزاب و گروهها
- ۴ - اصلاح نژاد ایرانیان (از راه انسانی) به سوی نژادی با هوشتر ، زیباتر و قویتر و جلوگیری از گسترش ژنومهای معیوب و بیمار و ناقص از راه دقت در انتخاب همسر و یا اهدا اسپرم و تخمک سالم و اصلاح شده و یا روشهای دیگر (این برنامه بهتر است در سطح جهانی بر روی همه نژادها انجام بگیرد تا همه نژادها در گذر زمان تکامل یابند)
- ۵ - اتحاد سیاسی و اقتصادی و نظامی با کشورهای هم نژاد و هم فرهنگ (مانند کشورهای فارسی زبان یا جمهوری های جدا شده از ایران و دیگر کشورهای هم فرهنگ مانند هند و پاکستان و کشمیر و ...)
- ۶ - دادن خود مختاری و آزادی های بیشتر به اقوام و قبایل کشور تا از اندیشه جدائی از کشور دست بردارند
- ۷ - ایجاد کشور و یا منطقه ای خود مختار برای زرتشتیان در دل ایران که نمودار ایران کهن باشند
- ۸ - دادن مناطق بسیار کوچکی از کشور به احزاب گوناگون تا هر حزبی برای خود یک آرمان شهر کوچک بسازد و پیروان آن حزب در آن شهر بر اساس اصول و عقاید آن حزب رفتار کنند و کسی مزاحم

آنان نباشد تا با رقابتی که بوجود می آید عملاً مشاهده شود کدام حزب در رشد منطقه خود موفق تر بوده است البته مردم هر شهر و منطقه ای خودشان با رفراندوم تعیین می کنند کدام حزب را می خواهند و احزاب در داخل گروه آزادو خود مختارندولی در کل پیرو حکومت مرکزی هستند .

گامهای بین المللی

- ۱- ایجاد چند دانشگاه بین المللی در کشور های آزاد برای تربیت فرهیختگان و نخبگان جهان
- ۲ - ایجاد یک شهر یا کشور بین المللی در آلاسکا یا در قطبین یا در یک کشور آزاد به عنوان مقر سازمانهای بین المللی و برای همه مردم جهان که تابع هیچ کشوری نباشد و مستقیماً زیر نظر سازمان ملل اداره شود .
- ۳ - بهتر است خط میخی با اصلاحاتی جایگزین خط لاتین شود زیرا تمامی حروف آن از تعدادی خطهای راست تشکیل شده است که کار کردن با آنها بسیار آسان می باشد.
- ۴ - بهتر است ما برای راحتی ارتباط در سطح جهانی خط زبان بین المللی درست کنیم بگونه ای که خط جایگزین زبان شود (شبیه زبان اشاره ناشنویان) و با یک برنامه نرم افزاری می توانیم این خط زبان را برای کسانی که با آن آشنائی ندارند با کمک رایانه به زبان خودشان ترجمه کنیم تا ارتباط در سطح جهانی راحتتر شود (خط زبان ، زبان بدون آواست مانند مصریان باستان که در نوشتارشان از خط تصویری استفاده می کردند و هر تصویری رمز خود را داشت ما نیز می توانیم بجای هر کلمه ای علامتی قرار دهیم البته همه کلمات را لازم نیست رمز گذاری کنیم فقط کلمات مهم و پایه را رمز تصویری می گذاریم و این تا اندازه ای شبیه رمز گذاری ضربات آوائی موریس می باشد) .
- ۵ - ایجاد یک ارتش قدرتمند بین المللی برای جلوگیری از تجاوز کشورها به یکدیگر
- ۶ - تدوین برنامه بین المللی جامع برای رشد اقتصادی و علمی و فرهنگی همه کشورها و اجماع جهانی برای کمک به ملل فقیر و عقب افتاده جهان .